



فصلنامه تاریخ اسلام و ایران (علوم انسانی سابق) از انتشارات معاونت پژوهشی دانشگاه الزهراء (س) درجه این مجله به موجب نامه شماره ۲۵۰۲۲ مورخ ۱۳۶۹/۲/۲۶ وزارت فرهنگ و آموزش عالی «علمی-پژوهشی» است. به استناد نامه شماره ۱/۲۲۱۴۰ پ مورخ ۸۸/۱۰/۳۰ این مجله در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) نمایه شده و دارای ضریب تأثیر (IF) می باشد.

صاحب امتیاز: دانشگاه الزهراء (س)

مدیر مسئول: دکتر سوسن قهرمانی قاجار

سر دبیر: دکتر علیمحمد ولوی

ویراستار فارسی: مرکز تحقیقات زبان و ادبیات فارسی، حمیده عباسی

ویراستار انگلیسی: دل آرا مردوخی

دبیر اجرایی: مهتاب جعفری

اعضای هیئت تحریریه

دکتر جمشید آزادگان، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

دکتر ابوالقاسم اجتهادی، استاد، بازنشسته گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

دکتر احسان اشراقی، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تهران

دکتر محمدتقی امامی خوبی، دانشیار، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد شهر ری

دکتر اسماعیل حسن زاده، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

دکتر اللهیار خلعتبری، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

دکتر محمدتقی راشد محصل، استاد، عضو هیئت علمی گروه زبان های باستانی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دکتر محمد سرور مولایی، استاد دانشگاه الزهراء (س)

دکتر علیمحمد ولوی، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

دکتر شهرام یوسفی فر، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

صفحه آرایی، چاپ و صحافی: انتشارات فرگاهی / ۱۵۵۷۴-۲۶-۲۱

ترتیب انتشار: فصلنامه

برای دسترسی به عناوین و مقالات به نشانی سایت مجله (<http://journals.alzahra.ac.ir/hii>) مراجعه فرمائید.



کلیه حقوق برای دانشگاه الزهراء (س) محفوظ است.

آدرس: تهران، ونک، دانشگاه الزهراء (س)، دانشکده ادبیات، طبقه سوم، اتاق نشریات علمی پژوهشی

کد پستی ۸۵۶۹۲۲۴۱ / تلفن: ۱۹۹۳۸۹۱۱۷۶



نحوه پذیرش مقاله

- هر مقاله‌ای که از ارزش علمی برخوردار باشد، برای بررسی و احتمالاً چاپ در مجله پذیرفته خواهد شد.
- هیئت تحریریه در رد یا قبول و نیز حکم و اصلاح مقالات آزاد است.
- تقدم و تأخر چاپ مقالات بر اساس تأیید مقاله توسط داوران و هیئت تحریریه است.
- در انتخاب مقالات اولویت به ترتیب با مقالات پژوهشی، تألیفی و ترجمه‌ای است.
- مسئولیت مطالب مندرج در هر مقاله برعهده نویسنده است.
- ارسال تعهدنامه کتبی همراه مقاله مبنی بر اینکه مقاله مزبور تا اعلام نتیجه (حداکثر شش ماه از زمان تحویل به مجله) به نشریه دیگر فرستاده نخواهد شد.

ضوابط مربوط به مقالات

از نویسندگان محترم تقاضا می‌شود ضوابط زیر را در تنظیم رعایت کنند:

۱. مقاله از طریق سامانه الکترونیک مجله (<http://journals.alzahra.ac.ir/hii>) ارسال شود.
۲. مقاله باید مشتمل بر بخش‌های زیر باشد:
 - چکیده فارسی و انگلیسی (چکیده بیش از ۲۰۰ کلمه نباشد)
 - واژگان و مفاهیم اصلی و کلیدی تحقیق (حداکثر ۵ واژه)
 - مقدمه، شامل: طرح مسئله پژوهش و پیشینه آن، شیوه تحقیق و بیان هدف
 - بحث و بررسی فرضیه (فرضیات) تحقیق و ارائه تحلیل‌های مناسب با موضوع
 - نتیجه‌گیری
 - فهرست منابع و مآخذ
۳. فهرست منابع و مآخذ به تفکیک زبان منابع (در دو بخش فارسی/عربی و لاتین) در پایان مقاله به ترتیب حروف الفبا و به صورت زیر تنظیم شود:
نام خانوادگی نویسنده، نام، سال انتشار، عنوان اثر، مصحح (مترجم...)، محل انتشار، ناشر.
۴. ارجاعات در داخل متن با ذکر نام نویسنده، تاریخ انتشار، نشانی مطلب در داخل پرانتز مانند (حسینی، ۱۳۸۵: ۱/۱۳۳) قید شود.
۵. مقاله حداکثر در ۲۰ صفحه در محیط word باشد.
۶. معادل لاتین اصطلاحات و مفاهیم خاص در پاورقی نوشته شود.
۷. مشخصات نویسنده یا نویسندگان (نام و نام خانوادگی، مرتبه علمی، شماره تلفن نویسنده و دانشگاه یا مؤسسه مربوط و نشانی پست الکترونیکی)
۸. چاپ مقالات به زبان‌های خارجی (انگلیسی، عربی، فرانسه و...) منوط به شرایط زیر است:
 - الف. مقاله در مجله تخصصی مربوط به زبان‌های خارجی چاپ شود.
 - ب. نویسنده غیرفارسی‌زبان باشد.
 - ج. در مورد نویسندگان فارسی‌زبان، ضرورت ویژه‌ای چاپ مقاله به زبانی غیر از زبان فارسی را توجیه کند.(تشخیص این امر به‌عهده هیئت تحریریه است.)

فهرست مطالب

- ۵-۲۸ سنخ‌شناسی مشارکت اصحاب حاضر در جنگ احد بر اساس قرآن و منابع تاریخی
شهلا بختیاری، فاطمه مطهری‌فر
- ۲۹-۴۸ واقعه کربلا و بازنمایی عمل کرد گفتمان حاکم در تاریخ‌نگاری ابومخنف
حسن حضرتی، لیلا نجفیان رضوی
- ۴۹-۶۹ مناسبات تجاری جمهوری‌های ونیز و جنوا با ایران عصر ایلخانی
ولی دین‌پرست، ناصر صدقی، سعیده سوری
- ۷۱-۹۸ تأثیر اصلاحات غازان بر وضعیت کشاورزی قلمرو ایلخانی
محسن رحمتی، وحید فلاحی
- ۹۹-۱۲۱ بررسی روند تأسیس سازمان بازرسی شاهنشاهی ۱۳۳۷
حسن زندیه، محمدعلی منفرد، مسعود آدینه‌وند
- ۱۲۳-۱۴۱ تشیع ایرانی و تسنن عثمانی: پژوهشی درباره منازعات شیعی - سنی در عتبات عالیات قرن نوزدهم (با تکیه بر اسناد آرشیو عثمانی)
رسول عربخانی
- ۱۴۳-۱۷۸ وضعیت سیاسی ایلام بعد از سقوط تا برآمدن هخامنشیان (۵۵۰-۶۴۶ پ.م)
زهرا کائید، محمدتقی ایمان‌پور
- ۱۷۹-۲۰۳ تحلیل استنادی مآخذ رساله‌های دکتری رشته تاریخ دانشگاه الزهرا (س) در سال‌های ۱۳۸۰-۱۳۹۱
مهناز مختاری اوغانی، حجت‌الله حسن لاریجانی، شهلا بختیاری
- ۲۰۵-۲۲۸ اندیشه تشکیل ارتش ملی در نخستین دوره مجلس شورای ملی
علی‌رضا ملائی توانی، سیده فاطمه سهیلی



فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و پنجم، دوره جدید، شماره ۲۶، پیاپی ۱۱۶، تابستان ۱۳۹۴

سنخ‌شناسی مشارکت اصحاب حاضر در جنگ احد بر اساس قرآن و منابع تاریخی

شهلا بختیاری^۱
فاطمه مطهری فر^۲

تاریخ دریافت: ۹۳/۶/۱۰

تاریخ تصویب: ۹۳/۹/۲

چکیده

در جنگ احد، از غزوات رسول‌الله (ص)، صحابه حاضر در آن نبرد رفتار و عمل کرد گوناگونی نشان دادند. با وجود فداکاری و جان‌بازی عده‌ای، برخی رو به یأس آورده، حتی از میدان نبرد گریختند. این رفتارها طیف وسیعی از گونه‌های مشارکت را نشان می‌دهد که در مقایسه آیات قرآن کریم با منابع تاریخی، تفاوت رفتاری به‌شکلی دیگر نمایان می‌شود.

رویکرد قرآن و منابع تاریخی به رخ‌داده‌های این جنگ تا حدودی متفاوت است. در این مقاله، با استفاده از روش کمی نوع‌شناسی،

^۱ استادیار تاریخ دانشگاه الزهراء؛ Dr_shba@yahoo.com

^۲ دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ دانشگاه الزهراء؛ F.motaharyfar@gmail.com

سنخ‌شناسی مشارکت صحابه‌ای که در آیات قرآنی ذکر شده و صحابه‌ای که در منابع تاریخی از آن‌ها یاد شده است، انجام می‌شود. بررسی‌های آماری نشان می‌دهد در مقایسه بین سنخ همراه کامل و سایر سنخ‌ها، از مجموع ۲۷ آیه مربوط به جنگ احد، ۷۰ درصد آیات شاخصه‌ها و ویژگی‌های سنخ‌های همراه حداکثری، نیمه‌همراه و غیرهمراه را بیان می‌کند و فقط ۳۰ درصد باقی‌مانده نشان‌دهنده شاخصه‌های همراهان کامل‌اند. منابع تاریخی بیشتر صحابه حاضر در میدان را با ویژگی‌های قابل صدق بر همراهی کامل معرفی می‌کنند و از ذکر گونه‌های دیگر و ویژگی‌های آنان به سرعت می‌گذرند؛ اما در رویکرد آیات قرآن، بیشتر صحابه با مشارکت نسبتاً غیرفعال و با رفتار منفعلانه و سست مورد خطاب بوده‌اند. در واقع، آنچه در آیات قرآن کریم مورد خطاب قرار گرفته، برعکس منابع، بیشتر ناظر به اصحابی است که مشارکت آن‌ها در نبرد ناکافی و غیرمؤثر بوده است.

واژه‌های کلیدی: نبرد احد، سنخ‌شناسی، مشارکت سنجی، اصحاب پیامبر (ص)، قرآن، منابع تاریخی.

۱. مسئله پژوهش

جنگ احد به سبب مسائل و مشکلاتی که برای مسلمانان ایجاد کرد و ایمان آنان را به محک آزمون گذاشت، اهمیت ویژه‌ای در تاریخ اسلام دارد. قرآن کریم در سوره‌های متعددی به ویژه آل عمران، وقایع جنگ احد، ثمرات و پیامدهای آن، انگیزه‌های درونی افراد و علل شکست مسلمانان را بیان کرده است. با تأمل در آیات مربوط به نبرد احد می‌توان به نوعی گونه‌شناسی از مشارکت اصحاب حاضر در احد دست یافت. خداوند در این آیات به بررسی سه عنصر ایمان، عمل و گفتار اصحاب پیامبر (ص) پرداخته که از

تقابل این عناصر، سنخ‌های متعددی از اصحاب تشخیص داده می‌شود. این سنخ‌شناسی با محوریت چگونگی مشارکت در جنگ و همراهی اصحاب با پیامبر (ص) انجام می‌شود؛ از این رو می‌توان اصحاب را در چهار سنخ همراه کامل، همراه حداکثری، نیمه‌همراه و غیرهمراه جای داد.

درمقابل سنخ‌شناسی قرآن، گزارش‌های تاریخی منابع درباره مشارکت اصحاب حاضر در جنگ احد آمیخته به ابهام و گاه آشفته و ناهمگون است و به‌نحوی گذرا از ویژگی‌ها، عمل کرد و مشارکت صحابه در نبرد احد عبور می‌کند. سنخ‌شناسی برگرفته از گزارش‌های منابع تاریخی از مشارکت اصحاب حاضر در احد، آنان را در پنج سنخ همراه کامل، همراه حداکثری، نیمه‌همراه، همراه حداقلی و غیرهمراه شناسایی می‌کند.^۱ تفاوت نگرش قرآن با سنخ‌های برآمده از گزارش‌های تاریخی در سنخ همراه حداقلی است که مفهومی دال بر آن یافت نمی‌شود؛ اما در روایات تاریخی به‌آسانی می‌توان شاخصه‌های آن را یافت.

در این نوشتار در پاسخ به پرسش وجوه اشتراک و افتراق گزارش منابع تاریخی درباره نوع‌شناسی مشارکت اصحاب در غزوة احد با گزارش قرآن، فرض بر این است که رویکرد سنخ‌شناسانه قرآن، عمدتاً ناظر به اصحابی است که در نبرد مشارکت نداشته یا مشارکت اندکی داشته‌اند؛ اما نوع‌شناسی برگرفته از منابع تاریخی اغلب ناظر به مشارکت‌کنندگان فعال است.

۲. روش و پیشینه تحقیق

این پژوهش با بهره‌گیری از روش‌های کمی و کیفی، به استخراج گونه‌های مشارکت صحابه و دسته‌بندی آن‌ها در جدول‌ها و نمودارها برحسب میزان همراهی آنان با رسول اکرم (ص) در غزوة احد پرداخته است. در بخش کمی پژوهش که جامعه آماری را نشان می‌دهد، ۱۰۱ نفر از صحابه مشارکت‌کننده در نبرد احد شناسایی شده‌اند که منابع تاریخی صرفاً آنان را معرفی کرده است. در بخش قرآنی آیات ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۲۲، ۱۴۳-۱۴۵، ۱۴۵-۱۵۲-

۱. نام و ویژگی‌های سنخ‌های یادشده از پایان‌نامه خدیجه سهراب‌زاده با عنوان سنخ‌شناسی رفتاری صحابه شاخص حاضر در غزوات با تکیه بر الگوی سنخ‌شناسی قرآن اخذ شده است.

۱۵۶، ۱۶۲ و ۱۶۷-۱۷۴ سوره آل عمران، آیه ۶۲ سوره نور، آیه ۲۳ سوره احزاب، آیه ۲۱۴ بقره، آیه ۲ صف و آیات ۷۸ و ۸۸ سوره نساء استخراج شده است. علاوه بر این، در آیات دیگری از سوره‌های قرآن مانند آل عمران، بقره، احزاب، نور، نحل، نساء، صف و انفال نیز به غزوه احد و نتایج آن پرداخته شده است که با بهره‌گیری از آن‌ها و منابع تفسیری می‌توان پژوهش را در حوزه وسیع‌تری بررسی کرد.^۱

در مورد پیامبر (ص)، صحابه و جنگ احد تحقیقات متعددی انجام شده است؛ از قبیل *احد قلّه بحران* (میثمی، ۱۳۸۴)، *تحلیلی بر آیات غزوه احد در سوره آل عمران* (رستمی، ۱۳۸۶)، «علل شکست غزوه احد از منظر قرآن» (حر، ۱۳۸۶) و غیره؛ اما در حوزه سنخ‌شناسی آثار اندکی منتشر شده است؛ از جمله آن‌ها می‌توان به *سنخ‌شناسی رفتاری صحابه شاخص حاضر در غزوات با تکیه بر الگوی سنخ‌شناسی قرآن* (سهراب‌زاده، ۱۳۸۹) اشاره کرد. بر این اساس، در این مقاله با رویکرد جدید، گونه‌شناسی صحابه در نوع همراهی آنان با رسول اکرم (ص) صورت می‌گیرد.

۳. سنخ‌شناسی اصحاب حاضر در غزوه احد بر اساس آیات قرآن

سنخ^۲ به معنای نوع و قسم (بیرو، ۱۳۷۵: ۴۳۵) در اصطلاح به طبقه‌ای از افراد گفته می‌شود که در چند صفت مشترک و همانند هستند. سنخ‌شناسی^۳ تقسیم و تنظیم داده‌های مربوط به سنخ است (ساروخانی، ۱۳۷۰: ۲۵۵).

هدف از سنخ‌شناسی در این مقاله، بررسی مشارکت اصحاب پیامبر (ص) در غزوه احد بر اساس میزان و نوع همراهی آن‌ها در آیات قرآن است. توصیف قرآن کریم از غزوه احد و تصویری که از آن ارائه شده، به مراتب زنده‌تر و روشن‌تر از منابع تاریخی است. قرآن از ویژگی‌های سپاه پیامبر (ص) سخن گفته و این امتیازی است که فقط این کتاب آسمانی از آن برخوردار است و کتاب‌های تاریخی دارای چنین ویژگی نیستند؛ زیرا قرآن

۱. به سبب فراوانی زیاد منابع به‌ویژه در بخش مطالعات متکی بر منابع تاریخی، برای پرهیز از تکرار و زیادی ارجاعات، به صفحات پایان‌نامه‌ای که مقاله حاضر گزارش دستاوردهای آن است، ارجاع داده شده است.

2. type
3. typology

خصوصیات درونی و قلبی مسلمانان را بیان کرده و از نکاتی پرده برداشته است که افراد آن را آشکار نکرده بودند. با تدبر و تفکر در آیات مربوط به غزوه احد می توان به دقت، عمق و فراگیری مفاهیم قرآن در این موضوع پی برد.

قرآن در آیات متعددی از سوره آل عمران به ابعاد گوناگون غزوه احد پرداخته است. به گفته عبدالرحمن بن عوف، اگر کسی بخواهد درباره جنگ احد آگاه شود، آیه ۱۲۰ به بعد آل عمران را بخواند؛ با این کار گویا در این جنگ حاضر بوده است (واقعی، ۱۴۰۹: ۳۱۹/۱). به نظر محمد بن اسحاق، ۶۰ آیه از سوره آل عمران به جنگ احد مربوط است (ابن هشام، بی تا: ۱۰۶/۲). افزون بر آیات سوره آل عمران، برخی آیات سوره های نور، احزاب، بقره، نساء، انفال، نحل و صف هم درباره غزوه احد نازل شده است. خداوند در این آیات به بررسی سه عنصر ایمان، عمل و گفتار اصحاب پیامبر (ص) پرداخته است. از بررسی تقابل این عناصر سنخ های متعددی از اصحاب را می توان شناسایی کرد. این سنخ شناسی با محوریت چگونگی مشارکت در جنگ و همراهی اصحاب با پیامبر (ص) قابل استنباط است. از طریق بررسی آیات و استنباط مفاهیم آنها، چهار سنخ شناسایی می شود: همراه کامل، همراه حداکثری، نیمه همراه و غیرهمراه.

در مجموع، تعداد آیه ای که می توان براساس آنها به سنخ شناسی مزبور رسید، ۲۷ آیه است که در هشت آیه ویژگی ها و شاخصه ها بیان شده که ناظر به سنخ همراه کامل است و از نوزده آیه باقی مانده هم خصوصیات سنخ های همراه حداکثری، نیمه همراه و غیرهمراه استنباط می شود. در هر بخش ابتدا آیه مربوط و سپس تفسیر و تحلیل آن ذکر می شود.

در رویکردی کلی، قرآن براساس عنصر ایمان، مسلمانان را به دو دسته مؤمن و منافق تقسیم کرده است. اما ایمان درجات و مراتبی دارد. بر این مبنا سنخ های متعددی از مؤمنان با درجات متفاوت، میان دو قطب مؤمنان واقعی و منافقان تشخیص داده می شود.

۳-۱. بررسی سنخ همراه کامل در قرآن

این اصطلاح (همراه کامل) معادل واژه مؤمن در قرآن لحاظ شده است. اما باید دقت کرد که واژه مؤمن در قرآن به دو معنای عام و خاص به کار رفته است: مؤمن در معنای عام به

فردی گفته می‌شود که کلمه شهادتین را گفته و به اسلام اعتراف کرده است، خواه در قلب اعتقاد داشته یا نداشته باشد؛ اما این واژه در معنای خاص که مطابق با همراه کامل است، به کسانی از مسلمانان اطلاق می‌شود که افزون بر پذیرش ظاهری اسلام، عقیده قلبی نیز داشته و در برابر گفتار خدا و رسول او تسلیم باشند. مشخصات اصلی سنخ مؤمنان در سه محور صدق ایمان، همراهی عملی و اقرار زبانی مطرح می‌شود.

آیات مصداق این سنخ متضمن ستایش کسانی است که در این واقعه قدمی به سوی فرار ننهادند، آن قدر پای مردی کردند تا به شهادت رسیدند و همچنین کسانی که تا آخر جنگ استقامت و نبرد کردند، اما کشته نشدند (آیات ۱۶۹-۱۷۴ سوره آل عمران، آیه ۲۳ سوره احزاب و آیه ۶۲ سوره نور).

خداوند در این آیات جایگاه بلند و ارجمندی را که در بهشت برای شهیدان احد اختصاص داده است، بیان می‌کند. در شأن نزول این آیه طبرسی سه قول می‌داند که یکی شهدای بدر بوده‌اند (طبرسی، ۱۳۷۲: ۲/ ۸۸۰). سیوطی (۱۴۰۴: ۲/ ۹۴) و طبری (۱۴۱۲: ۴/ ۱۱۳) فقط نقل مربوط به شهدای احد را آورده‌اند.

با وجود تعمیم در مضمون و محتوای آیه که همه شهیدان راه حق را شامل می‌شود (طبرسی، ۱۳۷۲: ۲/ ۸۸۰)، با توجه به محتوا و آیات پس و پیش آن می‌توان سبب نزول آن را شهدای احد دانست. ابن عباس در روایتی به نقل از رسول خدا (ص) شادمانی روح شهدای احد را بازگو می‌کند که با خود می‌گویند: ای کاش برادران مسلمان ما از پاداش نیکی که خدا به ما داده، آگاه بودند تا در جهاد سستی نکنند و از جنگ با دشمن ترس و بیمی نداشته باشند! (ابن هشام، بی تا: ۲/ ۱۱۹؛ طوسی، بی تا: ۳/ ۴۵).

نکته اصلی آیه ۱۶۹ زنده بودن شهیدان راه خداست. این آیه سخن منافقانی را تکذیب می‌کند که گفتند: اصحاب محمد (ص) خویشان را به کشتن می‌دهند و خیری نصیب آنان نخواهد شد (مغنیه، ۱۴۲۴: ۲/ ۲۰۲). خداوند در آیه بعد به گوشه‌ای از مزایا و برکات

۱. «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (۱۶۹) «فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (۱۷۰) «يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ» (۱۷۱)

فراوان زندگی برزخی شهیدان اشاره کرده است و درنهایت آیه ۱۷۱ تأکید و توضیح بیشتر درباره بشارت‌هایی است که شهیدان پس از کشته‌شدن دریافت می‌کنند. آن‌ها از دو جهت مسرور می‌شوند: نخست، به تنها نعمت‌های خداوند، بلکه فضل او که همان افزایش و تکرار نعمت است نیز شامل حال آن‌ها می‌شود؛ دوم، آن‌ها می‌بینند که خدا نه پاداش مؤمنان را ضایع می‌کند، نه پاداش شهیدان را و نه پاداش مجاهدان راستینی که شربت شهادت نوشیدند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۳/۱۷۶). این آیات بیانگر منزلت آن دسته از مجاهدانی است که برای گسترش اسلام خالصانه در میدان احد سینه سپر کردند و از هیچ خطری نهراسیدند.^۱

طبرسی در شأن نزول این آیات گفته است که پس از پایان جنگ احد، قریش در مسیر بازگشت به مکه به سرزنش خویش پرداختند و درصدد تدارک حمله‌ای دیگر برآمدند. سیوطی (بی تا: ۲/۱۰۱) و طبری (۱۴۱۲: ۴/۱۱۷) نیز در این باره با طبرسی هم عقیده‌اند. این آیه ناظر به این واقعه تاریخی است و مؤمنان را بدین گونه توصیف می‌کند که آن‌ها خدا و پیامبرش را لیبیک گفتند و از آن‌ها فرمان‌برداری کردند؛ درحالی که زخمی بودند. خداوند درمقابل این جان‌فشانی، کار نیک و تقوای آن‌ها، در آیه ۲۳ سوره احزاب وعده پاداشی بزرگ می‌دهد.^۲

براساس برخی روایات، این آیه در شأن انس بن نصر (طبرسی، ۱۳۷۲: ۸/۵۴۹؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۵/۱۹۰) یا طلحه بن عبیدالله (زمخشری، ۱۴۰۷: ۳/۵۳۲) دو تن از صحابه‌ای که مشارکتشان در میدان احد کامل و مؤثر بوده، نازل شده است. به روایت ابن عباس نیز منظور این آیه، حمزه بن عبدالمطلب و کسانی که با او به قتل رسیدند و انس بن نصر و یارانش هستند (طبرسی، ۱۳۷۲: ۸/۵۴۹). بر مبنای تمام این روایات، این آیه در شأن شهدای احد و

۱. پس از نبرد احد، کفار با خود گفتند چرا با پیروزی و برتری کامل به مدینه وارد نشدند و کار را یکسره نکردند؛ پس بهتر است برگردند. صدور دستور بسیج عمومی از سوی پیامبر (ص) و مجاز شدن تنها کسانی که در جنگ احد شرکت کرده بودند، برای تعقیب قریش، ادامه مواجهه بدون ترس با خطر است که صبح روز بعد از جنگ احد هفتاد تن از مسلمانان و زخمی‌های احد از مدینه خارج شدند تا به منطقه حمره الاسد رفتند. پیامبر (ص) و مسلمانان پس از سه روز توقف به مدینه بازگشتند. آیات یادشده نازل شد (طبرسی، ۱۳۷۲: ۲/۸۸۹).

۲. «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»

صحابه‌ای است که تا پایان نبرد ایستادگی کردند و رشادت‌های بسیاری از آن‌ها ثبت شده است. در آیه ۶۲ سوره نور نیز خداوند به آن اذعان کرده است.^۱

در کتب تفسیر درباره شأن نزول این آیه مطالب گوناگونی ذکر شده است: برخی آن را مربوط به حنظله غسیل الملائکه (قمی، ۱۳۶۷: ۱۱۰ / ۲) دانسته‌اند؛ برخی دیگر گفته‌اند درباره منافقانی است که در تنهایی از نماز فرار می‌کردند (سیوطی، ۱۴۰۴: ۶۰ / ۵)؛ دسته‌ای دیگر آن را در مورد مسلمانانی دانسته‌اند که مشغول کندن خندق بودند و برای سرکشی به خانواده خود از پیامبر (ص) اجازه می‌خواستند (مغنیه، ۱۴۲۴: ۵ / ۴۴۴).

با توجه به روایت علی بن ابراهیم قمی می‌توان این آیه را در وصف حنظله، شهدا و دیگر حاضران در احد دانست که از همراهان واقعی رسول خدا (ص) بودند و در سنخ همراه کامل قرار می‌گیرند.

همان‌طور که ملاحظه شد، آیات ذکر شده به ستایش کسانی پرداخته که در میدان احد قدمی به سوی فرار ننهادند، آن‌قدر پای‌مردی کردند تا به شهادت رسیدند و همچنین کسانی که تا آخر جنگ استقامت و نبرد کردند، اما کشته نشدند. شاخصه‌های این افراد با سنخ همراه کامل صدق می‌کند.

۲-۳. بررسی سنخ همراه حداکثری در قرآن

پس از مؤمنان واقعی که همواره فرمان‌بر سخنان و دستورهای پیامبر (ص) بوده‌اند، سنخ دیگری از مؤمنان قرار دارند که از نظر ایمان در درجاتی پایین‌تر از مؤمنان حقیقی هستند و به همان نسبت از جهت کردار نیز از میزان همراهی آنان با پیامبر (ص) کاسته می‌شود.

این افراد ضمن اینکه در غزوات پیامبر (ص) حاضر شده و او را همراهی کرده‌اند، عواملی همچون هجوم ناگهانی دشمن، علاقه به جمع‌آوری غنایم و مواردی از این قبیل در همراهی آنان با پیامبر (ص) تأثیر منفی گذاشته و سبب فرار یا سستی و ضعف و به‌اصطلاح

۱. «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنَ لِمَن شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»



فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا / ۱۳

قرآن «فشل» در آنان شده است. اما آنان پشیمان شده‌اند و خداوند در آیات مربوط، از بخشیده شدن آنان خبر داده است. مصداق این سنخ در آیه ۱۲۲ آل عمران دیده می‌شود: «هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ».

براساس تفاسیر، این آیه زمانی را خاطر نشان می‌کند که دو طایفه از مسلمانان (بنی سلمه از قبیله اوس و بنی حارثه از قبیله خزرج) خواستند سستی کنند و از میان راه به مدینه بازگردند؛ زیرا آن‌ها مصلحت را در این می‌دیدند که شهر مدینه سنگر باشد و پیامبر (ص) این نظر را نپذیرفته بود. به هر حال آن‌ها از تصمیم خود منصرف شدند و به همکاری و هماهنگی با مسلمانان ادامه دادند و خدا آن‌ها را از وسوسه عبدالله بن ابی، سرکرده منافقان، حفظ کرد. در ادامه آیه فرمود: خدا یار و یاور و پشتیبان این دو طایفه بود و مؤمنان باید به خدا توکل کنند (طبری، ۱۴۱۲: ۴/۴؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۲/۸۲۴). علاوه بر این، آیات ۱۵۲-۱۵۵ سوره آل عمران نیز در این مضمون است.^۱

پیامبر خدا (ص) در جنگ احد به مسلمانان وعده داده بود در صورت فرمان‌بری، پیروز خواهند شد. در ابتدا نیز پیروز شدند و دشمن را نابود کردند؛ ولی عده زیادی از تیراندازان که به فرمان پیامبر (ص) در تنگه کوه احد مستقر شده بودند و به آن‌ها فرمان داده شده بود که هرگز آنجا را ترک نکنند، از امر پیامبر (ص) تخلف کرده، تنگه را رها کردند و برای جمع‌آوری غنایم روانه میدان شدند؛ دشمن نیز از همان‌جا حمله کرد و مسلمانان را شکست داد.

۱. «وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحْسَبُونَهُمْ بِأَذْيِهِ حَتَّى إِذَا فَجِئْتُمْ وَ تَنَارَ غَتَمُ فِي الْأَمْرِ وَ عَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (۱۵۲) «إِذْ تَصْعَدُونَ وَ لَا تَلَوْنِ عَلَى أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَتَابَكُمْ غَمًّا بَعِمَ لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا مَا أَصَابَكُمْ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (۱۵۳) «ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نَاعَسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَ لِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» (۱۵۴) «إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ» (۱۵۵)



آیات نام‌برده درباره همان گروه پنجاه‌نفری تیراندازی بود که مسئولیت نگهبانی از دره احد را برعهده داشتند. آن‌ها مؤمنانی بودند که به منظور یاری رسول خدا (ص) به میدان جنگ آمدند؛ اما بر اثر ضعف در ایمان و علاقه به جمع‌آوری غنایم سست شدند و دست از جنگ کشیدند. این افراد سپس پشیمان شدند؛ از همین رو در پایان آیه خداوند از عفو و بخشوده شدن آن‌ها خبر داده است (زمخسری، ۱۴۰۷: ۱/۴۲۷).

شب بعد از نبرد، شبی دردناک و پراضطراب بود. مسلمانان با توجه به اخبار رسیده پیش‌بینی می‌کردند که لشکر فاتح قریش به مدینه بازگردند و کار را یکسره کنند. در این میان، مجاهدان و توبه‌کنندگانی که از فرار و سستی خود پشیمان بودند، برخلاف این اضطراب‌ها، در حالی که هنوز لباس جنگ بر تن و سلاح بر کمر داشتند، به خواب آسوده‌ای فرو رفتند و این آرامش از جانب خدا بود؛ اما گروه دوم فراریان از این آرامش برخوردار نشدند و سهم آنان دلهره و بی‌خوابی بود.

۳-۳. بررسی سنخ نیمه‌همراه در قرآن

این سنخ از صحابه شامل دسته‌ای از فراریان نبرد احد و افراد سست‌ایمانی می‌شود که با مشاهده شکست سپاه اسلام و هنگام انتشار شایعه کشته شدن رسول خدا (ص)، دست از جنگ کشیده، به میدان پشت کردند و هیچ نشانی از توبه و بازگشت به سوی میدان یا پیامبر (ص) بروز ندادند. در آیات مربوط به این دسته، نشانی از بخشش و لطف خدا به ایشان دیده نمی‌شود (آیات ۱۳۹، ۱۴۳-۱۴۵ و ۱۵۴^۳ سورة آل عمران و آیه ۲ سورة صف^۱).

۱. «إِذْ وَ لَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»

۲. «وَ لَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ» (۱۴۳) «وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (۱۴۴) «وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَاباً مُوَجَّلاً وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ سَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ» (۱۴۵)

۳. «ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نُّعَاساً يَغْشَى طَائِفَةً مِّنْكُمْ وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنْ الْأَمْرُ كُلُّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ



طبرسی در مورد آیات ذکر شده آل عمران سه قول را روایت کرده است: ۱. پس از آسیب‌ها و رنج‌هایی که در جنگ احد به مسلمانان رسید، این دو آیه نازل شد. ۲. هنگامی که در احد نگهبانان تنگه احد آن را رها کردند و شکست نصیب مسلمانان شد، پیامبر (ص) دعا کرد و آن‌گاه گروهی از تیراندازان مشرکان را هدف قرار دادند و از کوه بالا رفتند، سپس این آیه نازل شد. ۳. آیه پس از جنگ احد نازل شد؛ وقتی که خداوند دستور داد مسلمانان مشرکان مکه را تعقیب کنند. این قول از آن کلبی است. طبرسی هیچ‌یک از این سه قول را ترجیح نداده است (طبرسی، ۱۳۷۲: ۲/۸۴۳). مفسران دیگر مانند زمخشری (۱۴۰۷: ۱/۴۱۸) و طبری (۱۴۱۲: ۴/۶۶) قول نخست را ذکر کرده‌اند.

این آیات ناظر بر شایعه قتل رسول اکرم (ص) در جنگ احد است که باعث تضعیف روحیه مسلمانان و فرار عده‌ای از آنان از صحنه نبرد شد. خداوند در این آیه مسلمانان فراری را سرزنش کرده است (طبرسی، ۱۳۷۲: ۲/۸۴۸؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۲/۸۰). خداوند علت فرار مسلمانان را ترس از مرگ دانسته و مسلمانان را به ثبات و پای‌داری برای اجرای سنت الهی فراخوانده است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۳/۱۱۸).

در آیه ۱۵۴ آل عمران نیز گروهی دیگر از صحابه - علاوه بر آن گروهی که در سنخ همراه حداکثری بیان کردیم - معرفی شده‌اند که در آغاز، پیامبر (ص) را در کارزار همراهی کردند؛ اما با مشاهده شکست سپاه اسلام دست از یاری دین برداشتند و از جنگیدن سر باز زدند. به عقیده بیشتر مفسران (از جمله طبرسی، ۱۳۷۷: ۱/۲۱۳؛ مغنیه، ۱۴۱۳: ۲/۱۸۱) این گروه همان منافقان هستند؛ اما بر اساس متون تاریخی، منافقان در همان ابتدای جنگ از سپاه اسلام جدا شدند و وارد میدان کارزار نشدند.

این گروه وقتی در جنگ احد شکست سپاهیان اسلام را دیدند و پیروزی خود را در نهایت محقق نیافتند، دچار تردید شدند. آن‌ها با وجود پذیرش اسلام، به‌طور کامل موفق به ترک اندیشه‌های جاهلی از ذهن و ضمیر خود نشدند. علامه طباطبایی سرچشمه چنین

الأمر شيء ما قُتِلنا هاننا قل لو كُنتم في بيوتكم لبرز الذين كتب عليهم القتلى إلى مصابيحهم وليلتلى الله ما في صدوركم وليمحص ما في قلوبكم والله عليم بذات الصدور»
 ۱. «يا أيها الذين آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون»



گمانی را به طرز فکر جاهلی و بت پرستی آنان در دوران جاهلیت مربوط می‌داند؛ با این توضیح که بت پرستان برای انواع حوادث از قبیل رزق، حیات، موت، عشق و جنگ رب و مدبری جداگانه و در عین حال شکست‌ناپذیر تصور می‌کردند. این بت پرستان با پذیرش اسلام، زمام امور از جمله جنگ را به خود و به‌ویژه شخص رسول اکرم (ص) منتسب کردند و نقش خود را در نتیجه جنگ مؤثر یا مستقل می‌شمردند؛ بنابراین چنین می‌پنداشتند که دین حق هرگز شکست نخواهد خورد و در نتیجه مشاهده سپاهیان اسلام در احد، این شک و تردید در آنان ایجاد شد (طباطبایی، ۱۴۱۴: ۴/۴۷). بنابراین، این افراد در شرایطی که مرادشان حاصل آید، خداپرست می‌شوند و از پیامبر او نیز حمایت می‌کنند؛ اما در شرایطی که امور به دل خواه و پسند آنان نباشند، در باور خود سست شده، دچار تردید می‌شوند.

همان‌طور که ملاحظه شد، این دسته از آیات نیز به فراریان احد اختصاص دارد؛ اما تفاوت آن‌ها با آیات دسته قبل این است که در این آیات نشانی از بخشش و لطف خدا به ایشان دیده نمی‌شود؛ بنابراین این آیات متضمن ویژگی‌های سنخ نیمه‌همراه در احد است.

۳-۴. بررسی سنخ غیرهمراه در قرآن

غیرهمراه در آیات مربوط به نبرد احد، قابل تطبیق بر سنخ منافقان است. منافق کسی است که کفرش را مخفی و ایمانش را آشکار می‌کند (قرشی، ۱۳۷۱: ۹۹). پیش از نزول قرآن چنین اصطلاحی وجود نداشت (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۳۵۹). واژه منافق در فرهنگ قرآن به معنای کسی است که گفتار او با آنچه در دل دارد، مخالف است. به عبارت دیگر، از این جهت به انسان دورو منافق می‌گویند که نیت قلبی خود را پنهان می‌کند. پنهان‌کاری و سرسختی منافقان در ضدیت با اسلام موجب شده است تا بیش از هر سنخ دیگری مورد توجه قرآن قرار گیرند (آیات ۱۴۹، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۷ و ۱۶۸ آل‌عمران، آیه ۲۱۴ بقره^۴ و آیات ۷۸ و ۸۸ سوره نساء).

۴. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الْغَنِيِّمِ»



در شأن نزول آیه ۱۴۹ سوره آل عمران مفسران گفته‌اند این آیه درباب منافقان است که پس از شکست در احد به مسلمانان گفتند به دین گذشته خود برگردید (طبرسی، ۱۳۷۲: ۸۵۶/۲). پس از جنگ احد، دشمنان اسلام اعم از منافقان، یهود و نصارا با استفاده از شکست مسلمانان تبلیغات سوء می‌کردند تا آن‌ها را به اسلام بدبین کنند. این آیه می‌فرماید: از کافران برحذر باشید که آن‌ها پیوسته در فکر این هستند که شما را از دینتان برگردانند و در این صورت شما تمام هستی مادی و معنوی خود را باختید.

در آیه ۱۵۶ آل عمران، منظور از کسانی که کافر شدند، بنابه برخی روایات، منافقان یعنی عبدالله بن ابی و طرف‌داران اوست (همان، ۸۶۷؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۸۹/۲؛ میدی، ۱۳۷۱: ۳۲۱/۲). پس از آن، مؤمنان را از اقتدا به منافقان در کردار و گفتار نهی می‌فرماید و از جمله «وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ» به بعد، اوصاف آنان را برمی‌شمارد. آن‌ها هنگامی که برادرانشان به مسافرتی می‌روند یا در صف مجاهدان قرار می‌گیرند و کشته می‌شوند، می‌گویند: افسوس اگر نزد ما بودند، نمی‌مردند و کشته نمی‌شدند.

در آیه ۱۶۲ آل عمران وضع منافقان و مسلمانان سست‌ایمانی را بیان می‌کند که به پیروی از اهل نفاق، از شرکت در جنگ خودداری کردند. هنگامی که پیامبر (ص) به سوی احد حرکت کرد، جمعی از منافقان در مدینه ماندند، عده‌ای از میانه راه بازگشتند و

۱. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحِبُّ وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»
۲. «أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ»
۳. «وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ لَقَاتَلْنَا لِاتَّبِعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكَفَرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ» (۱۶۷) «الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرُؤْا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (۱۶۸)
۴. «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْتُمُ الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَزُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ»
۵. «أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشِيدَةٍ وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَا لَهُمْ لَوْ لَا الْقَوْمُ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا»
۶. «فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ وَاللَّهُ أَرَكْسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أ تَرِيدُونَ أَنْ تَهْتَدُوا مِنْ أَضَلِّ اللَّهُ وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا»



گروهی از مسلمانان ضعیف هم به آن‌ها پیوستند (طوسی، بی تا: ۳/ ۳۶؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۲/ ۸۷۵). آیه نام برده درباره آنان می‌فرماید: آیا کسانی که رضای خدا را خریدند و به جهاد رفتند همانند آن‌هایی هستند که به خشم خدا روی آوردند و جایشان دوزخ است؟ و چه بد سرنوشتی است.

در آیه ۱۶۷ آل عمران به‌طور مستقیم از سنخ منافقان حاضر در احد و تخلف آن‌ها از شرکت در نبرد سخن می‌گوید. منظور از منافقان در این آیه آن گروه سیصدتن فراری به رهبری عبدالله بن ابی است که در آغاز جنگ احد از رفتن به جنگ خودداری کردند و از صف مسلمان‌ها جدا شدند. وقتی که عبدالله بن عمرو بن حرام به آنان گفت: بیایید در راه خدا جهاد کنید یا از خود دفاع کنید، آن‌ها بهانه آوردند و گفتند: اگر می‌دانستیم جنگی صورت خواهد گرفت، دنبال شما می‌آمدیم (طبری، ۱۴۱۲: ۴/ ۱۱۱؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۲/ ۸۷۸؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۲/ ۱۴۰).

در آیه ۱۶۸ آل عمران واکنش منافقان آمده است؛ زیرا آنان علاوه بر اینکه از جنگ احد کنار کشیدند، در تضعیف روحیه دیگران نیز سعی می‌کردند. وقتی مجاهدان از احد برگشتند، به آن‌ها زخم زبان می‌زدند و می‌گفتند: اگر به حرف ما گوش می‌دادید و در مدینه می‌ماندید و دفاع می‌کردید، به این روز نمی‌افتادید. آن‌ها می‌خواستند ادعا کنند که این سرنوشت را حدس نمی‌زدند؛ بلکه به‌طور یقین پیش‌بینی و پیش‌گویی می‌کردند. در این آیه به آن‌ها پاسخ داده می‌شود: اگر شما می‌توانید آینده را پیش‌بینی کنید، پس شرایط مرگ خود را شناسایی و خود را از آن خلاص کنید (طوسی، بی تا: ۳/ ۴۵؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۳/ ۱۶۶).

در شأن نزول آیه ۲۱۴ بقره گفته شده است هنگامی که مسلمانان در جنگ احد شکست خوردند، عبدالله بن ابی به آن‌ها گفت: تا کی خود را به کشتن می‌دهید؛ اگر محمد پیامبر بود خداوند یاران او را گرفتار اسارت و قتل نمی‌کرد. در این زمان آیه ۲۱۴ بقره برای تسلاهی مسلمانان نازل شد (طبرسی، ۱۳۷۲: ۲/ ۵۴۶).

آیه ۷۸ سوره نساء نیز به این مسئله اشاره می‌کند که هنگامی که در جنگ احد عده‌ای از مسلمانان شهید شدند، منافقانی که از رفتن به جهاد بازایستادند، گفتند: اگر برادران ما نزد

ما می‌ماندند و از رفتن به جنگ خودداری می‌کردند، کشته نمی‌شدند؛ پس خداوند این آیه را نازل کرد (واحدی، ۱۴۱۱: ۱/ ۱۷۱). در این آیه خداوند در جواب منافقان می‌فرماید: هر جا که باشید مرگ شما را درک خواهد نمود؛ ولو اینکه در میان برج‌های محکم و برافراشته پناهنده و متحصن شوید.

چون افراد منافق به خدا و پیامبر (ص) ایمان واقعی نداشتند، اکثر اوقات به خدا و رسولش اعتراض می‌کردند. هر زمان که خیر و منفعتی به آن‌ها می‌رسید، می‌گفتند از طرف خداست؛ ولی اگر دچار مفسده و ضرری می‌شدند، می‌گفتند: یا محمد این‌ها از طرف توست. تردیدی نیست که اعتراض به پیامبر خدا اعتراض به خود خدا خواهد بود؛ از همین رو خدای علیم سخنانشان را تکذیب می‌کند و به رسول خود می‌فرماید: در جواب آنان بگو تمام این خیر و شرهایی که شما می‌گویید، پاداش و کیفر رفتارهای نیک و بد خود شماست که از طرف خدا به شما بازمی‌گردد (نجفی خمینی، ۱۳۹۸: ۳/ ۳۱۱).

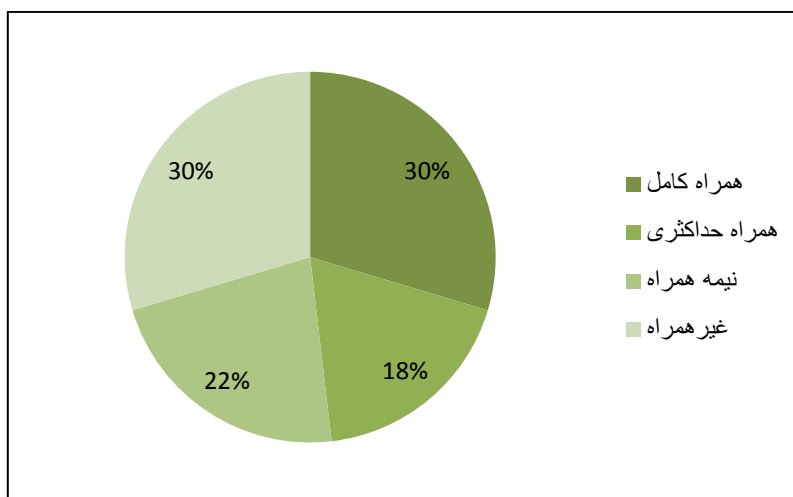
به نقل برخی مفسران، شأن نزول آیه ۸۸ نساء مربوط به منافقان احد است. هنگامی که مسلمانان با پیغمبر اکرم (ص) برای جنگ احد از مدینه خارج شدند، عده‌ای از منافقان برگشتند. مسلمانان درباره‌ی برخورد با متخلفان از جنگ اختلاف نظر پیدا کردند؛ پس خداوند این آیه را فرستاد (طبرسی، ۱۳۷۲: ۳/ ۱۳۳).

آیات یادشده شامل ویژگی‌های منافقان حاضر در احد و کارشکنی‌های آن‌هاست. از این گروه نه تنها هیچ عمل مؤثری مشاهده نشد؛ بلکه با کارشکنی و نافرمانی از دستورهای رسول خدا (ص)، شایعه‌افکنی و... درصدد تضعیف روحیه‌ی مجاهدان برآمدند.

جدول و نمودارهایی که در ادامه خواهد آمد، نشان‌دهنده‌ی فراوانی رویکرد آیات مربوط در هریک از سنخ‌های چهارگانه است.

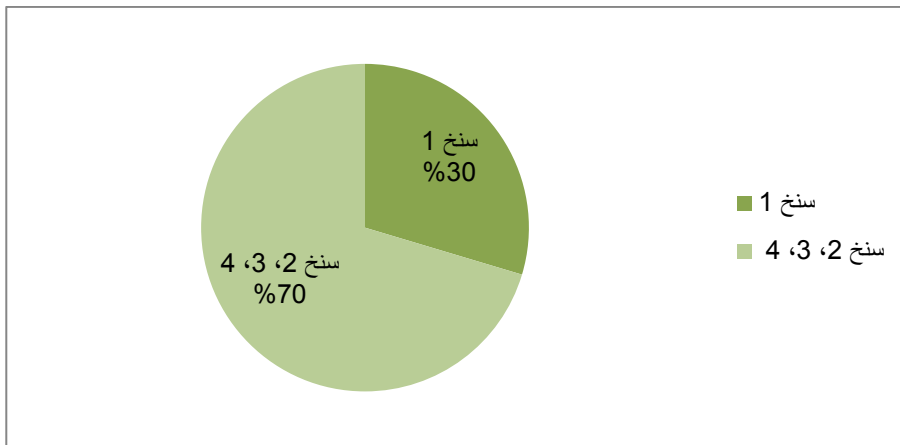
جدول ۱. فراوانی رویکرد آیات در هریک از سنخ‌های مورد بررسی

سنخ	فراوانی آیات	درصد
همراه کامل	۸	۳۰٪
همراه حداکثری	۵	۱۸٪
نیمه‌همراه	۶	۲۲٪
غیرهمراه	۸	۳۰٪
مجموع	۲۷	۱۰۰٪



شکل ۱. فراوانی آیات در هریک از سنخ‌های مورد بررسی

با توجه به بررسی‌های صورت گرفته در مقایسه بین سنخ اول یعنی همراه کامل با سنخ‌های دوم، سوم و چهارم می‌توان گفت بیشتر آیات یعنی ۷۰ درصد ناظر به سنخ‌های همراه حداکثری، نیمه‌همراه و غیرهمراه است؛ یعنی همان کسانی که همراهی و مشارکت کافی و مؤثر در صحنه نبرد احد از خود نشان ندادند. ۳۰ درصد آیات نیز مربوط به سنخ اول یا همان همراه کامل است. نمودار زیر این مقایسه را به تصویر کشیده است:



شکل ۲. مقایسه فراوانی آیات بین سنخ ۱ و سنخ‌های ۲ تا ۴

۴. سنخ‌شناسی مشارکت صحابه حاضر در احد در منابع تاریخی

گزارش‌های تاریخی منابع درباره اصحاب حاضر در احد آمیخته به ابهام و گاه آشفته و ناهمگون است؛ به طوری که به صورت گذرا ویژگی‌ها، عمل کرد و مشارکت صحابه فراری را بیان می‌کند و به طور کامل عمل کرد آن‌ها را توصیف نمی‌کند؛ اما به شکلی مؤثر و مفصل به حضور و اقدامات اصحابی می‌پردازد که تا پایان نبرد پای‌داری کردند. براساس گزارش‌های تاریخی موجود در منابع، تعداد صحابه حاضر در احد حدود هفتصد نفر بودند. از میان این تعداد، فقط کیفیت حضور و همراهی حدود صد نفر در منابع تاریخی بیان شده و از بقیه به ذکر نام و حضور آن‌ها در نبرد بسنده شده است. به همین سبب، آنان در این نوشتار به عنوان صحابه شاخص در نظر گرفته شده‌اند. به دلیل اینکه هدف این پژوهش بررسی کیفیت حضور و همراهی صحابه حاضر در احد است، فقط به بررسی افرادی پرداخته‌ایم که چگونگی حضورشان در منابع تاریخی مانند مغازی و... ثبت شده است.

سنخ‌هایی از مشارکت اصحاب حاضر در احد براساس این گزارش‌های تاریخی در پنج سنخ همراه کامل، همراه حداکثری، نیمه‌همراه، همراه حداقلی و غیرهمراه شناسایی می‌شود. ویژگی‌هایی که براساس آن‌ها می‌توان مشارکت اصحاب را به سنخ‌های مختلف

تقسیم کرد، شامل این موارد است: الف. مسئولیت‌پذیری و اطاعت از فرمان‌ده؛ ب. میزان حضور مؤثر در معرکه جنگ؛ ج. همراهی در بُعد گفتار.

همراه کامل در پژوهش حاضر به فردی اطلاق می‌شود که در محورهای تعیین شده نظیر مسئولیت‌پذیری و اطاعت از فرمان‌ده و حضور مؤثر در معرکه جنگ به‌خوبی ایفای نقش و مشارکت کرده باشد. به‌نظر می‌رسد اکثر صحابه شاخص مورد بررسی در این تحقیق در زمره مصادیق این سنخ قرار گیرند. با بررسی گزارش منابع، از مجموعه ۱۰۱ صحابی مورد بررسی در تحقیق حاضر، ۸۲ تن را می‌توان در سنخ همراه کامل دانست؛^۱ کسانی مانند ابوبرده (واقدی، ۱۴۰۹: ۱/ ۲۳۲ و ۲۹۴)، ابودجانه (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۳/ ۴۲۰)، ابوعبیده جراح (ابن هشام، بی‌تا: ۱/ ۳۶۹)، ثابت بن وقش (طبری، ۱۳۸۷: ۲/ ۵۳۰)، حباب بن منذر (واقدی، ۱۴۰۹: ۱/ ۲۵۶) و غیره. به عبارت دیگر، ۸۱ درصد افراد معرفی شده در منابع، در سنخ همراه کامل هستند.

همراه حداکثری به فردی اطلاق می‌شود که در آغاز محدودۀ زمانی نبرد احد در برابر اوامر صریح و غیرصریح پیامبر (ص) فرمان‌بردار بوده و از جهت گفتار نیز حمایت خود را از ایشان ابراز کرده است. وجه تمایز مهم بین همراه کامل و همراه حداکثری به میزان مشارکت آن دو در معرکه جنگ احد مربوط است. همراه حداکثری به‌منظور یاری رسول خدا (ص) و مبارزه با دشمن قدم به میدان جنگ گذاشته؛ اما در مواقعی بر اثر هجوم ناگهانی دشمن، مشاهده انبوه سپاهیان دشمن و قلت سپاهیان اسلام، جمع‌آوری غنایم و مواردی از این قبیل دچار سستی شده و عرصه را خالی کرده یا اینکه مشارکت و حضور مؤثری در احد از او ثبت نشده است (مطهری‌فر، ۱۳۹۲: ۶۶-۶۹)؛ مانند ابوبشیر مازنی (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۵: ۷/ ۳۵)، ابوالسیر انصاری (واقدی، ۱۴۰۹: ۱/ ۲۹۶) و غیره. با توجه به نتایج به‌دست آمده، از مجموع اصحاب حاضر در احد، ۶ درصد طبق گزارش‌های تاریخی در گروه همراه حداکثری قرار می‌گیرند.

۱. ذکر نام ۸۲ تن سبب طولانی شدن مطلب می‌شود؛ برای آشنایی با ویژگی‌های رفتاری آنان و توضیحات بیشتر ر.ک: مطهری‌فر، ۱۳۹۲: ۳۱-۶۵.



نیمه‌همراه به فردی گفته می‌شود که در محور مسئولیت‌پذیری و فرمان‌بری از رسول خدا (ص) در مقایسه با همراه کامل و همراه حداکثری، از تواضع و تسلیم برخوردار نیست و از نظر کردار و گفتار، درمقابل اوامر صریح و غیرصریح پیامبر (ص) ایستادگی کرده یا اعتراض‌هایی از وی مشهود است. در محور رشادت و دلاوری این فرد، در برخی موارد همکاری و مشارکت مؤثری در میدان جنگ نشان داده است؛ از جمله این افراد ابومسعود انصاری (ابن‌عبدالبر، ۱۴۰۹: ۳/۱۰۷۴)، عثمان‌بن‌ عفان (واقدی، ۱۴۰۹: ۱/۱۰۱)؛ طبری، ۱۳۸۷: ۲/۵۲۲) و غیره (ر.ک: مطهری‌فر، ۱۳۹۲: ۷۰-۷۲) هستند. براساس گزارش منابع، ۳ درصد از صحابی دارای عمل کرد در احد، در زمره نیمه‌همراهان قرار دارند.

مراد از همراه حداقلی در این بررسی صحابی است که از نظر رفتار، کمترین میزان همراهی را با رسول خدا (ص) در غزوات داشته است. از مصادیق این سنخ افرادی هستند که تا مدت‌ها در جبهه مقابل پیامبر (ص) قرار گرفتند و در ضدیت با ایشان بودند. اما با فراگیری اسلام، به‌ناچار یا براساس مصلحت به اسلام روی آوردند. این افراد جز در مواردی که بی‌تأثیر از روحیه جنگاوری و عصیت قبیله‌ای آنها نیست، رشادت چندانی در معرکه احد نشان ندادند. این‌ها باوجود حضور در کنار پیامبر (ص)، فرمان‌بری، مشارکت، حضور و همراهی کلامی‌شان اندک بود و در سطح حداقلی قرار داشت؛ از جمله این افراد اوس بن یقظی (ابن‌عبدالبر، ۱۴۰۹: ۳/۱۲۳۸)، قزمان‌بن حارث (واقدی، ۱۴۰۹: ۱/۳۲۳) و حارث‌بن سوید بود (ابن‌هشام، بی‌تا: ۲/۸۹؛ نیز ر.ک: مطهری‌فر، ۱۳۹۲: ۷۲-۷۴). با توجه به شاخصه‌های مطرح‌شده، از مجموعه ۱۰۱ صحابی مورد بررسی، ۳ درصد شامل این سنخ هستند.

سنخ غیرهمراه در بسیاری موارد با آوردن بهانه، از حضور در میدان جنگ خودداری می‌کردند؛ اما گزارش‌هایی از حضور این سنخ در برخی غزوات وجود دارد. عمده مشارکت غیرهمراه حضور فیزیکی در میدان جنگ است. نه‌تنها هیچ عمل مؤثری از او مشاهده نمی‌شود؛ بلکه با کارشکنی، نافرمانی از دستورهای رسول خدا (ص) و شایعه‌افکنی موجب تضعیف روحیه مجاهدان می‌شده است. افرادی مانند ثعلبه‌بن حاطب (واقدی، ۱۴۰۹: ۱/۲۷۷)، عبدالله‌بن ابی (ابن‌هشام، بی‌تا: ۲/۶۴)، سوادبن غزیه (واقدی، ۱۴۰۹: ۱/۱۰۱)



(۲۷۷)، عقبه بن عثمان (طبری، ۱۳۸۷: ۲/۵۲۲)، حارث بن حاطب (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۳/۱۳۵۱) و متعب بن قشیر (ابن هشام، بی تا: ۱/۵۲۲؛ ابن حجر، ۱۴۱۵: ۴/۱۳۷؛ مطهری فر، ۱۳۹۲: ۷۴-۷۷) از این سنخ هستند. از مجموع ۱۰۱ صحابی مورد بررسی در تحقیق حاضر، به نظر می‌رسد ۷ درصد مربوط به سنخ غیرهمراه هستند.

با توجه به بررسی‌های صورت گرفته در منابع تاریخی و رجالی موجود، مشارکت اکثر صحابه‌ای که کیفیت حضورشان ثبت شده است، در سنخ‌شناسی مزبور، با ۸۱ درصد، در گونه همراه کامل قرار می‌گیرند؛ به طوری که اکثر منابع از جمله مغازی بیشتر کیفیت حضور صحابه‌ای را ذکر کرده‌اند که اقدامات نظامی خوبی از خود نشان دادند و تا پایان همراه پیامبر (ص) پای داری کردند. پس از همراهان کامل، سنخ غیرهمراه با ۷ درصد در مرتبه دوم قرار می‌گیرد. سنخ همراه حداکثری ۶ درصد، نیمه‌همراه و همراه حداقلی هر کدام با ۳ درصد از مجموع صحابه مورد بررسی در این پژوهش را تشکیل داده‌اند. به نظر می‌رسد در میان راویان اخبار نبرد احد و مؤلفان مغازی، گرایش چندانی به نام بردن از این افراد دیده نمی‌شود.

۵. نتیجه

از مجموع ۲۷ آیه بررسی شده در این پژوهش، در ۸ آیه (یعنی ۳۰ درصد) ویژگی‌ها و شاخصه‌های مشارکت سنخ همراه کامل بیان شده است؛ ۱۸ درصد به مشارکت سنخ همراه حداکثری و ۲۲ درصد آیات نیز به شاخصه‌های مشارکت سنخ نیمه‌همراه پرداخته‌اند. هم قرآن و هم منابع در نگاه به مشارکت صحابه در احد اشتراک دارند؛ به طوری که با تکیه بر هر دو منبع می‌توان به سنخ‌شناسی مشارکت اصحاب در احد دست یافت. اما در نگاهی کلی، میان سنخ‌شناسی استنباط شده از منابع و نیز سنخ‌های استخراج شده از آیات قرآن، در توجه به صحابه مقاوم و مؤثر در احد یا صحابه فراری و غیر مؤثر در آن تفاوت وجود دارد. در منابع تاریخی بیشتر شاخصه‌های مشارکت سنخ همراه کامل بیان شده است؛ به طوری که ۸۱ درصد از ۱۰۱ صحابی را که کیفیت حضورشان قابل استخراج است، بر مبنای ویژگی‌هایی که معرفی می‌کنند، می‌توان در زمره همراه کامل دانست. از سوی دیگر، با

عبارت‌پردازی بسیار گذرا، کوتاه و گاه مبهم، کیفیت حضور و مشارکت اصحابی را بیان می‌کنند که تا پایان مقاومت نکردند و از خود سستی نشان دادند؛ به طوری که می‌توان فقط ۱۹ درصد از مشارکت ۱۰۱ صحابی حاضر را در سنخ‌های دیگر، یعنی همراه حداکثری، نیمه‌همراه، همراه حداقلی و غیرهمراه، جای داد.

علاوه بر این‌ها، دسته دیگری که افزون بر گروه‌های معرفی شده در آیات قرآن، در این گونه‌شناسی معرفی شده است، سنخ همراه حداقلی نام دارد. در آیات مربوط، به این گروه اشاره نشده؛ اما در روایات تاریخی می‌توان به صراحت شاخصه‌هایی از مشارکت آنان را یافت و دسته‌ای ویژه برای آن‌ها در نظر گرفت.

اکثر آیات قرآن هنگام بیان ویژگی‌های مشارکتی صحابه حاضر در احد، با لحنی عتاب‌آلود به سرزنش و ملامت صحابه‌ای می‌پردازد که مقاومت نکردند و از میدان نبرد فرار کردند. وجه غالب این آیات را می‌توان ناظر به مشارکت سنخ‌های همراه حداکثری، نیمه‌همراه و غیرهمراه تلقی کرد. به عبارت دیگر، آیات قرآن بیشتر شاخصه‌های صحابه‌ای را ذکر کرده که مشارکت فعال و چشم‌گیری نداشته یا رفتار منفعلانه و سستی از خود نشان داده‌اند.

با توجه به شاخصه‌ها و بررسی‌های انجام شده می‌توان سوگیری آیات قرآنی را با ۷۰ درصد فراوانی آیات مربوطه، به بیان عمل کرد سنخ‌های همراه حداکثری، نیمه‌همراه و غیرهمراه دید؛ یعنی همان کسانی که همراهی کامل و مؤثر با پیامبر (ص) در صحنه نبرد نداشتند. درحالی که فقط از ۳۰ درصد آیات، شاخصه‌های همراهان کامل قابل استخراج بود.

تفاوت عمده سنخ‌شناسی برگرفته از آیات قرآن با منابع تاریخی این است که برخلاف آیات که اکثر صحابه حاضر را در دسته همراه حداکثری، نیمه‌همراه و غیرهمراه قرار می‌دهد، منابع تاریخی بیشتر صحابه حاضر را همراه کامل معرفی می‌کنند و بسیار کم و به‌طور گذرا به گروه‌های دیگر و ویژگی‌های آنان می‌پردازند.

اکثر آیات مورد بررسی در این تحقیق در زمره سنخ‌های همراه حداکثری، نیمه‌همراه و غیرهمراه هستند. به عبارت دیگر، آیات قرآن بیشتر شاخصه‌های صحابه‌ای را ذکر کرده

که مشارکت فعال و چشم‌گیری نداشته یا رفتار منفعلانه و سستی از خود نشان داده‌اند. در واقع، سنخ‌شناسی قرآن، برعکس منابع، بیشتر ناظر به اصحابی است که مشارکت آن‌ها در نبرد ناکافی و غیر مؤثر بوده است.

منابع

- **قرآن کریم**
- ابن الاثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن محمد (۱۴۰۹ق). **اسد الغابه فی معرفه الصحابه**. بیروت: دارالفکر.
- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی (۱۴۱۵ق). **الاصابه فی تمییز الصحابه**. تحقیق عادل احمد عبدالموجود و علی محمد معوض. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن سعد، محمد (۱۴۱۰ق). **الطبقات الکبری**. تحقیق محمد عبدالقادر عطا. بیروت: دارالکتب العلم.
- ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله بن محمد (۱۴۰۹ق). **الاستیعاب فی معرفه الاصحاب**. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمرو (۱۴۱۹ق). **تفسیر القرآن العظیم**. بیروت: دارالکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق). **لسان العرب**. بیروت: دار صادر.
- ابن هشام، عبدالملک (بی تا). **السیره النبویه**. تحقیق مصطفی السقا و ابراهیم الایاری و عبدالحفیظ شلبی. بیروت: دارالمعرفه.
- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر (۱۴۱۷ق). **کتاب جمل من انساب الأشراف**. تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی. بیروت: دارالفکر.
- بیرو، آلن (۱۳۷۵). **فرهنگ علوم اجتماعی**. ترجمه باقر ساروخانی. تهران: شرکت کیهان.



فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا / ۲۷

- حر، سیدحسین (۱۳۸۵). «بررسی علل شکست غزوه احد از منظر قرآن و پیامبر (ص)». **نشریه علوم قرآن و حدیث**. ش ۲۳.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق). **المفردات فی غریب القرآن**. دمشق: دارالعلم الدار الشامیه.
- رستمی، کیهان (۱۳۸۶). **تحلیلی بر آیات غزوه احد در سوره آل عمران**. پایان نامه کارشناسی ارشد. به راهنمایی محمد حسینی. دانشگاه اصولالدين قم.
- زمخشری، محمود (۱۴۰۷ق). **الكشاف عن حقائق غوامض التنزیل**. بیروت: دارالکتاب العربی.
- ساروخانی، باقر (۱۳۷۰). **درآمدی بر دایره المعارف علوم اجتماعی**. تهران: کیهان.
- سهراب زاده، خدیجه (۱۳۸۹). **سنخ شناسی رفتاری صحابه شاخص حاضر در غزوات با تکیه بر الگوی سنخ شناسی قرآن**. پایان نامه کارشناسی ارشد. به راهنمایی دکتر علی محمد ولوی. دانشگاه الزهرا.
- سیوطی، جلال الدین (۱۴۰۴ق). **الدر المنثور فی تفسیر المأثور**. قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۴۱۷ق). **المیزان فی تفسیر القرآن**. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲). **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**. تهران: ناصر خسرو.
- _____ (۱۳۷۷). **جوامع الجامع**. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر (۱۳۸۷). **تاریخ الامم و الملوک**. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. بیروت: دارالتراث.
- _____ (۱۴۱۲ق). **جامع البیان فی تفسیر القرآن**. بیروت: دارالمعرفه.
- طوسی، محمد بن حسن (بی تا). **التبیین فی تفسیر القرآن**. بیروت: داراحیاء التراث العربی.



- قرشی، علی اکبر (۱۳۷۱). **قاموس قرآن**. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- قمی، علی بن ابراهیم (۱۳۶۷). **تفسیر قمی**. قم: نشر دارالکتاب.
- گنابادی، سلطان محمد (۱۴۰۸ق). **بیان السعاده فی مقامات العباده**. بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- مصری، محمود (۱۴۲۱ق). **اصحاب الرسول (ص)**. القاہرہ: دارالحدیث.
- مطهری‌فر، فاطمه (۱۳۹۲). **سنخ‌شناسی مشارکت اصحاب حاضر در احد بر اساس قرآن و منابع تاریخی**. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. به راهنمایی شهلا بختیاری. دانشگاه الزهرا.
- مغنیه، محمدجواد (۱۴۲۴ق). **تفسیر الکاشف**. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- مفید، محمدبن محمد (۱۴۱۳ق). **الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد**. قم: کنگره شیخ مفید.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۳). **ترجمه قرآن کریم**. قم: دارالقرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی).
- _____ (۱۳۷۴). **تفسیر نمونه**. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- میبدی، رشیدالدین احمدبن ابی‌سعد (۱۳۷۱). **کشف الاسرار و عدہ الابرار**. تهران: امیرکبیر.
- میثمی، لطف‌الله و دیگران (۱۳۸۴). **أخذ قله بحران، قله مدیریت**. تهران: نشر صمدیه.
- واحدی، علین محمد (۱۴۱۱ق). **اسباب نزول القرآن**. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- واقدی، محمدبن عمر (۱۴۰۹ق). **المغازی**. تحقیق مارسدن جونس. بیروت: مؤسسه الاعلمی.

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و پنجم، دوره جدید، شماره ۲۶، پیاپی ۱۱۶، تابستان ۱۳۹۴

واقعه کربلا و بازنمایی عمل کرد گفتمان حاکم در تاریخ‌نگاری ابومخنف

حسن حضرتی^۱
لیلا نجفیان رضوی^۲

تاریخ دریافت: ۹۳/۵/۱۹

تاریخ تصویب: ۹۳/۱۰/۱۵

چکیده

شرح مفصل جزئیات روی داده‌های مرتبط با قیام امام حسین (ع) و ابعاد مختلف آن از ویژگی‌های تاریخ‌نگاری ابومخنف است. برخی پژوهشگران جایگاه ابومخنف و اثر او در تاریخ‌نگاری اسلامی را بررسی کرده‌اند؛ اما در مقاله حاضر، با تکیه بر رویکرد نظریه تحلیل گفتمان لاکلا و موفه، نحوه بازنمایی کوشش‌های گفتمان حاکم برای حفظ هژمونی خود، در گزارش ابومخنف از واقعه کربلا را مورد توجه قرار داده‌ایم. براساس بررسی انجام شده، استفاده گفتمان حاکم از برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی، چه در بُعد نرم‌افزاری (نامه‌ها و

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه تهران؛ hazrati@ut.ac.ir

۲. دکترای تاریخ اسلام؛ leylanajafianrazavi@gmail.com

سخن‌رانی‌ها) و چه در بُعد سخت‌افزاری (تهدید، ایجاد خفقان و استفاده از نیروی نظامی تا حذف فیزیکی مخالفان با استفاده از مداخلات هژمونیک)، در متن تولیدی ابومخنف بازنمایی شده است. او همچنین شیوه‌های مشروعیت‌سازی گفتمان حاکم و بهره‌گیری از روش‌های مختلف، از دروغ‌گویی، عوام‌فریبی و تطمیع بزرگان تا غیریت‌سازی و تأکید بر اطاعت از حاکمیت و دین محوری برای حفظ اقتدار این گفتمان را در اثر خود بازتاب داده است.

واژه‌های کلیدی: ابومخنف، مقتل الحسین، گفتمان حاکم، برجسته‌سازی، حاشیه‌رانی.

۱. مقدمه

کتاب *مقتل الحسین* ابومخنف بی‌قراری‌ای را به تصویر کشیده که نظم ایجادشده توسط گفتمان حاکم را به چالش خوانده و در کوفه، هژمونی گفتمان مسلط را خدشه‌دار کرده است. این کتاب از معدود آثاری است که توسط مؤلفی شیعی مذهب^۱ و با رویکرد تاریخی به رشته تحریر درآمده است و شیوه تاریخ‌نگاری مؤلف آن، به مخاطب این امکان را می‌دهد تا ضمن مطالعه روند شکل‌گیری واقعه کربلا، از چگونگی عمل کرد گفتمان حاکم برای حفظ اقتدار خود نیز آگاهی یابد. با وجود این، به دلیل توجه به بحث اصلی این دست‌نوشته، این بُعد از تاریخ‌نگاری ابومخنف در این اثر مورد توجه قرار نگرفته و تحقیقی

۱. این منابع موضع‌گیری مؤلفان را درباره مذهب ابومخنف نشان می‌دهد که از اعتقادات به تسنن تا تشیع، تشیع سیاسی و امامی مذهب بودن او متغیر است: طوسی، ۱۳۸۱ش: ۲۷۵؛ ابن شهر آشوب، ۱۴۳۳ق: ۲۰۸؛ بغدادی، ۱۹۵۱م: ۱/ ۸۴۱؛ قمی، بی‌تا: ۱/ ۱۵۵؛ صائب، ۱۴۲۴ق: ۲/ ۶۵؛ صدر، ۱۳۳۱ق: ۱۰۶؛ تهرانی، ۱۳۸۷ق: ۱/ ۳۱۲؛ شرف‌الدین، بی‌تا: ۴۰؛ جعفریان، ۱۳۸۲: ۱۱۰؛ ذهبی، ۱۴۱۳ق: ۹/ ۵۸۱؛ ابن عدی، ۱۴۱۸ق: ۷/ ۲۴۱؛ مامقانی، بی‌تا: ۲/ ۴۴؛ زرکلی، ۱۹۷۹م: ۵/ ۲۴۵؛ سزگین، ۱۴۱۲ق: ۱/ ۲۷؛ یوسفی غروی، ۱۳۶۷ش: ۱۹؛ زرگری‌نژاد، ۱۳۸۳ش: ۱۷؛ ابن ابی‌الحدید، ۱۹۵۹م: ۱/ ۱۴۷؛ رجائی، ۱۳۸۷ش: ۱۳۸.

در این زمینه انجام نشده است. پژوهش‌های انجام گرفته درباره این اثر بیشتر در موضوعاتی همچون نسخه‌شناسی (معمدی، ۱۳۸۶) و تاریخ‌نگاری اسلامی (عالم‌زاده، ۱۳۸۰؛ رجائی، ۱۳۸۷) بوده است. در ادامه، ضمن بهره‌گیری از رویکرد نظریه تحلیل گفتمان لاکلا و موفه کوشیده‌ایم تا با تحلیل تاریخ‌نگاری ابومخنف، نحوه بازنمایی شیوه‌های مشروعیت‌سازی و کوشش گفتمان حاکم برای حفظ هژمونی خود در اثر این مؤلف برجسته را بررسی کنیم.

۲. رویکرد نظری پژوهش

لاکلا و موفه با بازخوانی و ساختارشکنی نظریات فوکو و...، نظریه گفتمان را بیان کردند که بسیار پرکاربرد است. آن‌ها گفتمان^۱ را مجموعه‌ای از نشانه‌ها تعریف می‌کنند (هوارث، ۱۳۷۷: ۱۶۳). فرایندی که به واسطه آن نشانه‌ها درون یک گفتمان خاص با یکدیگر جوش می‌خورند، به مفصل‌بندی^۲ مشهور است (همان‌جا). در گفتمان‌ها، مجموعه‌ای از نشانه‌ها به صورت شبکه درآمده، معنایشان در آنجا تثبیت می‌شود. در این حالت، هر یک از نشانه‌ها را یک وقت^۳ (بست / لحظه) می‌گویند (Laclau & Mouffe, 1985: 110). در مقابل، نشانه‌هایی را که هنوز معنای آن‌ها در گفتمانی خاص تثبیت نشده و معانی بالقوه متعددی دارند، عنصر^۴ می‌گویند (یورگنسن، ۱۳۸۹: ۵۹) هنگامی که معنای مورد نظر از یک نشانه درون یک گفتمان تثبیت می‌شود، عنصر به وقت تبدیل می‌شود. در این حالت، سایر معانی احتمالی نشانه از گفتمان طرد شده، در حوزه گفتمان‌گونگی^۵ قرار می‌گیرند.

دال‌ها^۶ اشخاص، مفاهیم، عبارات و... هستند که در چارچوب گفتمانی خاص، بر معنایی خاص دلالت دارند. معنا و مصداقی که یک دال بر آن دلالت می‌کند، مدلول نامیده می‌شود. دال شناور دالی است که مدلول‌های متعدد دارد. هر گفتمان مدلول سازگار با نظام معنایی خود را برجسته می‌کند و سایر مدلول‌ها را به حاشیه می‌راند (همان، ۹۳).

1. discourse
2. articulation
3. moment
4. element
5. field of discursivity
6. signifier

در نظریه گفتمان، دالی که متمایز از بقیه دال‌هاست و سایر دال‌ها در اطراف آن نظم می‌گیرند و در پیوند با آن معنا می‌یابند، دال مرکزی^۱ نامیده می‌شود. دال‌هایی که حول دال مرکزی گرد می‌آیند، وقته نام دارند. یکی از کارکردهای این وقته‌ها، یاری رساندن به دال مرکزی برای هویت‌بخشی بیشتر به خود است. هویت^۲ در نظریه لاکلا و موفه، همچون نشانه، دائمی نیست. هویت‌ها را گفتمان‌ها ایجاد می‌کنند و فرد یا گروه هویتش را از گفتمانی که در آن قرار دارد، کسب می‌کند (هوارث، ۱۳۷۷: ۱۶۳). هویت‌ها در تمایز با غیر شکل می‌گیرند و همواره احتمال نفوذ معنا و گفتمانی دیگر در آن‌ها وجود دارد.

در نظریه لاکلا، هر گفتمانی ضرورتاً به گفتمانی رقیب نیاز دارد تا به واسطه آن هویت یابد. البته، گاه گفتمان‌ها بیش از یک غیر دارند و تمام گروه‌های وابسته به یک گفتمان به واسطه همان غیرها هویت می‌یابند. هویت گفتمان‌ها به کمک عمل هویت‌یابی سوژه‌ها تقویت می‌شود و هویت سوژه‌ها نیز متأثر از موقعیت‌های سوژه‌گی‌ای^۳ (Howarth, 2000: 13) است که از طریق گفتمان‌ها به آن‌ها تحمیل می‌شود. در واقع، گفتمان‌ها به گونه‌ای عمل می‌کنند که ذهنیت سوژه^۴ را در راستای دو قطب «ما» و «آن‌ها» سامان می‌دهند. براساس همین ذهنیت دوگانه، کردار سوژه به گونه‌ای شکل می‌گیرد که او تمام پدیده‌ها را در قالب دو گانه‌ما- آن‌ها می‌ریزد^۵ (سلطانی، ۱۳۸۴: ۱۱۲) و با مشخص کردن حوزه خودی- غیر خودی، به هویت‌بخشی می‌پردازد. غیریت^۶ (خصومت^۷) در ذات خود با مفاهیم «برجسته‌سازی» و «حاشیه‌رانی» همراه است. این مفاهیم به صورت‌های مختلف در عرصه منازعات گفتمانی ظاهر می‌شوند و با برجسته‌سازی قوت‌ها و ضعف‌های خود رقیب گفتمان مورد نظر را یاری می‌رسانند. در واقع، برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی

1. nodal point

2. Identity

۳. موقعیتی که به احاطه یک گفتمان بر سوژه‌ها اشاره می‌کند. در چنین شرایطی، سوژه در چارچوب یک مفصل‌بندی هژمونیک قرار می‌گیرد و آزادی عملش محدود می‌شود. در این حالت، گفتمان جایگاه سوژه و الگوی عمل او را تعیین می‌کند.

4. subject

۵. این دوگانگی به صورت برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی در کردار و رفتار سوژه نمایان می‌شود. برداشت این‌چنینی از این دو مفهوم و به کارگیری آن در تحلیل گفتمان، برای اولین بار در کتاب سلطانی استفاده شده است.

6. otherness

7. antagonism

شیوه‌ای برای حفظ و استمرار قدرت و تداوم هژمونی یک گفتمان است. برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی دو بُعد نرم‌افزاری و سخت‌افزاری دارد که بُعد نرم‌افزاری آن در قالب زبان (متون) و بُعد سخت‌افزاری آن به صورت‌های مختلفی همچون حبس، کشتن، ترور، قیام و... نمود پیدا می‌کند. از آنجا که کل جامعه و پدیده‌های اجتماعی عرصه برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی گفتمان‌هاست، لاکلا و موفه تمایزی میان امور گفتمانی و غیرگفتمانی قائل نشده، همه پدیده‌های اجتماعی را گفتمانی تلقی می‌کنند. برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی موجب غیریت‌سازی می‌شود و این امر خود هویت‌یابی فردی و جمعی سوژه‌ها را به دنبال دارد.

مفهوم بی‌قراری و ازجاشدگی^۱ حاصل رشد خصومت، ظهور غیریت و تکثر در جامعه است که به فروپاشی نظم گفتمان موجود تمایل دارد و لاکلا برای اشاره به بحران‌هایی از آن استفاده می‌کند که هژمونی گفتمان‌ها را به چالش می‌کشند. بی‌قراری همان‌طور که با تضعیف هژمونی گفتمان مسلط امکان پیدایش سوژه‌ها و مفصل‌بندی‌های جدید را فراهم می‌کند، گفتمان حاکم را نیز به بازسازی خود فرامی‌خواند.

دو مفهوم عینیت و هژمونی را نیز این‌گونه می‌توان توضیح داد که آن دسته از گفتمان‌هایی را که چنان تثبیت شده‌اند که تصادفی بودنشان فراموش شده است، گفتمان‌های عینی می‌گویند. عینیت گفتمانی رسوب یافته است. نظریه گفتمان عینیت و ایدئولوژی را یکسان می‌داند. هژمونی^۲ نیز واسطه میان عینیت و امر سیاسی است. درست همان‌گونه که عینیت می‌تواند دوباره به امر سیاسی بدل شود، تضادهای آشکار نیز می‌توانند در گذر زمان محو شده، جای خود را به عینیت بدهند و اجماع شکل بگیرد. گذر از تضاد سیاسی به عینیت، از خلال مداخلات هژمونیک صورت می‌گیرد که طی آن، برداشت‌های جای‌گزین از جهان سرکوب و دیدگاهی واحد به امری طبیعی بدل می‌شود (یورگنسن، ۱۳۸۹: ۷۲-۷۳). تثبیت موقت هویت‌ها اصلی‌ترین کارویژه هژمونی در گفتمان است و

1. dislocation

۲. هژمونی (hegemony) در اندیشه گرامشی دربردارنده تولید معنا و اندیشه برای کسب و تثبیت قدرت است و از همین دیدگاه است که این مفهوم با نظریه گفتمان پیوند برقرار می‌کند. این واژه در فارسی «تفوق» و نیز «سلطه» ترجمه شده است.

مفهوم هژمونی حول این موضوع است که در سیاست و اجتماع کدام تعاریف از دال‌ها و مدل‌ها در جامعه مسلط است و چه معانی‌ای در افکار عمومی تثبیت می‌شود (مارش، ۱۳۷۸: ۲۰۹).

با توجه به این توضیحات، پرسش اصلی مقاله با تکیه بر رویکرد نظریه تحلیل گفتمان این است که کوشش گفتمان حاکم برای حفظ اقتدار و ادامه سلطه خود، در گزارش ابومخنف از واقعه کربلا چگونه بازنمایی شده است. مدعای پژوهش را نیز این گونه می‌توان مطرح کرد که ابومخنف ضمن گزارش واقعه کربلا، به بازنمایی نحوه بهره‌گیری گفتمان حاکم از شیوه‌های مختلفی همچون برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی نرم‌افزاری و سخت‌افزاری برای حفظ اقتدار این گفتمان پرداخته است.

به دلیل اینکه با وجود قابلیت تبیینی بسیار زیاد نظریه گفتمان لاکلا و موفه، این نظریه از ابزارهای لازم برای تحلیل‌های خرد زبانی برخوردار نیست و تحلیل‌های گفتمانی مبتنی بر آن صرفاً به تحلیل روابط میان مجموعه‌ای از نشانه‌های نظام‌یافته می‌پردازد، تحلیل متن با استفاده از ابزارهایی همچون گزینش واژگان، عبارات و جملات انجام می‌گیرد.

۳. بازنمایی شیوه‌های کسب مشروعیت و کوشش گفتمان حاکم برای حفظ هژمونی

خصیصه تاریخ‌نگاری ابومخنف که به ابعاد مختلف یک واقعه به نقل از روایانی با خاستگاه‌های سیاسی-اجتماعی متفاوت توجه کرده^۱ (دوری، ۱۹۶۰: ۱۲۴-۱۲۵)، باعث شده است مخاطب نه تنها تصویری از وضعیت جامعه مسلمانان در زمان شکل‌گیری قیام امام حسین(ع) به دست آورد؛ بلکه از شیوه‌هایی که گفتمان حاکم و حامیان آن برای حفظ مشروعیت و ادامه اقتدار خود به کار می‌گرفتند، نیز آگاه شود. با آنکه به ظاهر هدف شیخ اخبار کوفه (نجاشی، ۱۴۰۷ق: ۳۲۰) و روایت وقایع مرتبط با قیام حسین بن علی(ع) است،

۱. دوری بر این عقیده است که آوردن روایت‌هایی از گرایش‌ها و جناح‌های مختلف که جوانب گوناگون وقایع را عرضه می‌کردند، یکی از نتایج تلاقی تاریخ‌نگاری به شیوه خبر با سبک سیره‌نگاری بوده است و مرحله‌ای از تکامل شیوه تدوین خبر را نشان می‌دهد.

بیان روایات متنوع مرتبط با موضوع و ذکر جزئیات گفت و گوها، که از ویژگی های تاریخ نگاری ابومخنف است، نحوه عمل کرد گفتمان حاکم را برای مخاطب آشکار می کند.

۳-۱. برجسته سازی گفتمان حاکم

چینش روایات در این اثر به گونه ای است که ابومخنف در همان روایت نخست، خبر مرگ معاویه را با نقل محتوای نامه یزید به والی مدینه آورده و نحوه بزرگداشت معاویه توسط فرزند و جانشین او و نیز شیوه مشروعیت سازی گفتمان حاکم را بازتاب داده است: «...» خدایش رحمت کند که نیکو زیست و سعادت مند و پرهیز کار در گذشت» (ابومخنف، ۱۳۸۹: ۱۲۶). همین شیوه و استفاده از واژگانی با بار معنایی مثبت، بار دیگر در نقل خیر پاسخ یزید به نامه عبیدالله بن زیاد درباره گزارش قتل مسلم و هانی بازنمایی می شود. یزید در نامه خود عبیدالله را فردی «دوراندیش»، «قاطع»، «بالیاق» و «باکفایت» می خواند (همان، ۱۷۱). برجسته سازی عمل کرد گفتمان حاکم نه تنها در میان سردمداران این گفتمان، بلکه در میان حامیان آن نیز به چشم می خورد. گزارش های ابومخنف حاکی از آن است که احاطه گفتمان حاکم بر ذهن سوژه ها باعث شده است که افراد متأثر از موقعیت سوژگی خود به وقایع نگریسته، با عمل کرد خود به تقویت گفتمان مورد نظرشان پردازند. این مهم را می توان در گزارش او از واکنش قیس بن اشعث به سخن رانی امام (ع) در روز عاشورا و رخصت ایشان از سپاه کوفه برای رفتن به مکانی امن در زمین خدا دریافت. قیس به امام (ع) می گوید: «آیا به فرمان عموزاد گانت گردن نمی نهی؟ مطمئن باش آن گونه که دوست داری، رفتار کرده و به تو بدی نخواهند کرد» (همان، ۲۱۹).

۳-۲. حاشیه رانی گفتمان تشیع

حاشیه رانی گفتمان های رقیب از دیگر ابزار گفتمان ها برای غیریت سازی و ایجاد انسجام بیشتر است. ابومخنف در روایات دقیق خود به خوبی این امر را بازنمایی کرده که چگونه گفتمان حاکم با استفاده از واژگانی با بار معنایی منفی و بیان جملاتی هدفمند، به

غیریت‌سازی و حاشیه‌رانی گفتمان تشیع پرداخته است. این امر در نهایت، موجب تثبیت جایگاه گفتمان حاکم و یاری‌رسانی به هویت‌یابی سوژه‌ها با این گفتمان می‌شود. معرفی گفتمان تشیع و حامیان آن به عنوان «دشمن» (همان، ۱۲۷، ۱۴۰، ۱۸۰، ۲۰۵ و ۲۶۸) و کاربرد واژگانی همچون «نافرمانان» (همان، ۱۴۲ و ۱۴۴)، «طغیان‌گران» (همان، ۲۶۴)، «حروری‌مذهبان» (همان، ۱۴۴)، «افراد مشکوک» (همان‌جا)، «فاسق» (همان، ۱۶۶) و «سرکش» (همان، ۲۰۴) درباره آن‌ها و توصیف عمل کرد این افراد با واژگانی همانند «فتنه» (همان، ۱۴۰)، «سریچی» (همان، ۱۵۴)، «تفرقه» (همان، ۱۴۰ و ۱۶۵)، «پیمان‌شکنی» (همان، ۱۴۰) و «خطاکاری» (همان، ۱۵۷) به خوبی از این امر حکایت دارد. ضمن آنکه شیوه تاریخ‌نگاری این مؤلف شیعی‌مذهب این امکان را فراهم می‌آورد که مخاطب در مراحل مختلف قیام، از نحوه غیریت‌سازی، طرد و حاشیه‌رانی گفتمان تشیع، توسط هویت‌های حامی حاکمیت آگاهی یابد. نقل اعتراض عیدالله به عمل کرد هانی (همان، ۱۵۰) و سخنان او قبل از محبوس کردن هانی که «امروز حروری شدی و خونت حلال و کشتنت بر ما واجب شد» (همان، ۱۵۲)، عمل کرد مسلم‌بن عمرو باهلی در مقابل ابن‌عقیل^۱ (همان، ۱۶۴)، شیوه نگارش امان‌نامه برای امام (ع) توسط حاکم مکه^۲ (همان، ۱۸۰) و آخرین نامه ابن‌زیاد به عمر بن سعد که امام حسین (ع) را «ناسپاس، سرکش، قطع‌کننده ارحام و بسیار ستمگر» (همان، ۲۰۴) معرفی می‌کند، نمونه‌هایی از غیریت‌سازی گفتمان حاکم و حاشیه‌رانی گفتمان تشیع پیش از واقعه کربلا هستند.

این اخباری بزرگ همچنین با نقل جزئیات گفت‌وگوهای روز عاشورا نشان می‌دهد که چگونه در زمان قیام اباعبدالله (ع)، گفتمان حاکم گفتمان مسلط بر ذهن عامه مردم و تصویری اجتماعی بوده است. شهادت به گمراه بودن بریربن‌حضریر توسط یزیدبن‌معقل (همان، ۲۳۹)، مقصر دانستن امام (ع) در کشته شدن عمروبن‌قرظه توسط برادر عمرو (همان، ۲۳۱) و شیوه تحریک سپاه کوفه توسط عمروبن‌حجاج که از ایشان می‌خواهد

۱. او از دادن آب به مسلم خودداری کرد و گفت: «به خدا قطره‌ای از آن نخواهی چشید تا از حمیم جهنم بجوشی!»
 ۲. او به امام حسین (ع) نوشت: «[...] از خدا می‌خواهم از آنچه باعث عذاب تو می‌شود منصرف و به راه حق و صحیح هدایت کند.»



«[...] در کشتن کسی که از دین خارج شده و با خلیفهٔ مسلمین مخالفت کرده است» (همان، ۲۳۳) درنگ نکنند، نشان از عینیت گفتمان حاکم، اضمحلال افراد در موقعیت سوژگی شان و تحلیل وقایع توسط آن‌ها از این منظر دارد؛ عینیتی که اوج آن را می‌توان در گزارش ابومخنف از عمل کرد یزید دریافت. ابومخنف آورده است که «سر حسین درمقابل او بود که به مردم اجازهٔ داخل شدن داد. یزید چوب بر دست داشت و با آن به دهان سر بریدهٔ حسین می‌زد و می‌گفت: این سرانجام کار او با ماست» (همان، ۲۷۱).

شیوهٔ ابومخنف در شرح روی داده‌ها باعث شده است که مخاطب از نحوهٔ کوشش گفتمان حاکم برای معرفی خود به‌عنوان تنها مرجع ایجاد امنیت، آرامش و وحدت، با استفاده از ابزار حاشیه‌رانی نیز آگاهی یابد. او با گزینش خبر نحوهٔ بازنمایی فعالیت‌های ابن عقیل برای مردم کوفه توسط ابن زیاد که او را عامل ایجاد اختلاف و چنددستگی میان مردم معرفی می‌کند^۱ (همان، ۱۵۹) و نیز تحلیل عمل کرد مسلم در کوفه پس از دست‌گیری او، به این مهم پرداخته است. ابومخنف آورده است که عبیدالله به مسلم گفت: «پسر عقیل دست بردار. نزد مردمی آمدی که در کارها و سخنانشان متحد بودند. آمدی تا آنان را به اختلاف و تفرقه انداخته و به جنگ وادارشان کنی؟» (همان، ۱۶۵). همین شیوهٔ نگرش در تحلیل سپاه مکه از عمل کرد امام (ع) نیز تکرار می‌شود. آنان پس از امتناع امام حسین (ع) از پذیرش امان حاکم مکه، به ایشان می‌گویند: «ای حسین، آیا از خدا نمی‌ترسی؟ از مسلمانان جدا شده و میان امت اختلاف می‌اندازی؟»^۲ (همان، ۱۷۷).

۳-۳. مشروعیت‌سازی عمل کرد گفتمان حاکم

ابومخنف در گزینش روایات شرح واقعهٔ کربلا به بازنمایی مشروعیت‌سازی گفتمان حاکم در قالب واژگان، جملات و نیز با نسبت دادن امور به خدا پرداخته است. او در گزارش‌های

۱. او در جمع مردم گفت: «آن‌گونه که دیدید ابن عقیل بی‌خرد و نادان، اختلاف و چنددستگی پدید آورد. [...] کسی که او را تحویل دهد، خون‌بها دریافت می‌کند». این متن حاکی از کوشش گفتمان حاکم برای رسیدن به منظور نظر خود، با بهره‌گیری از تطمیع مردم نیز است.

۲. این شیوهٔ حاشیه‌رانی را از منظری دیگر می‌توان کوششی برای طرد سایر معانی محتمل عنصر «وحدت‌بخشی» به حوزهٔ گفتمان‌گونگی و مفصل‌بندی این دال شناور با دال مرکزی گفتمان حاکم دانست.



خود کاربرد گسترده واژه «امیرالمؤمنین» (همان، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۷۰، ۲۰۲، ۲۶۵، ۲۶۸ و ۲۷۰) برای یزید و واژه «امیر» (همان، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۹۶، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸ و ۲۳۸) و «سلطان» (همان، ۱۴۹، ۱۵۱ و ۱۵۵) برای عییدالله بن زیاد توسط حامیان حاکمیت را بازتاب داده است. دقت او در نقل اخبار به خوبی بازگوکننده این است که گفتمان حاکم چگونه در این واژگان انسداد معنایی ایجاد کرده و با مفصل‌بندی این نشانه‌ها، با دال مرکزی گفتمان حاکم، به مشروعیت‌سازی برای خود پرداخته است. همان‌طور که تصویری که ابومخنف از حضور اسرا در مجلس یزید و شیوه موضع‌گیری او به عنوان دال مرکزی گفتمان حاکم در برابر شهادت امام (ع) ارائه می‌دهد، نحوه به کارگیری جملات مشروعیت‌ساز در گفتمان حاکم را آشکار می‌کند. او با نقل شعری که یزید پس از گذاشتن سر امام (ع) در مقابلش می‌خواند^۱ (همان، ۲۶۶)، این امر را نشان داده است. علاوه بر آن، ضبط خبر پاسخ یزید به سؤال همسرش هند که از او می‌پرسد: «ای امیرالمؤمنین، آیا این سر حسین پسر فاطمه دختر رسول خدا (ص) است؟» (همان، ۲۷۰-۲۷۱) نیز از این شیوه عوام‌فریبی یزید که کوششی برای مشروعیت‌سازی و تداوم هژمونیک گفتمان حاکم است، پرده برمی‌دارد^۲ (همان، ۱۶۶ و نیز ۱۶۸). ابومخنف آورده است: «یزید گفت: بله، بر او شیون کن. بر پسر دختر رسول خدا (ص) و سرور قریش نوحه بخوان. ابن‌زیاد عجله کرد و او را کشت. خدا او را بکشد» (همان، ۲۷۰-۲۷۱) همین شیوه مشروعیت‌سازی در گفتار و عمل، در زمان بازگرداندن اسرا به مدینه نیز تکرار می‌شود. یزید امام سجاد (ع) را طلییده، به او می‌گوید:

۱. «سرای مردانی را بریدند که برای ما عزیز بودند درحالی که خودشان بدکاره‌تر و ستمکارترند/ اما به خدا سوگند حسین، اگر در مقابل بودم تو را نمی‌کشتم.»

۲. عوام‌فریبی و دروغ از دیگر راه‌کارهایی است که گفتمان حاکم برای حفظ اقتدار خود از آن مدد می‌گیرد. روایت ابومخنف از گفت‌وگوی مسلم و عییدالله به خوبی این امر را نشان می‌دهد. واکنش ابن‌زیاد به سخنان مسلم - که دلیل حضور خود در کوفه را اعتقاد مردم به اجرا نشدن عدالت از سوی حکام بیان می‌کند و از این طریق به شالوده‌شکنی وقت‌عدالت در گفتمان حاکمیت می‌پردازد- آن است که درمقابل، ضمن کوشش برای شالوده‌شکنی دین‌محوری گفتمان تشیع، به تثبیت مجدد این دال (عدالت) در گفتمان مورد نظر خود پردازد. او خطاب به مسلم می‌گوید: «ای فاسق، تو را با این مسائل چه کار؟ مگر نه اینکه وقتی تو در مدینه شراب می‌نوشیدی، ما در بین آن‌ها به عدالت رفتار می‌کردیم؟».



خدا پسر مرجانه را لعنت کند؛ به خدا سوگند اگر من هم نشین و هم صحبت حسین بودم، هر چه پیش نهاد کرده و می خواست، به او عطا کرده و با تمام توان، حتی اگر به کشته شدن برخی از خاندانم منجر می شد، مرگ را از او دور می کردم، ولی خواست خدا آن بود که دیدی. هر نیازی که دارید برای من بنویسید (همان، ۲۶۹).

جمله اخیر یزید یکی دیگر از شیوه‌های مشروعیت‌سازی گفتمان حاکم را آشکار می‌کند. نسبت دادن امور به خدا دست‌آویزی است که حاکمیت با تمسک به آن، به عینیت گفتمان خود استمرار بخشیده، گفتمان‌های رقیب را به حاشیه می‌راند. این مسئله در سراسر متن تولیدی ابومخنف دیده می‌شود. در نامه‌ای که خبر مرگ معاویه به والی مدینه داده می‌شود^۱ (همان، ۱۲۶)، در گفت‌وگوی میان مسلم و عبیدالله^۲ (همان، ۱۶۶) و نیز نامه‌ای که ابن‌زیاد درباره قتل مسلم و هانی به خلیفه می‌نویسد: «اما بعد؛ ستایش خدایی را که حق امیرالمؤمنین را گرفت و او را درمقابل دشمنش حمایت کرد» (همان، ۱۷۰-۱۷۱)، ابومخنف به این شیوه مشروعیت‌سازی در روز عاشورا و فراخوانی سپاه کوفه توسط عمر بن سعد برای جنگ (همان، ۲۰۵) و گفت‌وگوی میان زهیر بن قین و شمر نیز اشاره کرده است (همان، ۲۲۱). این شیوه عمل کرد در گفت‌وگوی عبیدالله با اسرای کربلا نیز تجلی یافته است. ابومخنف با ذکر جزئیات گفت‌وگوی ابن‌زیاد با زینب(س) و نقل جملاتی از او همچون «ستایش می‌کنم خدایی را که شما را رسوا نمود و کشت و دروغ بودن ساخته‌هایتان را آشکار کرد» (همان، ۲۶۲-۲۶۳) یا «دیدی خدا با خاندانت چگونه رفتار کرد؟» (همان، ۲۶۳) نیز به بازنمایی این شگرد گفتمان حاکم برای حفظ هژمونی خود می‌پردازد. در گفت‌وگوی عبیدالله با امام سجاد(ع) نیز همین نحوه مشروعیت‌سازی ادامه می‌یابد. او پس از آگاهی از نام امام(ع) از ایشان می‌پرسد: «آیا خدا علی‌بن‌حسین را در کربلا نکشت؟» (همان، ۲۶۴) و چون امام(ع) با پاسخ خود سعی در شالوده‌شکنی وقته‌های

۱. «معاویه یکی از بندگان خدا بود که خدایش گرامی داشت و به خلافت و قدرت رساند.»

۲. «ابن‌زیاد گفت: ای فاسق، تو می‌خواهی کاری را انجام دهی که خداوند به دیگری محول کرده؟»



مفصل‌بندی شده به گفتمان حاکم را دارند و به او پاسخ می‌دهند: «برادری داشتم که نام او نیز علی بود و مردم او را کشتند» (همان‌جا)، بار دیگر گفته خود را تکرار می‌کند که «خدا او را کشته است» (همان‌جا). او همچنین در خطبه خود پس از ورود مردم به قصر و اجتماع آن‌ها، با غیریت‌سازی، به مشروعیت‌بخشی به عمل کرد خود می‌پردازد و این‌گونه سخنش را آغاز می‌کند که «ستایش می‌کنم خدایی را که حق و اهل آن را آشکار و امیرالمؤمنین یزید بن معاویه و گروه او را پیروز کرد و دروغ‌گو، پسر دروغ‌گو حسین بن علی و پیروانش را کشت» (همان، ۲۶۵). گزارش‌های متنوع و دقیق ابومخنف بازتاب‌دهنده این واقعیت است که این شیوه حاشیه‌رانی، عوام‌فریبی و نسبت دادن امور به خدا، ابزاری است که خلیفه در جایگاه دال مرکزی گفتمان حاکم نیز از آن بهره می‌گیرد. او آورده است که یزید پس از نشستن بر تخت و فراخوانی بزرگان شام، اسیران را فراخواند و در حضور مردم، به علی بن حسین (ع) گفت: «پدرت [...] در حکومت با من مخالفت کرد. پس دیدی که خدا با او چه رفتاری کرد؟» (همان، ۲۶۶-۲۶۷).

کسب مشروعیت و استمرار اقتدار گفتمان حاکم، فقط به نحوه گفتار هویت‌های حامی گفتمان حاکم محدود نمی‌شود؛ بلکه این گفتمان و نیروهای اجتماعی متمایل به آن، با عمل کرد خود نیز در این راستا گام برمی‌دارند. در متن تولیدی ابومخنف، به جایگاه ویژه بزرگان در این امر اشاره شده است. ابومخنف با گزارش کوشش والی مدینه برای بیعت‌گیری شبانه از امام (ع) و ابن‌زبیر، به دستور اکید یزید (همان، ۱۲۵-۱۲۹)، به مخاطب نشان می‌دهد که چگونه یزید می‌کوشد تا با بیعت گرفتن از بزرگان به مشروعیت‌سازی پرداخته، با کسب اجماع، همچون پدر، به تداوم عنیت گفتمان حاکم یاری رساند و تصادفی بودن ثبات آن را مخفی کند؛ امری که ممانعت از وقوع بی‌قراری در جامعه را به دنبال دارد. ابومخنف دو سطح دیگر بهره‌گیری گفتمان حاکم از جایگاه بزرگان، برای ادامه هژمونی گفتمان خود را نیز به تصویر کشیده است؛ زمانی که گفتمان حاکم در مواجهه با بی‌قراری‌ها، از بزرگان و جایگاه‌ایشان بهره می‌گیرد تا بار دیگر نظم را به جامعه بازگرداند؛ بهره‌گیری عبیدالله از شریح قاضی برای دادن خبر زنده بودن هانی به مردان خشمگین قبیله‌اش (همان، ۱۵۳) و نیز استفاده ابن‌زیاد از اشراف کوفه برای پراکندن مردم



از گرد مسلم در زمان قیام او^۱ (همان، ۱۵۵-۱۵۷) از آن جمله است. زمانی نیز حاکمیت با تهدید بزرگان، به خواسته خود می‌رسد و بار دیگر بر اوضاع چیره می‌شود؛ تهدید بزرگان کوفه برای کنترل شهر در آغاز ورود عبیدالله به کوفه^۲ (همان، ۱۴۳-۱۴۴)، تهدید و تطمیع آن‌ها برای دست‌یابی به ابن‌عقیل پس از اختفای نهایی او (همان، ۱۵۹-۱۶۰) و تهدید عمر بن سعد برای خلع او از فرمان‌دهی سپاه کوفه (همان، ۲۰۴-۲۰۵) نمونه‌هایی از این شگرد گفتمان حاکم است که ابومخنف با وسواس در جمع‌آوری همه روایات موجود، به بازنمایی آن‌ها پرداخته است.

۳-۴. تثبیت وقتۀ عدالت در گفتمان حاکم

تداوم سلطۀ گفتمان حاکم بر جامعه مهم‌ترین امری است که منظور نظر سردمداران حاکمیت است. توجه به واژگانِ کاربردی، شعرها و سخنان آن‌ها مؤید این مدعاست و به‌خوبی نشان می‌دهد که آنان با مفصل‌بندی برخی وقته‌ها به دال مرکزی گفتمان حاکم، سعی در حفظ اقتدار خود داشته‌اند. مرور دست‌نوشته ابومخنف و روایات گزینش‌شده او مؤید این امر است. ابومخنف آورده است که عبیدالله پس از اطلاع از نامه امام (ع) به سران بصره، در سخن‌رانی خود به مردم بصره گفت: «اگر بشنوم کسی از شما خیال مخالفت دارد، [...] گناه کار و بی‌گناه به مکافات می‌رسند، تا اطاعت کنید» (همان، ۱۴۲). بنابراین، تأکید بر اطاعت از حاکمیت، در رأس دستور کار گفتمان حاکم برای حفظ هژمونی‌اش قرار دارد و این گفتمان می‌کوشد تا با ایجاد انسداد معنایی در عنصر «اطاعت»، به طرد سایر معانی احتمالی آن پردازد.

۱. با آغاز قیام مسلم و محاصره قصر عبیدالله، او اشراف کوفه را جمع کرد و گفت: از بالای قصر خود را به مردم نشان دهید و کسانی را که به اطاعت درآیند، وعده پاداش فراوان دهید و سرکشان را از پریشانی و انتقام بترسانید.
 ۲. عبیدالله بر مردم و رؤسای آنان سخت گرفت و گفت: «اسامی بیگانگان و کسانی که از دست امیرالمؤمنین فرار کرده‌اند و حروری‌مذهبان و افراد مشکوکی را که نظر مخالف و ستیزه‌گرانه دارند، برای من بنویسید. هر کس نوشت، بر او حرجی نیست و هر کس ننویسد، باید تضمین کند که در میان افراد او هیچ مخالفی وجود نداشته و علیه ما طغیان نمی‌کند؛ و گرنه از ذمه ما خارج و مال و جان‌ش حلال است و هر رهبری که در گروهش یکی از نافرمانان امیرالمؤمنین یافت شود و او را سلیم نکند، [...] حقوق و مزایای او قطع و به زاره تبعید می‌شود».



گزارش ابومخنف از گفت‌وگوی مسلم‌بن عمرو باهلی و ابن‌عقیل نیز نحوه تقویت هویت گفتمان‌ها را با هویت بخشی آن‌ها به سوژه‌ها نشان می‌دهد. مسلم‌بن عمرو این‌گونه خود را به ابن‌عقیل معرفی می‌کند: «من فرزند کسی هستم که [...] وقتی که تو با او مخالفت نموده و عصیان کردی، وی حرف شنید و اطاعت کرد» (همان، ۱۶۴). همین اثرپذیری از موقعیت سوژگی را می‌توان از خلال گزارشی دیگر، از ابومخنف نیز دریافت. مالک‌بن‌نسیر (حامل نامه عیدالله برای حر) به یکی از یاران امام(ع) که دلیل همراهی او با حاکمیت را جویا می‌شود، می‌گوید: «آمده‌ام که امام را اطاعت کرده و بر بیعت خود وفادار باشم» (همان، ۱۹۶). شیوه تحریص سپاهیان کوفه توسط عمروبن حجاج نیز در این زمینه درخور توجه است. او این‌گونه سخن خود را آغاز می‌کند: «ای اهل کوفه، در اطاعت و هم‌گرایی تان استوار باشید [...]» (همان، ۲۳۳).

استفاده از واژه «مطیع» در نامه عیدالله به یزید، برای معرفی حاملان سرهای مسلم و هانی (همان، ۱۷۱) و تأکید بر اطاعت از خلیفه در شعر کعب‌بن‌جابر (قاتل بریرین‌حضر)^۱ (همان، ۱۴۲) نیز نمونه‌های دیگری هستند. دقت در جمع‌آوری روایات و نقل جزئی‌ترین گفت‌وگوها توسط ابومخنف، امکان فهم چگونگی تأکید بر دال اطاعت از حاکمیت را در دست‌نوشته او روشن می‌کند.

۳-۵. تثبیت وقته دین‌محوری در گفتمان حاکم

ضمن مطالعه اثر ابومخنف و از لابه‌لای روایات متنوع او همچنین می‌توان دریافت که گفتمان حاکم به این مهم توجه کرده است که استمرار مشروعیت و هژمونی در جامعه‌ای اسلامی، جز با معرفی خود به‌عنوان تنها مجری واقعی دستورات دین اسلام محقق نمی‌شود. همین امر نیز سبب می‌شود عیدالله در نخستین سخن‌رانی خود پس از ورود به کوفه، به برجسته‌سازی این نکته پردازد که خلیفه به او دستور داده است که با مظلومان با انصاف رفتار کند، با محرومان پربخشش باشد و به افراد مطیع نیکی کند (همان، ۱۴۲). ابومخنف با

۱. کعب‌بن‌جابر در واکنش به سرزنش همسرش به‌سبب قتل بریر، این‌گونه سرود: «هنگامی که عیدالله را دیدی به او بگو که من مطیع خلیفه و حرف‌شنوی او هستم».



گزینش این سخنرانی و نقل آن به خوبی نشان داده است که چگونه عیدالله در ورای این جملات می‌کوشد تا ضمن تأکید بر لزوم اطاعت از حاکمیت، «دین‌محور» بودن این گفتمان را در زمانی که گفتمان رقیب سعی می‌کند اقتدار آن را به چالش کشد، به کوفیان گوش‌زد کند و با ادامه انسداد معنایی در این وقته، از خدشه‌دار شدن هویت‌یابی افراد با گفتمان مسلط ممانعت کند. ابومخنف همین نحوهٔ تثبیت وقته‌ها و تأکید بر دال‌های «اطاعت» و «دین‌محوری» را با ثبت سخنرانی او پس از پراکنده شدن مردم از گرد ابن عقیل آشکار کرده است^۱ (همان، ۱۵۹). کوشش گفتمان حاکم برای برجسته‌سازی دین‌محور بودن خود در گزارش ابومخنف، از نامهٔ امان حاکم مکه به امام (ع) نیز قابل فهم است. عمرو بن سعید پس از امان دادن به ایشان، در پایان متن خود آورده است: «خدا به این مطلب گواه، ضامن، مراقب و وکیل است» (همان، ۱۸۰).

۳-۶. بهره‌گیری گفتمان حاکم از حاشیه‌رانی نوم‌افزاری و سخت‌افزاری

جمع‌آوری و حفظ بسیاری از اطلاعات تاریخی با بهره‌گیری از طیف متنوعی از راویان،^۲ به ابومخنف این امکان را داده است تا استفادهٔ گفتمان حاکم از خفقان^۳ (ابومخنف، ۱۳۸۹: ۱۲۷، ۱۵۹، ۲۶۶) و نیز قدرت پشت این گفتمان را برای مواجهه با بی‌قراری شکل‌گرفته در جامعه به تصویر کشد و مراحل مختلف عمل‌کرد حاکمیت، از توسل به زور و تهدید و سخت‌گیری بر مخالفان تا مداخلات هژمونیک و حاشیه‌رانی‌های سخت‌افزاری گفتمان‌های رقیب را برای استمرار هژمونی حاکمیت آشکار کند. او با ذکر موارد متعددی از توسل سردمداران گفتمان حاکم به زور و تهدید، کوشش آن‌ها برای حفظ سلطهٔ خود بر جامعه

۱. ابن زیاد پس از تهدید مردم برای تحویل مسلم به دارالحکومه، به ایشان می‌گوید: «ای بندگان خدا تقوا پیشه کنید و اهل اطاعت باشید و بر پیمان خویش وفادار بمانید [...]».

۲. برای اطلاع بیشتر نک به: رجائی، ۱۳۸۷ش: ۱۳۷.

۳. ایجاد خفقان در جامعه، یکی از شگردهای گفتمان حاکم برای جلوگیری از ایجاد بی‌قراری در جامعه بوده است. گزارش‌های دقیق ابومخنف از بیم ابن زبیر برای رفتن امام (ع) به نزد حاکم مدینه و نحوه‌ی حضور ایشان در نزد ولید بن عتبه، سخنان زنان کوفه در زمان فراخوانی مردان از نزد مسلم «برگرد، دیگران به جای تو هستند. فردا شامیان به سراغ‌تان می‌آیند. از جنگ و بدبختی چه می‌خواهی؟» و عملکرد عیدالله در گرداندن سر امام حسین (ع) و یاران ایشان در کوفه، نمونه‌هایی از بهره‌گیری گفتمان حاکم از خفقان برای ادامه‌ی سلطه‌ی خود بر مردم را به تصویر می‌کشد.



بدون انجام مداخلات هژمونیک را نشان داده است. دستور یزید برای بیعت‌گیری به «شدیدترین وجه» از امام(ع) و فرزندان زبیر و عمر (همان، ۱۲۶)، سخن‌رانی عیبدالله پیش از خروج از بصره^۱ و پس از ورود به کوفه^۲ (همان، ۱۴۲)، سخنان کثیربن شهاب برای متفرق‌سازی مردم از پیرامون مسلم^۳ (همان، ۱۵۷)، سخنان امام حسین(ع) با ابن‌زبیر در زمان حضور در مکه^۴ و دستورات ابن‌زبیر به فرمان‌دهان سپاه کوفه در مراحل مختلف کار^۵ (همان، ۱۹۶، ۲۰۰ و ۲۰۶) نمونه‌هایی از این کوشش است.

ابومخنف در متن تولیدی خود نشان داده است که چگونه گفتمان حاکم پس از ناتوانی در کنترل اوضاع، با تمسک به شیوه‌های حاشیه‌رانی سخت‌افزاری همچون زندانی کردن مخالفان، استفاده از نیروی نظامی و درنهایت، حذف فیزیکی و کشتن سوژه‌های اصلی و اثرگذار گفتمان‌های رقیب سعی کرده است تا به بی‌قراری ایجادشده پایان دهد و سلطه خود را به جامعه بازگرداند. گزینش خبر ضرب و شتم شدید هانی توسط عیبدالله و محبوس کردن او در قصر (همان، ۱۵۲) و زندانی کردن برخی از حامیان مسلم در زمان قیام او (همان، ۱۵۶-۱۵۷) از این امر حکایت دارند. ابومخنف با نقل اخبار مرتبط با بهره‌گیری از نیروهای نظامی برای غلبه بر بحران‌های پیش‌آمده و ایجاد نظم توسط حاکمیت نیز نمونه‌ای از مداخلات هژمونیک گفتمان حاکم را ثبت کرده است. بازنمایی خبر نامه یزید به حاکم بصره برای کنترل راه‌ها (همان، ۱۳۷) و نوشتن نامه‌ای مشابه به عیبدالله (همان،

۱. او در سخنرانی خود به مردم بصره گفت: «... هر کس با من بجنگد، او را از میان برداشته و زهرم را به کامش می‌ریزم.»

۲. «تازیانه و شمشیر من علیه کسی است که دستورم را ترک و با سختم مخالفت کند.»

۳. «امیر عیبدالله مقرر نموده، اگر تا آخر شب به جنگ با وی اصرار کرده و برنگردید، حقوق فرزندانان از بیت‌المال قطع و جنگ جوینان را بدون مزد به پادگان‌های شام تبعید کند [...]»

۴. «به خدا سوگند؛ اگر در داخل سوراخ خزنده‌ای باشم، مرا بیرون می‌آورند تا به خواسته‌ی خود برسند. به من تعدی و ستم می‌کنند، آن‌گونه که یهودیان در روز شنبه ستم کردند.» (همان: ۱۷۷)

۵. عیبدالله در آغاز کار به حر دستور داد که «برحسین سخت بگیر و او را در سرزمین باز و بی‌آبی فرود آور.» او در ادامه برنامه خود برای سخت‌گیری بر امام(ع)، سه روز قبل از عاشورا به عمر بن سعد نامه نوشت و از او خواست که بین حسین و یارانش با آب فاصله بیندازد. ابومخنف در گزارش خود از گفت‌وگوهای شب عاشورا نیز آورده است که چون امام(ع) از تحركات سپاه کوفه مطلع شدند، عباس را فرستاده، علت امر را جویا شدند. آنان گفتند: «فرمان امیر آمده که به شما اعلام نمایم یا بر حکم او گردن نهید و یا به این کار مجبور خواهید شد.»

(۱۷۱) پس از اطلاع از حرکت امام(ع) به سمت عراق و نیز فرستادن قیس بن اشعث به همراه گروهی برای دست گیری مسلم (همان، ۱۶۱) از آن جمله است.

اگرچه نقل گام به گام روایات ممانعت حر از ادامه حرکت امام(ع) به سمت کوفه و نیز اعزام عمر بن سعد برای یکسره کردن کار، از کوشش ابومخنف برای گزارش جزئی ترین اخبار موجود و مرتبط با واقعه کربلا حکایت دارد، از سوی دیگر نحوه عمل کرد عیب‌الله برای مواجهه با خطر احتمالی ایجاد بحران در کوفه را برای مخاطب آشکار می‌کند. این عمل کرد با مداخله هژمونیک گفتمان حاکم و با استفاده از قدرت پشت این گفتمان، به حذف فیزیکی دال مرکزی گفتمان تشیع و هویت‌های حامی او از اصحاب و خاندانش در آن دوران انجامید^۱ (همان، ۲۵۸-۲۶۱).

۴. نتیجه

شیوه تاریخ‌نگاری ابومخنف در ضبط و نقل مجموعه گفتارها و رفتارهای گفتمان حاکم و هویت‌های حامی آن و نحوه مواجهه آن‌ها با گفتمان‌های رقیب، ضمن گزارش واقعه کربلا، این امکان را برای مخاطب فراهم آورده است که از شیوه‌های کسب مشروعیت و کوشش گفتمان حاکم برای استمرار هژمونی خود در جامعه آگاهی یابد. ابومخنف در دست‌نوشته خود نشان داده است که بهره‌برداری گفتمان حاکم از برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی، چه در بُعد نرم‌افزاری در قالب نامه‌ها و سخن‌رانی‌ها و چه در بُعد سخت‌افزاری با به کارگیری روش‌هایی همچون تهدید، ایجاد خفقان، توسل به زور و استفاده از نیروی نظامی تا حذف فیزیکی مخالفان با استفاده از مداخلات هژمونیک، چگونه زمینه ادامه سلطه گفتمان حاکم بر مردم را فراهم کرده است. اخباری بزرگ کوفه در گزارش‌هایش به خوبی تأثیر مشروعیت‌سازی با استفاده از واژگان و جملات دارای بار معنایی مثبت و نسبت دادن امور به خدا را در حفظ اقتدار گفتمان حاکم به تصویر کشیده است. همچنین شیوه نگارش او و نقل جزئیاتی همچون دروغ‌گویی و عوام‌فریبی حاکمیت از یک سو و تطمیع بزرگان و بهره‌گیری از جایگاه آنان نزد مردم از سوی دیگر نشان داده است که به کارگیری

۱. ابومخنف در روایاتی مفصل به شهادت همراهان، خاندان و شخص امام(ع) اشاره کرده است.

این روش‌ها در نهایت عینیت گفتمان حاکم در کوفه را حفظ کرده است. همان‌طور که استفاده از غیریت‌سازی و تأکید بر دال‌های اطاعت از حاکمیت و دین‌محوری، از میان گزارش‌های مفصل ابومخنف از گفت‌وگوها و سخنرانی‌های هویت‌های حامی حاکمیت قابل فهم است.

منابع

- آقا بزرگ تهرانی (۱۳۸۷ش). *الذریعه الی تصانیف الشیعه*. تهران: کتاب‌خانه اسلامیة.
- ابن ابی الحدید (۱۹۵۹م). *شرح نهج البلاغه*. بیروت: دار احیاء الکتب العربیة.
- ابن شهر آشوب (۱۴۳۳ق). *معالم العلماء*. تحقیق محمدرضا حسینی جلالی. عراق: مکتبه دارعلوم القرآن.
- ابن عدی، ابواحمد عبدالله جرجانی (۱۴۱۸ق). *الکامل فی ضعفاء الرجال*. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- ابومخنف، لوط بن یحیی (۱۳۸۹ش). *مقتل الحسین*. ترجمه حجت‌الله جودکی. تهران: فهرست.
- بغدادی، اسماعیل پاشا (۱۹۵۱م). *هدایه العارفین*. بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- جعفریان، رسول (۱۳۸۲ش). *منابع تاریخ اسلام*. قم: انصاریان.
- دوری، عبدالعزیز (۱۹۶۰م). *بحث فی نشأه علم التاریخ عند العرب*. بیروت: مطبعه الکتاتولیکیه.
- ذهبی، شمس‌الدین محمد (۱۴۱۳ق). *تاریخ الاسلام*. بیروت: دارالکتب العربی.
- رجائی، عبدالله (۱۳۸۷ش). «جایگاه ابومخنف از دی در تاریخ‌نگاری اسلامی» در *مقالات و بررسی‌ها*. دفتر ۶۵.
- زرکلی، خیرالدین (۱۹۷۹م). *الاعلام*. بیروت: دارالعلم للملایین.



فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا / ۴۷

- زرگری نژاد، غلامحسین (۱۳۸۳ش). **نهضت امام حسین (ع) و قیام کربلا**. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی.
- سزگین، فؤاد (۱۴۱۲ق). **التدوین التاريخی**. قم: مکتبه آیت الله المرعشی.
- سلطانی، علی اصغر (۱۳۸۴ش). **قدرت، گفتمان و زبان**. تهران: نشر نی.
- شرف‌الدین، عبدالحسین (بی تا). **مؤلفوا الشیعه فی صدر الاسلام**. بغداد: مکتبه الاندلس.
- صائب عبد الحمید (۱۴۲۴ق). **معجم مؤرخى الشیعه**. قم: مؤسسه دایره‌المعارف الفقه الاسلامی.
- صدر، سیدحسن (۱۳۳۱ق). **الشیعه و فنون الاسلام**. صیدا: مطبعه العرفان.
- طوسی، محمدبن حسن (۱۳۸۱ق). **رجال**. نجف: انتشارات حیدریه.
- عالم‌زاده، هادی (۱۳۸۰ش). «پیشینه تاریخ‌نگاری عاشورا». **فصلنامه تاریخ اسلام**. س ۲. ش ۷.
- قمی، شیخ عباس (بی تا). **الکنی و الالقاب**. تهران: منشورات کتاب‌خانه صدر.
- مارش، دیوید و جری استوکر (۱۳۸۷ش). **روش و نظریه در علوم سیاسی**. ترجمه امیر محمد حاجی یوسفی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- مامقانی، عبدالله (بی تا). **تنقیح المقال**. تهران: جهان.
- معتمدی، محسن (۱۳۸۶ش). «ابومخنف و مقتل الحسین». **فصلنامه تخصصی فقه و تاریخ تمدن**. س ۳. ش ۱۲.
- نجاشی، احمدبن علی (۱۴۰۷ق). **رجال النجاشی**. قم: جامعه مدرسین.
- هوارث، دیوید (۱۳۷۷ش). «نظریه گفتمان». ترجمه سیدعلی اصغر سلطانی، **فصلنامه علوم سیاسی**. ش ۲.
- یورگنسن، ماریان (۱۳۸۹ش). **نظریه و روش در تحلیل گفتمان**. ترجمه هادی جلیلی. تهران: نشر نی.



– یوسفی غروی، محمدهادی (۱۳۶۷ش). *وقعه الطف لابی مخنف*. قم: مؤسسه نشر اسلامی.

- Howarth, D., A. Noarval & G. Stavrakakis (2000). *Discourse theory and political analysis*. Manchester University Press.
- Laclau & Mouffe (1985). *Hegemony and Socialist Strategy*. Towards A Radical Democratic Politic. London: Verso.
- Laclau (Ed.) (1994). *The Marking of Political Identities*. London: Verso.

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و پنجم، دوره جدید، شماره ۲۶، پیاپی ۱۱۶، تابستان ۱۳۹۴

مناسبات تجاری جمهوری‌های ونیز و جنوا با ایران عصر ایلخانی

ولی دین پرست^۱
ناصر صدقی^۲
سعیده سوری^۳

تاریخ دریافت: ۹۳/۵/۱۱

تاریخ تصویب: ۹۳/۸/۴

چکیده

یکی از تحولات عصر مغول در عرصه جغرافیای سیاسی قرار گرفتن آسیای میانه، دشت قپچاق، ایران، قفقاز و آناتولی در حاکمیت مغولان بود. از نتایج بلافصل چنین دگرگونی‌ای در نواحی نام‌برده، گسترش مناسبات تجاری و بازرگانی بین اقوام و ملل مختلف آسیایی بود که طی چندین دهه آینده آثار آن به سرزمین‌های غربی آسیا از جمله به اروپا هم رسید. در چنین وضعیتی، یکی از فعال‌ترین

۱. استادیار تاریخ دانشگاه تبریز؛ vali_dinparast@yahoo.com

۲. دانشیار تاریخ دانشگاه تبریز؛ n_sedghi@tabrizu.ac.ir

۳. کارشناس ارشد تاریخ جهان دانشگاه تبریز؛ saeide.soori@yahoo.com

مناطقى که در گسترش مناسبات تجارى بين آسيا و اروپا آن‌هم با محوریت ایران ظاهر شد، دولت شهرهای ایتالیایی ونیز و جنوا بود. موضوع این پژوهش، چگونگی مناسبات تجارى این دولت شهرها، ونیز و جنوا، با مراکز تجارى ایران و ایلخانان است. موقعیت جغرافیایی ایران در حد فاصل ارتباط شرق و غرب و سیاست‌های ایلخانان در زمینه حمایت ویژه از تجارت و جلب تجار اروپایی موجب روی آوردن تجار ونیزی و جنوایی به ایران شد؛ همچنان‌که در سوی دیگر توسعه کارگاه‌های ابریشم‌بافی در شهرهای ایتالیا و نیاز مبرم به ابریشم خام آسیا در کنار سایر تولیدات مشرق‌زمین نظیر ادویه‌جات و دیگر مواد خام تولیدی، انگیزه‌های قدرتمندی برای توجه تجار جمهوری‌های ونیز و جنوا به مراکز تجارى ایران بود؛ به طوری که آنان از یک سو پارچه‌های کتان، نخى و پشمی، چوب، فلز و شمش‌های طلا و نقره را از اروپا به آسیا وارد می‌کردند و از دیگر سو، محصولات و کالاهایی همچون ابریشم خام ایران و چین، ادویه هند، زعفران، زاج، پنبه و بردگان دشت‌های قپچاق را به اروپا منتقل می‌کردند.

واژه‌های کلیدی: ایران، ایلخانان، ونیز، جنوا، تجارت، راه‌های

تجاری.

۱. مقدمه

توجه به زمینه‌های تاریخی و جغرافیایی، و روند مناسبات تجارى ایران و دولت شهرهای ایتالیایی در عهد ایلخانی براساس مراجعه به منابع و اسناد مرتبط، موضوع محوری این پژوهش است. به تازگی درباره تجارت دولت شهرهای ایتالیایی ونیز و جنوا با ایران در عهد ایلخانی به صورت مستقیم و غیرمستقیم، پژوهش‌های بسیاری صورت گرفته است که در



نوع خود درخور توجه است. در کتاب شهر، سیاست و اقتصاد عهد ایلخانان^۱ اثر سید ابوالفضل رضوی به طور پراکنده مسئله حضور تجار دولت شهرهای ایتالیا در قلمرو ایلخانان مورد توجه قرار گرفته است. همچنین، در برخی آثار پژوهشی دیگر همچون «جایگاه اقتصادی آناتولی در عصر سلجوقیان و ایلخانان»^۲ و «تجارت و راه‌های ارتباطی آناتولی در زمان ایلخانان»^۳ نحوه شکل‌گیری مناسبات تجاری و مسیرهای روابط تجاری ایلخانان با اروپا و غرب سرزمین‌های اسلامی به مرکزیت سرزمین آناتولی بررسی شده است. تازه‌ترین پژوهش درباره موضوع مورد بحث، مقاله «روابط تجاری ایران و جنوا در عهد ایلخانان»^۴ است که بخشی از مباحث مربوط به پژوهش حاضر را دربرمی‌گیرد.

در پژوهش حاضر، براساس مراجعه به منابع تاریخی تکمیلی و به‌منظور تکمیل پژوهش‌های پیشین، ابعاد رقابت دو دولت شهر ایتالیایی ونیز و جنوا را در برقراری رابطه تجاری با مغولان نشان داده و یافته‌هایی دقیق و مستند در مورد مسیرهای تجاری شمال و جنوب و گونه‌های کالاهای مورد تجارت طرفین در مسیرهای تجاری شرق و غرب بیان کرده‌ایم. در این پژوهش در پی یافتن پاسخ این پرسش‌هاییم: تجار ونیزی و جنوایی در فضای رقابت با همدیگر، در چه شرایطی وارد مناسبات تجاری با ایلخانان شدند؟ با توجه به چه ضرورت‌هایی مراکز تجاری خود را از مصر و مدیترانه به مرکز تجاری تبریز منتقل کردند؟ در جریان مناسبات تجاری شرق و غرب چه سهمی داشتند؟

با فروپاشی خلافت عباسی در مرکز عراق و خارج شدن عراق از مرکزیت سیاسی - اقتصادی جهان اسلام که از نتایج حمله مغولان بود، تغییرات بسیاری در مسیرهای ارتباطی و در نتیجه راه‌های تجاری پدید آمد که یکی از مهم‌ترین آن‌ها انحطاط جایگاه مسیر

۱. رضوی، سید ابوالفضل (۱۳۹۰). شهر، سیاست و اقتصاد در عهد ایلخانان. ج ۲. تهران: امیرکبیر.

۲. رضوی، سید ابوالفضل (۱۳۹۰). «جایگاه اقتصادی آناتولی در عصر سلجوقیان و ایلخانان». تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام. س ۲. ش ۳. صص ۸۳-۱۰۹.

۳. امامی خویی، محمدتقی (۱۳۸۵). «تجارت و راه‌های ارتباطی آناتولی در زمان ایلخانان». پژوهشنامه علوم انسانی. ش ۵۲. صص ۷۷-۹۲.

۴. کریمی، علیرضا و محمد رضائی (۱۳۹۲). «روابط تجاری ایران و جنوا در عهد ایلخانان». مجله تاریخ اسلام و ایران. ش ۱۰۸. صص ۵۱-۶۸.



ارتباطی و تجاری خراسان- بغداد و تغییر آن به خراسان- آذربایجان و آناتولی و از آن طریق دریای سیاه و مدیترانه بود که زمینه‌ساز اهمیت شاه‌راه تجاری خاور دور با اروپا از راه ایران شد. در این دوره، تحت حمایت خوانین مغول، مناسبات تجاری چین و دیگر سرزمین‌های شرقی و مرکزی آسیا با غرب آسیا و ممالک فرنگ در دو مسیر مهم انجام می‌شد: یکی از طریق چین- ترکستان- شمال دریای خزر تا بلاد بنادر دریای سیاه همچون کافا^۱ در شبه‌جزیره کریمه و دیگری از طریق چین- ترکستان- خراسان- آذربایجان- طرابوزان در آناتولی و از آنجا به مدیترانه و دریای سیاه؛ به طوری که ایران در کانون مسیر دوم قرار داشت. اهمیت یافتن راه ارتباطی و تجاری چین با غرب آسیا و اروپا به محوریت ایران، دیری نگذشت که تحت حمایت‌های سیاسی ایلخانان، به بستری اساسی برای ارتباط تجاری ایران با دولت‌شهرهای ایتالیایی مبدل شد. همچنان که در سوی دیگر، ونیزیان با دریافت اخبار مربوط به آغاز فصلی جدید در موقعیت تجاری بخش‌های شمال غربی ایران که در حال تبدیل شدن به مرکزیت سیاسی ایلخانان بود، در رقابت با جنوایی‌ها که عموماً در حوزه مسیر تجاری شمالی و شعبات فرعی آن فعال بودند، فعالیت‌های تجاری خویش را در مسیر تجاری جنوبی به مرکزیت تبریز متمرکز کردند. به‌ویژه اینکه تبعیض و سیاست‌های مالیاتی سخت و بازدارنده ممالیک مصر در قبال تجار ایتالیایی و رفتار انحصارطلبانه تجار ممالیک مصر با ونیزیان- که با تحمل هرگونه خواری و به‌ناچار کالاهای شرقی را از آن‌ها می‌خریدند و به اروپا می‌بردند- در توجه ونیزی‌ها به تجارت با ایلخانان و حضورشان در تبریز بی‌تأثیر نبوده است. همچنان که سیاست‌های مبتنی بر تساهل مذهبی ایلخانان با مسیحیان و خوش‌رفتاری‌شان با بازرگانان و تلاش آن‌ها برای ایجاد امکانات و امنیت نسبی برای فعالیت‌های تجاری بازرگانان، باعث اشتیاق سوداگران اروپایی به ارتباط با مراکز تجاری ایران در قلمرو سیاسی ایلخانان شده بود.

۱. Caffa ریشه این کلمه عربی است و تحریف کافر است. این واژه به معنای نامؤمن است. بعد از پیروزی تاتارها، آن‌ها نام این شهر را تغییر دادند. این حوادث در قرن دوازدهم میلادی رخ داد که جنگ‌های صلیبی جریان داشت و امپراتوری رم شرقی در نهایت ضعف به سر می‌برد (ژان، شاردن، ۱۳۷۲: ۹۹).

۲. زمینه‌های حضور تجار ونیزی و جنوایی در ایران ایلخانی

در نگاه اول، برای پی بردن به آغاز روابط دولت‌شهرهای ایتالیا و ایران که با پیش‌قدمی ونیزیان شروع شد، چنین تصور می‌شود که وجود دشمن مشترک به نام ممالیک مصر بین ایلخانان و دولت‌های مسیحی، باعث نزدیکی و توجه این جمهوری‌ها به مراکز تجاری ایران شد. اما با دقت بیشتری به موضوع درمی‌یابیم که منافع حاصل از تجارت بود که در نهایت، موجب جذب تجار ایتالیایی به سوی ایلخانان و همچنین اقبال ایلخانان به طرف آنان شد؛ زیرا زمینه‌ها و معادلات روابط دولت‌شهرهای ایتالیایی با ایلخانان و به‌ویژه ونیزیان متفاوت با شرایط مناسبات ایلخانان با دیگر دولت‌ها و جوامع مسیحی اروپایی بود. برای مثال، کشمکش ایلخانان با ممالیک مصر موجب شد که میان مغولان ایران با صلیبیون سوریه و دولت‌های مسیحی اروپا به‌خصوص فرانسه و ژن روابط سیاسی مبتنی بر همگرایی برقرار شود؛ اما در چنین شرایطی ونیزیان از ممالیک حمایت کردند و در لشکرکشی مغول‌ها به شام، جانب مملوکان را نگه داشتند و در حمایت از پیروزی مملوکان در نبرد عین جالوت علیه مغولان نقش مهمی ایفا کردند (رانسیمان، ۱۳۶۰: ۱۳ / ۲۳۱). علت موضع متفاوت ونیزیان این بود که آن‌ها نمی‌خواستند پایگاه تجاری خود در سواحل شرق مدیترانه و از جمله اسکندریه مصر را به واسطه تیره شدن روابطشان با مملوکان مصر از دست دهند (همان، ۴۲۷)؛ به طوری که ونیزیان به‌رغم خواسته پاپ مبنی بر عدم حمایت از ممالیک و گرایش به ایلخانان، تا مدت‌ها براساس منافع تجاری‌شان، به برقراری روابط حسنه با ممالیک مصر و حفظ جایگاهشان در مراکز تجاری اسکندریه و دمیاط مصر مشغول بودند (شبارو، ۱۳۸۰: ۱۵۰؛ Rosamond, 2006: 16). حتی در اوضاع بحرانی هم که روابط ونیز و مصر به دشمنی می‌گرایید، روابط تجاری ونیزیان با ممالیک قطع نمی‌شد و آن‌ها از طریق کورت، کالاهای تجاری خود را به مصر صادر می‌کردند (Ashtor, 1986: 536). پیوندها و منافع تجاری ونیزیان با ممالیک به حدی بود که حتی زمانی که مصر با اردوی زرین علیه ایلخانان متحد شده بود، تجار ونیز و جنوا واسطه بازرگانی بین ممالیک و اردوی زرین شده بودند (Rutz, 2007: 1). در این فضای آشفته سیاسی حاکم بین ممالیک مسیحی اروپا و ممالیک مسلمان مصر و شاخه‌های ایلخانی و

اردوی زرین (آلتون اردوی)، بین تجار ونیزی و جنوایی رقابت‌های تنگاتنگ تجاری و بازرگانی حاکم بود؛ اما آن‌ها بدون ملاحظه دسته‌بندی‌های سیاسی حاکم، حفظ جایگاه تجاری و کسب سود از طریق مناسبات بازرگانی و به دست آوردن بازارهای جدید برایشان در اولویت بود (رضوی، ۱۳۹۰: ۲۳۱).

تا زمان شکل‌گیری مناسبات تجاری بین ایلخانان و تجار دولت‌شهرهای ایتالیایی، بخش اعظم تجارت ایتالیایی‌ها از طریق قلمرو شاخه اردوی زرین مغولان با شرق صورت می‌گرفت. در این بخش، تجار جنوایی قبل از حمله مغولان به دشت قپچاق، در مرکز تجاری سوداق یا سولدایا در کریمه تجارت‌خانه‌هایی داشتند. این شبه‌جزیره که از توابع امپراتوری بیزانس بود، توسط جبه و سبتای، از سرداران چنگیز، در سال ۶۱۹ق/ ۱۲۲۲م مورد هجوم قرار گرفت و طی آن تجارت‌خانه‌های جنوایی غارت شد (گروسه، ۱۳۷۸: ۴۰۶)؛ اما چندی نگذشت که به اوضاع پیشین برگشت و موقعیت تجاری آن مورد حمایت مغولان دشت قپچاق قرار گرفت؛ زیرا در این زمان در مورد اینکه مسیر تجاری شرق آسیا با اروپا از طریق سرزمین‌ها و راه تجاری خوارزم-ولگا و از شمال دریای خزر به دریای سیاه باشد یا از طریق خراسان-آذربایجان-آناطولی، بین فرمان‌روایان مغول دشت قپچاق (موسوم به اردوی زرین) و فرمان‌روایان مغولی حاکم بر ایران (موسوم به ایلخانان) رقابت زیادی حاکم بود؛ به طوری که خوانین مغولی اردوی زرین در مقام واسطه‌های بازرگانی خاور آسیا با باختر اروپا درصدد گسترش مسیرهای تجاری چین و بخارا از طریق خوارزم و شمال دریای خزر به سمت اروپا بودند و به منظور دستیابی به چنین هدفی، بازرگانان را به درنوردیدن مسیر طولانی دربار خان مغول در خانبالیغ از طریق دنیپر و ولگا به کریمه، مرکز اصلی بازرگانان ایتالیایی در سواحل دریای سیاه، تشویق می‌کردند (لوکاس، ۱۳۷۶: ۱/۴۵۴). همچنان که در همین مسیر تجاری، مغول‌ها اغلب غنایمی را که از غارت نواحی مغلوب به دست آورده بودند، به قیمت نازل به تجار ایتالیایی می‌فروختند و در مقابل، کالاهای اروپایی مورد نیازشان را از آن‌ها می‌خریدند؛ به طوری که قافله‌های چینی و مغولی مال‌التجاره‌های آسیای مرکزی و شرقی، و تجار عرب و ایرانی ادویه‌جات، جواهر، اجناس و مصنوعات مختلف هندوستان را به مرکز خوارزم می‌بردند. این کاروان‌ها کالاهای



تجاری را تحت حمایت‌های خوانین اردوی زرین از طریق دشت قپچاق به مرکز کریمه در دریای سیاه و به محل استقرار کشتی‌ها می‌رساندند و سپس تجار ونیزی و جنوایی از راه سینوپ به ساحل بیزانس و اروپا انتقال می‌دادند (شیبانی، ۱۳۴۵: ۲/۵۳۸ و ۵۳۹). در این زمان جنوایی‌های فعال در بندر کریمه از طریق خوارزم، ادویه‌جات، جواهر، اجناس و مصنوعات مختلف هندوستان را به این بندر می‌آوردند و با کشتی به اروپای غربی حمل می‌کردند (همان، ۵۳۹).

به‌رغم سابقه حضور تجار ونیزی و جنوایی در مسیر تجاری شمال دریای خزر، در مسیر تجاری جنوب - که از خراسان به آذربایجان می‌گذشت - حضور تجار ونیز و جنوا و روابط آن‌ها با ایلخانان دیرتر و با آهنگ کندتری شروع شد. به نظر می‌رسد تا زمان گیخاتو که مناسبات ایلخانان با خوانین اردوی زرین در سرحدات شمالی ایران تیره بود، به جهت سیاست‌های خوانین اردوی زرین، تجار ایتالیایی چندان رغبتی برای برقراری مناسبات تجاری با مراکز تجاری واقع در قلمرو ایلخانان در ایران نداشتند. از زمانی که این مناسبات حسنه شد، به تدریج پای تجار ایتالیایی که عمدتاً جنوایی بودند، به برخی مراکز تجاری ایران گشوده شد (رضوی، ۱۳۹۰: ۲۵۰). و صاف نیز به این روی داد اشاره کرده است: «در عهد گیخاتو چون نقای وارث مملکت منگوتیمور گشت به توارد رسل و تجارت مراسلات، راه تجار و ارتاقان گشاده شد» (وصاف، ۱۳۳۸: ۵۱). اما این گفته بدین معنا نیست که تا این زمان، مناسبات تجاری بین تجار ایتالیایی با ایلخانان وجود نداشت؛ زیرا خان‌های مغول حاکم بر ایران همانند خان‌های دشت قپچاق به عواید حاصل از تجارت آگاه بودند؛ به همین سبب از زمان هلاکو تجار ایتالیایی در تبریز استقرار یافته (بویل، ۱۳۸۷: ۵/۳۹۰) و به سال ۶۵۸ق/ ۱۲۶۰م (در زمان هلاکو) اولین شرکت تجاری را در تبریز تأسیس کرده بودند (Morgan, 2000: 61) و یا آباخان در سال ۶۷۷ق/ ۱۲۷۹م با صدور فرمانی به زبان مغولی، امنیت عبور و مرور را در راه‌ها تضمین و شرایط را برای رونق تجارت فراهم کرد (رضایی و کریمی، ۱۳۹۲: ۵۶). با وجود این، روابط تجاری ایران با ونیز و جنوا به گستردگی اولوس زرین نبود. دلیل این امر شاید ناشی از مناسبات تیره بین ایلخانان با خان‌های اولوس زرین و اولوس جغتای، برتری موقعیت خوانین مغول قپچاق در



جلب تجار ایتالیایی، و روابط بحرانی و آکنده از جنگ و جدال ایلخانان ایران با ممالیک مصر بود که موجبات ناامنی را در مسیرهای تجاری آناتولی، شام و مدیترانه فراهم کرده بود. غیر از تبریز، از این دوره تجار ونیزی و جنوایی در رقابت با هم، در حال گسترش نفوذ خود در دیگر مراکز تجاری ایران بودند. ونیزی‌ها درحالی که به‌منظور گسترش مناسباتشان با مراکز تجاری ایران در بندر هسترخان برای خود پایگاه تجاری تشکیل داده بودند، جنوایی‌ها هم در شمال دریای خزر مستقر شده و مراکزی را برای تجارت و حمل‌ونقل دریایی به راه انداخته بودند. کشتی‌های ونیزی از راه دریای خزر سالی شش یا هفت بار ابریشم و ادویه آسیا را به اروپا حمل می‌کردند و جنوایی‌ها مشغول رقابت با آن‌ها بودند (ثواقب، ۱۳۸۱: ۱۵۱)؛ به‌طوری که این رقابت در مواردی به تلاش برای کارشکنی درمقابل همدیگر هم منجر می‌شد. برای مثال در زمان ارغون‌خان، تجار جنوایی در رقابت با ونیزی‌ها که بیشتر جریان تجارت شرق به غرب را برعهده داشتند، پیش‌نهادهایی را به خان مغول دادند که گونه‌ای تلاش برای کاستن از نفوذ تجار ونیزی و عایدات تجاری آن‌ها بود؛ به‌طوری که در سال ۶۵۷ق/ ۱۲۸۸م سنای جنوا به‌وسیله ویلهلم آدام - که بعدها اسقف اعظم کاتولیک سلطانیه شد - طرحی را به ارغون‌خان پیش‌نهاد کرد که به‌موجب آن مسیر تجاری هند - دریای سرخ - مصر که به نفع ونیزی‌ها بود، به مسیر هند - هرمز - اصفهان - سلطانیه - ارض روم - قسطنطنیه تغییر می‌یافت (اسناد مربوط به روابط تاریخی ایران و ونیز، ۱۳۵۲: ۱۳؛ جواد، ۱۳۷۸: ۱۰۲). این پیش‌نهاد هم به نفع ایلخانان مغول بود و هم به نفع جنوایی‌ها؛ زیرا از یک سو ایران به کانون این مسیر تجاری مبدل می‌شد و از دیگر سو به‌جای مصر به‌عنوان مرکز نفوذ اقتصادی ونیزی‌ها، قسطنطنیه و مدیترانه به‌عنوان کانون حضور جنوایی‌ها، به مقصد این مسیر تجاری تبدیل می‌شد. البته، این طرح بلندپروازانه در حد یک پیش‌نهاد باقی ماند و ایلخانان هیچ‌گاه نتوانستند آن را اجرا کنند؛ زیرا فاقد ناوگان دریایی لازم برای انجام این کار بودند. همچنین، در این میان درون دولت‌شهر جنوا بین تصمیم‌گیرندگان آن همچون جنوایی‌ها و گولف‌ها^۱ و گیبیلن‌ها^۲ تنش و درگیری حاکم بود (Richard, 1952: 168-177).

1. Goulf
2. Giblen

۳. گسترش فعالیت تجار ونیزی و جنوایی در قلمرو ایلخانان

تلاش‌های تجار جنوایی برای گسترش نفوذ تجاری‌شان در ایران در زمان گیخاتو نتایج بیشتری داشت؛ به طوری که آن‌ها با استفاده از فرصت پیش آمده و رضایت خوانین مغولی دشت قپچاق، در زمینه انتقال ابریشم گیلان از طریق دریای خزر- دن- ولگا به اروپا موفقیت‌های بیشتری به دست آوردند (پولو، ۱۳۵۰: ۳۵). البته، در زمان گیخاتو گیلان، سرزمین ابریشم خیز ایران، تاحدودی مستقل از قلمرو سیاسی ایلخانی بوده و احتمالاً بازرگانان جنوایی در راستای فعالیت‌های تجاری خودشان در این ایالت، با تجار و حکام محلی این منطقه در ارتباط بوده‌اند (Bagrow, 1956: 5). اما اوج فعالیت‌های تجار ونیز و جنوا در ایران مربوط به زمان غازان و متمرکز در شهر تبریز بود؛ به طوری که در این دوره تبریز به مهم‌ترین مرکز تجاری شرق با غرب و به کانون عرضه و مبادلات کالاهای آسیایی و اروپایی مبدل شده بود. از فعالان اصلی این کانون تجاری، ونیزی‌ها بودند. ونیزی‌ها قبلاً بیشتر در مراکز تجری مصر عهده‌دار این وظایف بودند و حالا به علت ایجاد پاره‌ای اختلافات در مصر و فراهم شدن شرایط بهتر در قلمرو ایلخانان ایران، مرکز فعالیت‌های تجاری خود را از مصر به تبریز منتقل کرده بودند؛ به گونه‌ای که ونیزیان در مقام واسطه‌های تجاری آسیا و اروپا، در شهر تبریز مصنوعات ایتالیا و سایر بلاد فرنگ را با مصنوعات چین و هند و نیز با اطلس‌ها و مخمل‌ها و دیگر منسوجات ساخت خراسان، کاشان و یزد مبادله می‌کردند (مظاهری، ۱۳۷۲: ۲/۵۷۴).

در دوره الجایتو نیز ونیزیان فعالیت‌های تجاری خود را با مراکز تجاری ایران گسترش دادند. سنای ونیز با فرستادن سفیری به نام توماس به ایران در سال ۷۰۵ق/ ۱۳۰۷م، برای جلب نظر رضایت الجایتو جهت حمایت از تجار ونیزی فعال در تجارت‌خانه‌های ایران بسیار تلاش کرد. در زمان ابوسعید هم تجار ونیزی بخش عمده فعالیت‌های تجاری خودشان را در تبریز و سلطانیه متمرکز کرده بودند (جوادی، ۱۳۷۸: ۱۱۲؛ ویلبر، ۱۳۲۶۵: ۲۷؛ Howorth, 1888: 631). در این زمان سفیری ونیزی به نام میشل دالینو^۱ در سال ۷۲۰ق/ ۱۳۲۰م به ایران آمد و برای گسترش سهم تجاری ونیزی‌ها با ایران، قراردادهای

1. Michele Dalbino

تجاری چشم‌گیری با ابوسعید منعقد کرد که از جمله آن عبارت‌اند از: تأسیس کنسولگری در ایران و ساختن سکونتگاه‌هایی برای راهبان مسیحی، اصلاح روش‌های مالیات‌گیری و تأمین امنیت بیشتر مسیرهای تجاری (اسناد مربوط به روابط تاریخی ایران و جمهوری ونیز، ۱۳۵۲: ۱۳). در آناتولی راه‌های تجاری پس از عبور از سلطان‌خان، آق‌خان، قیصریه و سیواس به سوی شرق و راه ایلغین، آق‌شهر، اسحاقلو و قونجارلو به سوی غرب می‌رفت (امامی، ۱۳۸۵: ۸۳). در دوره ایلخانان، تجار ایتالیایی و رومی و سایر دول غربی وارد علائیه، بندری در جنوب آناتولی، می‌شدند (همان، ۸۴). البته، فعالیت ونیزی‌ها در مراکز و مسیرهای تجاری ایران-آناتولی متمرکز نبود؛ بلکه آن‌ها در این دوره از طریق جزیره قبرس و ارمنستان صغیر و بندر ایاس^۱ کالاهای شرقی را به اروپا صادر می‌کردند. به‌نوشته مارکو پولو (۱۳۵۰: ۲۰)، بندر ایاس از بندرهای مهم بازرگانی و محل رفت‌وآمد بازرگانان کشورهای مختلف از جمله ونیز و جنوا بود.

جنوایی‌ها هم در رقابت با ونیزی‌ها، بیشتر در مراکز و مسیرهای تجاری شمال دریای سیاه یعنی در بندرهای کافا و تانا فعالیت می‌کردند؛ اما یکی از مشکلات این مسیر تجاری آن بود که اغلب به‌علت مناسبات بد ایلخانان و خوانین دشت قپچاق، مسدود بود و تجارت در آن با کندی و وقفه انجام می‌شد. بنابراین، تجار جنوایی از طریق دریای خزر به گیلان و مازندران می‌آمدند و به صدور ابریشم ایران می‌پرداختند. به‌نوشته مارکو پولو (۱۳۵۰: ۲۵) هم در قرن هفتم هجری دریانوردان ژن در دریای خزر کشتی‌رانی کرده، از طریق این دریا ابریشم گیلان را صادر می‌کردند؛ زیرا برای رفت‌وآمد جنوایی‌ها به ایران در این مسیر مشکلاتی وجود داشت. در حالی که در آن سوی منازعات سیاسی، ایلخانان و خوانین مغولی دشت قپچاق جهت افزایش درآمدهای مالیاتی خود از طریق رونق تجارت، به تسهیل جریان تجارت در مسیرهای شمالی حد واسط بین دریای خزر و دریای سیاه علاقه زیادی داشتند. به‌نظر می‌رسد باوجود ایجاد مناسبات حسنه بین طرفین در زمان گیخاتو،

۱. انصاری دمشقی (۱۳۸۲: ۳۳۴) ایاس را از شهرهای شام و نام اصلی آن را ایاذ ذکر کرده و آن را لنگرگاه شهر سیس بر کنار دریای مدیترانه دانسته است. با توجه به اینکه سیس پایتخت ارمنستان صغیر بود، ایاس نیز براساس نوشته مارکو پولو، از شهرهای ارمنستان صغیر به‌شمار می‌رفت.

هنوز موانعی در رفت و آمد تجار باقی مانده بود؛ به همین سبب ازبک، خان مغولی دشت قپچاق، سفیری را به دربار الجایتو اعزام کرد تا درباره راه کارهای رونق و گسترش تجارت در مسیر مذکور گفت و گو کند. نتیجه مذاکرات دوجانبه این شد که «راه بسته گشاده شود و امتعه و اقمشه طرفین که بر هم انباشته می‌پوسند و می‌ریزند و از جانبین بدان احتیاج است به یکدیگر فرستیم و تجار [...] برای فواید آمد و شد نمایند» (کاشانی، ۱۳۴۸: ۱۴۶). نتایج این اقدام به نفع تجار جنوایی هم بود؛ زیرا هم‌زمان با تمرکز فعالیت‌های تجاری ونیزی‌ها در مسیر تبریز - قسطنطنیه، جنوایی‌ها هم در شمال و در مسیر دریای خزر - دریای سیاه که به مراکز تجاری تانا و کافا در شبه‌جزیره کریمه ختم می‌شد، متمرکز بودند و از همین راه برای خرید ابریشم گیلان و انتقال آن به بندرهای دریای سیاه اقدام می‌کردند (ابن عمری، ۱۴۲۳: ۳ / ۲۴۱). ابن بطوطه به خوبی این مسیر و مراکز تجاری و تجارتی فعال در آن را توصیف کرده است: «شهر ازاغ (تانا) بر ساحل دریا واقع شده است جنوایی‌ها و دیگران برای تجارت به آنجا می‌آیند و کفا شهری است بزرگ که در امتداد ساحل دریا واقع شده مردم آن مسیحی و غالباً از اهل جنوا هستند» (ابن بطوطه، ۱۳۷۶: ۱ / ۳۹۷). به نظر می‌رسد ارزان بودن ابریشم گیلان در قیاس با گرانی ابریشم چین به علت هزینه‌های زیاد حمل آن، موجب شد تجار جنوایی به خرید و انتقال ابریشم از دریای خزر به مراکز تجاری دریای سیاه علاقه ویژه‌ای داشته باشند (Tezcan, 2009: 168)؛ به طوری که غیر از مسیر شمال، بازرگانان جنوایی در زمان الجایتو و ابوسعید برای خرید و صدور ابریشم گیلان، به تبریز می‌آمدند و بخش مهمی از ابریشمی را که از طالش به تبریز آورده می‌شد، خریداری و به اروپا صادر می‌کردند (Lopez, 1943: 74). این اقدام نشان می‌دهد فعالیت‌های تجار جنوایی به مسیر تجاری دریای خزر - دریای سیاه محدود نبود؛ زیرا آن‌ها برای گسترش دامنه‌های تجارت با ایران از قرن چهاردهم میلادی (هشتم هجری) غیر از تانا و کافا، فعالیت‌های خود را به مسیر تجاری تبریز - طرابوزان به دریای مدیترانه هم منتقل کرده و همپای ونیزی‌ها و در رقابت با آن‌ها که سهم عمده تجاری این مسیر را داشتند، اقدام به انتقال ابریشم ایران به ایتالیا می‌کردند (Ibid, 169). بخش فرعی این مسیر تجاری در امتداد به شمال از طریق سراب و اردبیل به دربند در قفقاز و از آنجا دشت قپچاق متصل

می‌شد و پیونددهنده مناسبات تجاری نه‌چندان چشم‌گیر قلمرو خوانین دشت قپچاق و ایلخانان بود (رضوی، ۱۳۸۸: ۱۳؛ souther Italy and Florentine economy، onlinelibrary.wiley.com). همچنان‌که مسیر تجاری دریای سیاه- طرابوزان- تبریز از دیگر راه‌های ارتباطی تجار ایتالیایی با ایران بود و از بسترهای مبادلات تجاری شرق و غرب محسوب می‌شد (اشپولر، ۱۳۵۱: ۴۳۳).

۴. اقلام تجاری و کالاهای مبادلاتی

ابریشم یکی از رایج‌ترین و مهم‌ترین کالاهای تجاری در نظام مبادلاتی این دوره بود. این بطوطه از پارچه‌های ابریشمی به‌نام کمخا یاد کرده است که در بغداد، تبریز، نیشابور و چین تولید و به از میر ارسال می‌شد (ابن بطوطه، ۱۳۷۶: ۱ / ۳۹۰). پگولوتی که در طول سال‌های ۷۳۱-۷۴۱م / ۱۳۳۰-۱۳۴۰م از مراکز تجاری در شمال دریای سیاه از جمله تانا، کافا، سرای و آستاراخان و نیز از مراکز تجاری در جنوب همچون طرابوزان، تبریز و آناتولی دیدن کرده، ابریشم خام و تولیدات و منسوجات به‌عمل آمده از آن را غالب‌ترین کالای تجاری نامیده است (Pegolotti, 1936: 26-32; Tezcan, 2009: 170). در راستای انتقال ابریشم تولیدی ایران و دیگر کالاهای تولیدی شرق به اروپا، جنوایی‌ها در سال‌های ۷۰۳ و ۷۰۶ق / ۱۳۰۴ و ۱۳۰۷م در تبریز و طرابوزان تجارت‌خانه‌هایی برپا کردند (Tezcan, 2009: 174). آنان ابریشم ایران را از طریق تانا و کافا یا از راه طرابوزان به ایتالیا حمل می‌کردند (Ibid, 170). ونیزی‌ها نیز در رقابت با جنوایی‌ها سالی حدود شش تا هفت کشتی از ابریشم ایران و ادویه هند به اروپا می‌بردند (Canbek, 1978: 48). طبق یادداشت‌های پگولوتی، غیر از ابریشم در تانا واقع در شبه‌جزیره کریمه، کالاهایی مانند موم، آهن، قلع، سرب، مس، ادویه (مثل فلفل و زنجبیل)، کتان، روناس، پیه، پنیر، روغن، عسل، ابریشم، زعفران، کهربا (عنبر)، صابون، برنج و... در حجم زیاد (عمده) یا به مقدار کم (خرده) مبادله می‌شد. این تاجر فلورنسی براساس مشاهدات خود کالاهای صادرشده از طریق راه تجاری دشت قپچاق به دریای سیاه را که از طریق مسیر تجاری شمالی در تانا به تجار غربی فروخته می‌شد، به این شرح بیان کرده است: پوست سمور، قاقم، راسو، گربه



قطبی، گرگ، آهوی کوهی، پوست گاو، اسب، بوفالو و خز که عموماً در بسته‌های خاص خود عرضه می‌شد؛ همچنان که طلا و نقره، مروارید، گندم و همه نوع غله، شراب یونان و شراب فرنگ از محصولات و کالاهای اروپایی بود که در تانا تجار ونیزی و جنوایی به مشرق‌زمین منتقل می‌کردند. در مناسبات تجاری تانا، پول رایج سومو و آسپر بود که از نقره تهیه می‌شد. چهار درصد عواید حاصل از فعالیت‌های تجاری تجار ونیزی و جنوایی در مرکز تجاری کافا به‌عنوان عوارض مالیاتی دریافت می‌شد (Pegolotti, 1936: 26-32; Southern Italy & Florentine Economy;) (Pegolotti Pegolotti's Merchant Handbook).

با توجه به گسترش گارگاه‌های تولیدی و صنعتی در دولت‌شهرهای ایتالیا، صادرات جنوا و ونیز به شرق شامل شمش‌هایی در شکل‌های مختلف از جنس طلا یا نقره بود. همچنان که محصولات تجملاتی مثل پارچه پشمی، کتان، پوشاک و پارچه‌هایی از جنس خز شمالی، مرجان دریای مدیترانه، چوب، فلزات، مواد غذایی، شراب، روغن زیتون، میوه‌های خشک، عسل، حبوبات و غلات از دیگر اقلام صادراتی تجار ونیزی و جنوایی به بازارهای مشرق‌زمین بود (E. Laiou, 2002: 3-9). یکی دیگر از اقلام مهم تجاری این دوره که بین مغولان و تجار ایتالیایی رواج داشت، تجارت برده بود که عموماً در مسیر شمالی واقع در دشت قپچاق که به شبه‌جزیره کریمه در دریای سیاه ختم می‌شد، رواج داشت. تجارت برده و به‌ویژه صادرات آن از شرق به اروپا در این دوره مانند دیگر اقلام تجاری رایج بیشتر ناشی از تقاضایی بود که در دولت‌شهرهای ایتالیا و مصر نسبت به کار بردگان وجود داشت. آناتولی در مسیر انتقال بردگان از دشت قپچاق به سوی سواحل مدیترانه قرار داشت و تجار ایتالیایی از بندرهای دریای سیاه بردگان را برای فروش به سواحل مدیترانه می‌بردند (امامی، ۱۳۸۵: ۸۴). دشت قپچاق در حکم کانون اصلی گردآوری و صدور برده به بازارهای دریای سیاه بود که عموماً به‌واسطه لشکرکشی‌ها یا اوضاع بد اقتصادی و درقبال مالیات‌های معوقه، توسط خوانین مغول از بین اقوام روس، مجار و تاتار گردآوری و صادر می‌شد (ابن عمری، ۱۴۲۳: ۱۹۱/۳)؛ به‌طوری که حاکمان اردوی زرین از طریق خرید و فروش برده و عرضه آن در بازارهای اروپا که مورد توجه ویژه تجار جنوایی و ونیزی بود، استقبال و سود سرشاری را به‌دست می‌آوردند



1) (Dicosmo, no date). اروپاییان از بردگان خریداری‌شده برای کار در بازارهای مدیترانه یا در کارگاه‌ها و منازل ایتالیایی‌های ساکن کریمه استفاده می‌کردند (Philips, 1985: 1). همچنان که جنواییان کاروان‌های تجاری بسیاری را که حامل برده بودند، از طریق دریای سیاه یا از قلمرو ایلخانان در آناتولی به مصر می‌فرستادند (Rutz, 2007: 105). اریگو^۱ فهرستی از بردگان خریدوفروش‌شده در سال‌های ۷۶۷ و ۷۹۹ق/ ۱۳۶۶ و ۱۳۹۷م را که متعلق به یک کاروان تجاری بود، مورد توجه قرار داده است: ۲۷۴ تاتار، ۳۰ یونانی، ۸ روس، ۵ برده مسیحی بوسنیایی و ۲۲ مسلمان که در بین بردگان فقط ۲۸ مرد بودند و بقیه بردگان زن یا دختران جوان را شامل می‌شدند (Ibid). برده‌های مرد معمولاً در اسکندریه مصر فروخته می‌شدند؛ اما برده‌های زن را به سوی ایتالیا می‌بردند که شامل روس‌ها، چرکس‌ها و تاتارها بودند (Crouzet, 2005: 157-170).

در مسیر تجاری جنوبی که تجار ونیزی و جنوایی در فعالیت‌های تجاری رایج در آن نقش مهمی داشتند، ابریشم خام یا مصنوعات و پارچه‌های حاصل از آن که عموماً متعلق به چین و مراکز تولیدی ایران بود، مهم‌ترین محصول تجاری به‌شمار می‌رفت. هرچند در ابتدا بیشتر ابریشم چین مورد توجه بود، از قرن هفتم به‌بعد ابریشم تولیدی در ایران و از جمله گیلان شهرت بیشتری یافت و مورد توجه تجار ونیزی و جنوایی قرار گرفت. گیلان مهم‌ترین مرکز تولید ابریشم ایران بود و حمدالله مستوفی در کتاب *نزهت‌القلوب* مناطقی همچون تولم، رشت، فومن و لاهیجان، شفت و نیسار را مهم‌ترین مراکز تولید ابریشم گیلان یاد کرده است (مستوفی، ۱۳۶۲: ۲۰۳). در کنار گیلان، اردبیل، بردعه و دربند، شهرهایی همچون مرو، نیشابور، ری، یزد و کرمان نیز در زمینه تولید و عرضه ابریشم دارای جایگاهی ویژه بودند (بارتولد، ۱۳۷۵: ۳۹؛ اقبال آشتیانی، ۱۳۸۰: ۵۶۰؛ Spuler, 1900: 17). ابریشم تولیدی ایران در این زمان از حیث کیفیت و حجم تولیدی به‌حدی رسیده بود که با ابریشم چین برابری می‌کرد؛ به‌طوری که مطابق اسناد تجاری ایتالیایی‌ها در قرون میانه، انواع ابریشم ایران مانند ابریشم استرآباد، گیلان، آمل و مازندران، دیلم و مرو شاه جهان دارای شهرتی ویژه بوده است (Heyd, 1975: 65).

1. Origo

علت توجه ویژه به ابریشم ایران توسط تجار ونیزی و جنوایی آن بود که در این زمان صنعت پارچه‌بافی و نخ‌ریسی ایتالیا به ابریشم نیاز ویژه‌ای داشت و ابریشم خام ایران یکی از مهم‌ترین و ضروری‌ترین مواد لازم برای استفاده در کارخانه‌های ریسندگی و بافندگی ایتالیا بود (Mattee, 1999: 1). یکی از رخ‌دادهای اقتصادی این دوره در نظام اقتصاد دولت‌شهرهای ایتالیا گسترش کارگاه‌های بافندگی و تولید پارچه بود که همین امر تقاضا برای مواد خام مرتبط با تولید منسوجات را افزایش داده بود؛ به طوری که در قرن سیزدهم میلادی در فلورانس، بارسلونا^۱، مارسی^۲ و چندین بندر ایتالیایی، صنعتگران به صورت تخصصی به تولید پارچه‌های ضخیم و خشن و پارچه‌های بادبانی می‌پرداختند. در مناطقی همچون سیسیل^۳، کالابریا^۴ و آپولیا^۵ هم پارچه‌های ارزان‌قیمت و باصرفه‌ای تولید می‌شد (Mazzaoui, no date: 1-2). در چنین اوضاعی، ونیز و جنوا به عنوان دو منطقه تجاری و صنعتی در شمال ایتالیا، صادرکننده و مرکز صدور پارچه‌های تولیدی ایتالیا بودند؛ به طوری که صادرات پارچه‌های تولیدی ایتالیا به آسیا و جوامع مختلف اسلامی یکی از اهداف تجاری مهم برای تجار ونیزی و جنوایی به شمار می‌رفت. در این دوره، پارچه فلورانس، پارچه ابریشم لوکا و مخمل جنوا از مهم‌ترین صادرات تجار جنوا و ونیز به مراکز تجاری ایران و دیگر نواحی آسیا بود (Liscak, 2012: 27-28). تجار ونیز و جنوا که نقش واسطه را بین تجارت شرق و غرب ایفا می‌کردند، ابریشم را به قیمت ارزان از چین و ایران می‌خریدند و با کشتی‌های خود به شمال ایتالیا حمل می‌کردند و در بازارهای آنجا به قیمت گران‌تر می‌فروختند (Lopez, 1943: 74). به نظر می‌رسد ونیز و جنوا تنها دولت‌شهرهای ایتالیا بودند که بدون واسطه به ایران رفت‌وآمد می‌کردند و کالاهای تجاری را از طریق تبریز به اروپا می‌بردند؛ زیرا لوکا^۶ از دیگر دولت‌شهرهای ایتالیا بود که تجار آن عمده ابریشم خود را که تولید مازندران و گیلان بود، به واسطه بازرگانان جنوایی فراهم می‌کردند. در همین زمینه، لوکا در سال ۶۵۴ق/ ۱۱۵۳م با جنوا قراردادی منعقد کرد

1. Barcelona
2. Marsey
3. Sicil
4. Calabria
5. Apulia
6. Lucca

که به موجب آن در تجارت ناوگان‌های تجاری جنوا شریک می‌شد و جنوا با استفاده از کشتی‌های تجاری، ابریشم خام و ارزان را که از نواحی گیلان و اسپانیا و حوزه شرق مدیترانه ترانزیت کرده بود، به لوکا می‌داد (Rosamond, 2006: 23). همچنان که مناطق جنوبی ایتالیا و سیسیل هم بیشتر تولیدات ابریشمی خود را از ایران (منطقه گیلان) و بیزانس وارد می‌کردند (Ibid, 23).

ادویه کالای بسیار مهم و باارزش دیگری بود که در بازار ونیز ارزشی برابر با طلا داشت (ساندرین، ۱۳۸۴: ۹۵). ادویه‌جات مشرق‌زمین در قرون وسطی کالایی گران‌بها بود که در ساختن دارو، شربت، مرهم و عطر، نگه‌داری و کنسرو کردن مواد غذایی، و به‌عنوان چاشنی و از بین بردن بوی بعضی مواد غذایی کاربرد داشت (همان، ۹۸). بازرگانان ونیزی و جنوایی برای خرید ادویه هند تلاش زیادی می‌کردند. آنان ادویه‌جات هندی همچون میخک، فلفل سفید، زنجبیل، فلفل سیاه، زعفران، هل و دارچین را می‌خریدند (همان، ۹۸) و از طریق کابل به اورگنج و آستاراخان یا با عبور از ایران به استرآباد و از آنجا به وسیله قایق به آستاراخان و از آنجا به اروپا منتقل می‌کردند (Gorden, 1950: 316). زعفران از دیگر موادی بود که در ایتالیا تقاضای زیادی برای آن وجود داشت؛ به‌طوری که ارزش زعفران در اروپا بیشتر از فلفل بود (Summary, 2000: 59).

۵. نتیجه

سلطه مغولان بر بخش‌های زیادی از آسیا و اتحاد آنان با دولت‌های مسیحی اروپا و از سوی دیگر در اختیار گرفتن جاده‌های تجاری آسیا با اروپا- که در شمال و جنوب دریای خزر امتداد داشت- فرصتی مناسب برای تجار جنوایی و ونیزی فراهم کرد تا بتوانند از جغرافیای سیاسی پدیدآمده و گرایش ایلخانان به سوی غرب بهره‌برند و به ایجاد مناسبات تجاری با ایران پردازند. استقرار حکومت ایلخانان در ایران، امنیت ایجادشده در طول راه‌ها و همچنین ارتباطی که با حکومت مغولی مستقر در چین به‌وجود آمد، امکان مناسبی را برای رفت‌وآمد تجار و انتقال کالاهای چینی به ایران فراهم آورد. در این میان، تجار ونیزی و جنوایی که مشتاق خرید کالاهای شرق بودند، توانستند بین چین و هند با مراکز تجاری

ایران مانند تبریز و سلطانیه ارتباط برقرار کنند. آنان در کنار تولیدات ایرانی، محصولات صادراتی شرق آسیا را نیز در تبریز به دست آوردند. همچنین توانستند با حذف واسطه تجاری شرق و غرب به نام ممالیک مصر، اقدام به خرید مستقیم این کالاهای شرقی کنند و از حمایت خان‌های مغولی در این راه بهره‌مند شوند. تجار این دو جمهوری همواره در پی منافع تجاری خود بودند و تا زمانی که ممالیک مصر منافع ونیزی‌ها را تأمین می‌کردند، با آن سرزمین تجارت می‌کردند؛ اما با از بین رفتن منافع تجاری آنان در مصر، از آن پس بیشتر به ایلخانان توجه کردند. در پی گسترش مناسبات تجاری بین ایلخانان با تجار ونیز و جنوا، آنان کالاهای تولیدی ایران مانند ابریشم خام، مروارید، رنگ، زاج، پتاس، پنبه و... در کنار تولیدات شرق آسیا را که صنایع اروپایی به آن‌ها نیاز داشت، به اروپا منتقل می‌کردند و در مقابل، تولیدات غربی را به ایران می‌آوردند و از این راه سود فراوانی می‌بردند. در کنار آن، ایلخانان نیز با گسترش مناسبات تجاری با غرب چه از طریق دریافت مالیات از کاروان‌های تجاری و چه با مشارکت در امور تجاری، عواید فراوانی به دست می‌آوردند.

دوره ایلخانان آغاز مناسبات تجاری ایران با غرب بوده است. از آن پس، این مناسبات شکل گسترده‌ای یافت و در دوره تیموریان، ترکمانان آق‌قویونلو و صفویان به اوج رسید. از برقراری مناسبات تجاری بین ایران با تجار ایتالیایی می‌توان دریافت که موقعیت جغرافیایی ایران به خصوص تبریز برای ایجاد پیوندهای تجاری بین شرق و غرب تا چه حد اهمیت داشته است و به واسطه ایجاد این پیوند، درآمدهای کلانی عاید حکومت‌ها و مردم می‌شد؛ اما امروزه این جایگاه تجاری و اقتصادی فراموش شده است. با رویکرد اقتصادی به گذشته، این توانایی‌ها را می‌توان شناخت و احیا کرد تا از این طریق، به رونق اقتصاد کشور کمک کرد. از سوی دیگر، مناسبات تجاری بین ایلخانان با دولت‌شهرهای ایتالیا مقدمه‌ای برای گسترش مناسبات سیاسی و فرهنگی با غرب در دوره‌های بعد شد.

منابع

- ابن بطوطه، شمس‌الدین ابو عبدالله محمد (۱۳۷۶). *سفرنامه ابن بطوطه*. ترجمه محمدعلی موحد. ج ۶. تهران: آگه.
- ابن عمری، شهاب‌الدین احمد بن یحیی بن فضل‌الله (۱۴۲۳ق). *المسالك الابصار فی ممالک الامصار*. ج ۳. ابوظبی: المجمع الثقافی.
- اشپولر، برتولد (۱۳۵۱). *تاریخ مغول در ایران*. ترجمه محمود میرآفتاب. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اسناد مربوط به روابط تاریخی ایران و جمهوری ونیز (بایگانی اسناد شهر ونیز و کتابخانه ملی مارچانا) (۱۳۵۲). مرکز اسناد دانشگاه تهران.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۸۰). *تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری*. ج ۱. تهران: نشر نامک.
- انصاری دمشقی، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۲). *نخبه‌الدهر فی عجایب البر و البحر*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: اساطیر.
- امامی خوی، محمدتقی (۱۳۸۵). «تجارت و راه‌های ارتباطی آناتولی در زمان ایلخانان». *فصلنامه شناخت* (نشریه زبان و ادبیات). ش ۵۲. صص ۷۷-۹۲.
- بارتولد، ولادیمروویچ (۱۳۷۵). *جایگاه مناطق اطراف دریای خزر در تاریخ جهان اسلام*. ترجمه لیلا ربین‌شه. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- بویل، جی.آ. (۱۳۸۷). *تاریخ دودمانی و سیاسی ایلخانان تاریخ ایران کمبریج*. ترجمه حسن انوشه. ج ۵. ج ۷. تهران: امیرکبیر.
- پولو، مارکو (۱۳۵۰). *سفرنامه مارکو پولو*. مقدمه جان ماسفیلد. ترجمه حبیب‌اله صحیحی. تهران: انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ثواقب، جهانبخش (۱۳۸۱). «ابریشم گیلان». *فصلنامه شناخت* (نشریه زبان و ادبیات). ش ۳۴.



فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا / ۶۷

- جوادی، حسن (۱۳۷۸). **ایران از دید سیاحان اروپایی از قدیم‌ترین ایام تا اوایل دوره صفویه**. تهران: نشر بوته.
- ساندرین، میرزا (۱۳۸۴). **به‌دنبال مارکو پولو**. ترجمه بیتا شمسینی. تهران: ققنوس.
- شاردن، ژان (۱۳۷۲). **سفرنامه شاردن**. ترجمه اقبال یغمایی. تهران: توس.
- شیانی، عبدالحسین (۱۳۴۵). **تاریخ عمومی قرون وسطی**. ج ۲. تهران: اشراقی.
- شبارو، عصام محمد (۱۳۸۰). **دولت ممالیک و نقش سیاسی و تمدنی آنان در تاریخ اسلام**. ترجمه شهلا بختیاری. قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- رانسیمان، استیون (۱۳۶۰). **تاریخ جنگ‌های صلیبی**. ترجمه منوچهر کاشف. ج ۳. چ ۲. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- رضوی، سیدابوالفضل (۱۳۹۰). **شهر، سیاست و اقتصاد در عهد ایلخانان**. چ ۲. تهران: امیرکبیر.
- لوکاس، هنری (۱۳۷۶). **تاریخ تمدن**. ج ۱. ترجمه عبدالحسین آذرنگ. تهران: کیهان.
- کاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد (۱۳۴۸). **تاریخ اولجایتو، تاریخ پادشاه سعید غیاث‌الدین و الدنيا اولجایتو سلطان محمد طیب‌الله مرقده**. به‌اهتمام مهین همبلی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- کریمی، علیرضا و محمد رضایی (۱۳۹۲). «روابط تجاری ایران و جنوا در دوره ایلخانان». **فصلنامه تاریخ اسلام و ایران**. س ۲۳. ش ۱۸ (۱۰۸). صص ۵۱-۶۸.
- گروسه، رنه (۱۳۷۸). **امپراتوری صحرانوردان**. ترجمه عبدالحسین میکده. تهران: علمی و فرهنگی.
- مستوفی قزوینی، حمدالله (۱۳۶۲). **نزه القلوب**. تصحیح گای لسترنج. تهران: دنیای کتاب.
- مظاهری، علی (۱۳۷۲). **جاده ابریشم**. ترجمه ملک ناصر نوبان. ج ۱. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.



- ویلبر، دونالد (۱۳۶۵). *معماری اسلامی ایران در دوره ایلخانان*. ترجمه عبدالله فریار. چ ۲. تهران: علمی و فرهنگی.
- وصاف الحضرة، فضل‌الله بن عبدالله (۱۳۳۸). *تاریخ وصاف الحضرة*. به اهتمام محمدمهدی اصفهانی. تهران: کتابخانه ابن سینا و کتابخانه جعفری تبریز.
- Ashtor, Eliyahu (1986). *East-West Trade in the medieval Mediterranean*. Edited by Benjamin Z. Kedar. Variorum Reprints London.
- Bagrow, I. (1956). *Italian on the Caspian*. Imago Mandi. Vol. 13.
- Cahen, Calude (1979). *Osmanlılardan Önce Anadolu da Türkler*. Çev. Yıldız Moran. Istanbul.
- Canbek, Ahmet (1978). *Kafkasyanın Ticaret Tarihi*. Istanbul.
- Crouzet, Elisabeth (2005). *Venice Triumphant, the horizons of a myth*. University Baltimor and London Press.
- Dicosmo, Nicolo (No Deat). *Mongols and Merchants on the Black Sea Frontive in the Thitteenth. Fourteenth Centuries*.
- E. Laiou, Angeliki (2002). *The Economichistory of Byzantium, from the Seventh Through the Fifteen Century*. Published by Dumbarton Oak Research Library and Collection Washington D.C.
- Erdem, Ilhan (1995). *Türkiye Selçuklu-İlhanlı İktisadiö Ticari İlişkileri ve Sonuçları (1258-1308)*. Ankara.
- Gorden East, Wiliam (1950). *A Historical Geography of Europe*.
- Heyd, W. (1975). *Yakin- Döğüticaretarihi*, Türkiçeye Çeviren Enver Ziya Karal. Turk Tarih Kurumu, Ankara.
- Howorth, Henry (1888). *History of Mongols from the 9th to 19th Century*. Partiii, the Mongols of Persia. NewYork, Franklin.
- Liscak, Vladimir (No Deat). *Italian City State and Catholic Missions in Mongolian World of the 13 and 14 Century*.
- Lopez, R (1943). "European Merchant in the Medival Indies: the Evidence of Commercial Document". *Journal of Economic History*. 3.
- Matthee, Rudolph (1999). *The Political of Trade in Safavidiran, Silk for Silver 1600-1730*. Cambridge University Press.

- Mazzaoui, Maureen Fennel (No Deat). *The North Italian Cotton Industry 1200-1800*. University of Wisconsin-Madison.
- Morgan, David (2000). *Themongol Empire and its Legacy*. Brill Publication, London.
- Pegolootti, Francesco Balducci (1936). *La Pratica Della Mercatura*. Edited by Allan Evans. Instructor in Hishory Harvard University.
- Philips, Wiliam (1985). *Slavelly from Roman Times to the Early Atlantic Trade*. Publish in the United Kingdom by Manchester Press.
- Richard, J. (1952). *An Account of the Battle of Hattin Referring to the Frankish Mercanris in Oriental Moslem State*.
- Rosamond, E. Mack (2006). *Bazaar to Piazza, Islamic Trade and Italian art 1300-1600*. University of California Press.
- Rutz, Marino (2007). *Italian Trade with Black Sea Slaves in the Middle Ages*. University of Tvier Souther Italy and Florentine Economy 1265-13701. Online Library.wiley.com.
- Spuler, Bertold (1900). *Trade in the Eastern Islamic countries in the Early Centuries, Islam and Trade of Asia*. Edited by D.S. Richards. Published the Near Eastern History Group Oxford and Near East Center University of Pennsylvania.
- Summary, Dozudo Palmer, *the Spice Trade and Its Important for European Expansion*, Issue Number 4
- Tezcan, Mehmet (2009). "ürk-Moğol Hakimiyeti Döneminde Karadeniz de Ticaret". *Tarih İncelemeleri Dergisi*. Vol. XXIV. Sayı 1. 2009. 151-194.
- www.Pegolotti Pegolotti's Merchant Handbook.



فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و پنجم، دوره جدید، شماره ۲۶، پیاپی ۱۱۶، تابستان ۱۳۹۴

تأثیر اصلاحات غازان بر وضعیت کشاورزی قلمرو ایلخانی

محسن رحمتی^۱
وحید فلاحي^۲

تاریخ دریافت: ۹۲/۸/۷

تاریخ تصویب: ۹۳/۱۰/۱۵

چکیده

اوضاع اقتصادی ایران به ویژه کشاورزی از ایلغار مغول به شدت آسیب دید. غازان خان در طول حکومت نسبتاً کوتاه خود، با انجام دادن اصلاحاتی، درصدد ترمیم و جبران آسیب‌های وارد شده بر اوضاع اقتصادی قلمرو ایلخانی برآمد؛ اما با توجه به مرگ زودهنگام غازان، این تردید وجود دارد که تأثیر این اصلاحات بر اوضاع کشاورزی در قلمرو ایلخانی پای‌دار بوده باشد. در این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی درصددیم تا تأثیر اصلاحات غازانی را بر بهبود وضعیت کشاورزی و کشاورزان در قلمرو ایلخانی بررسی کنیم.

^۱ دانشیار گروه تاریخ دانشگاه لرستان؛ mohsenrahmati45@gmail.com

^۲ کارشناس ارشد تاریخ دانشگاه لرستان؛ vaheed.fallahi@gmail.com

اگرچه بعد از درگذشت غازان خان و خواجه رشیدالدین فضل‌الله، روند اصلاحات گسسته شد و تداوم نیافت و دوباره عوامل مخرب بر زندگی کشاورزان مسلط شد، کشاورزی زیاد تحت تأثیر این اوضاع قرار نگرفت و همچنان روند رو به رشد خود را حفظ کرد.

واژه‌های کلیدی: کشاورزی، کشاورزان، اوضاع اقتصادی، اصلاحات، ایلخانان، غازان خان.

۱. مقدمه

اصلاحات غازانی نقطه عطفی در تاریخ حکومت ایلخانی است که طی آن، اقدامات مهم و اساسی برای جبران نابسامانی‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی قلمرو ایلخانی انجام شد و در نتیجه آن اوضاع سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایران در عهد ایلخانان متحول شد. با توجه به نقش مهم و بنیادین کشاورزی در اقتصاد ایران، بدیهی است که در این اصلاحات به کشاورزی نیز توجهی ویژه شده و اقدامات مهمی برای بهبود آن صورت گرفته باشد. البته، روند ترمیم ویرانی‌ها و اصلاح نابسامانی‌ها از زمان اوگتای‌قان (حکومت ۶۲۴-۶۳۹ق) و با مأموریت امیر عزالدین هروی برای بازسازی شهر هرات در ۶۳۴ق آغاز شده بود (سیفی هروی، ۱۳۸۵: ۱۴۱-۱۴۳). در پی آن، با استقرار حکومت ایلخانی، اقدامات عمرانی دیگری برای بهبود اوضاع صورت گرفت؛^۱ اما به‌رغم چنین فعالیت‌هایی، در آستانه

۱. از آن جمله می‌توان به توصیه‌های منگو‌قان (حکومت ۶۴۹-۶۵۷ق) به هولاکو مبنی بر آباد کردن ویرانی‌ها در ایران (رشیدالدین، ۱۳۶۷: ۲/۶۸۷)، ساختن عمارات، باغ‌ها و ایجاد آبادانی در توس توسط ارغون‌آقا (حکومت ۶۴۱-۶۵۴ق) (همان، ۶۹۲)، عمارت‌سازی هولاگو در اورمیه و مراغه (همان، ۷۱۶) بازسازی قوچان و احیای آن شهر به‌دست هولاکو (همان، ۶۹۳) که در نتیجه چنین اقداماتی، علاقه به آبادانی و عمارت به‌عنوان یکی از صفات ثانویه و علامات ممیزه هولاکو نزد مورخان درآمده بود (همان، ۷۳۴). همچنین از زراعت دوستی آباقاخان و اقدامات عمرانی وی در اطراف سجاس خبر داده‌اند (کاشانی، ۱۳۸۴: ۱۰۷؛ مستوفی، ۱۳۶۲: ۶۴). علاوه‌بر این اعضای خاندان جوینی به‌ویژه عطاملک جوینی در راستای ترمیم ویرانی‌ها، به‌ویژه در بین‌النهرین به اقدامات عمرانی مختلفی دست یازیدند (نک: جوینی، ۱۳۷۵: ۱/۲۹ مقدمه مصحح؛ رشیدوو، ۱۳۶۸: ۲۴۴-۲۴۵؛ غفرانی، ۱۳۸۳: ۱۷۱). همچنین از رشد و رونق



به قدرت رسیدن غازان هنوز کشاورزی رونقی نداشت و خزانه ایلخانان که بیش از هر چیز بر خراج و درآمدهای حاصل از اراضی زراعی متکی بود، تهی شده و غازان خان را در نیل به اهدافش ناتوان کرده بود (وصاف، ۱۳۳۸: ۳۲۶). با توجه به ناکامی اسلاف غازان و کوتاه بودن مدت حکومت غازان پس از انجام اصلاحات، این پرسش‌ها به ذهن می‌رسد: آیا میزان موفقیت این اصلاحات با تلاش‌های ایلخانان قبلی متفاوت بوده است؟ آیا این اصلاحات و اقدامات توانست تأثیری پای‌دار در اوضاع کشاورزی قلمرو ایلخانی فراهم آورد؟ بنابراین، رسالت مقاله حاضر یافتن پاسخی روشن به این پرسش است: اصلاحات غازان چه تأثیری بر اوضاع کشاورزی در دوره ایلخانی داشت؟ یا به عبارت بهتر، میزان توفیق اصلاحات غازانی در بهبود اوضاع کشاورزی در قلمرو ایلخانان چگونه بود؟

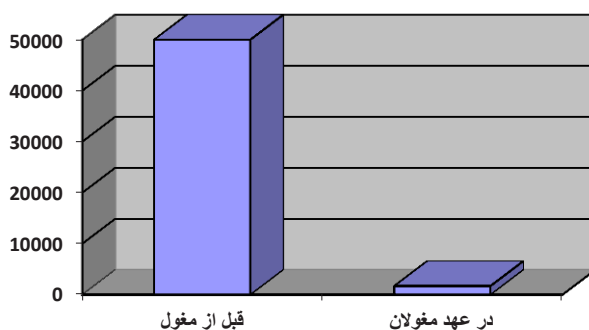
تاکنون تحقیقات متعدد و مفصلی در باب تاریخ ایلخانان و اصلاحات غازان صورت گرفته؛ اما اکثر این پژوهش‌ها معطوف به توصیف شرایط اجتماعی و اقتصادی قلمرو ایلخانی و ضرورت و نحوه انجام اصلاحات بوده و کمتر به میزان توفیق این اصلاحات پرداخته شده است (اشپولر، ۱۳۷۲: ۳۱۶-۳۲۰؛ پطروشفسکی، ۱۳۷۱: ۴۶۷-۴۷۸؛ اقبال، ۱۳۶۵: ۵۴۶-۵۴۷؛ لمبتون، ۱۳۷۲: ۲۰۱؛ بهرامی، ۱۳۳۰: ۴۸-۵۴). دیگر اثر معروف پطروشفسکی (۱۳۵۷) نیز بیشتر معطوف به مسائل کلی همچون انواع مالکیت و تطور مناسبات ارضی در طول دوره ایلخانی است و مجالی برای پرداختن به چنین مسئله جزئی را نداشته است. غفرانی (۱۳۸۵: ۱۸۱-۱۸۶) نقش خواجه رشیدالدین فضل‌الله را در این اصلاحات و فریدون اللهیاری (۱۳۸۳: ۴۰-۵۰) تأثیر اصلاحات را بر حیات شهری ایران در دوره ایلخانی بررسی کرده‌اند؛ اما با توجه به آنکه اصلاحات غازانی سرآغاز یک دگرگونی در اوضاع کشاورزی ایران در عهد ایلخانان در نظر گرفته می‌شود، باز کاوی و تبیین تأثیر این اصلاحات بر کشاورزی نیز ضرورت می‌یابد.

کشاورزی در هرات به سعی امیران آل کورت در فاصله سال‌های ۶۶۳ تا ۶۸۳ق نیز می‌توان نام برد (نک: سیفی هروی، ۱۳۸۵: ۳۱۱، ۳۱۵، ۳۲۵، ۳۴۲، ۳۵۵، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۸۹، ۳۹۴-۳۹۶ و ۳۹۷).



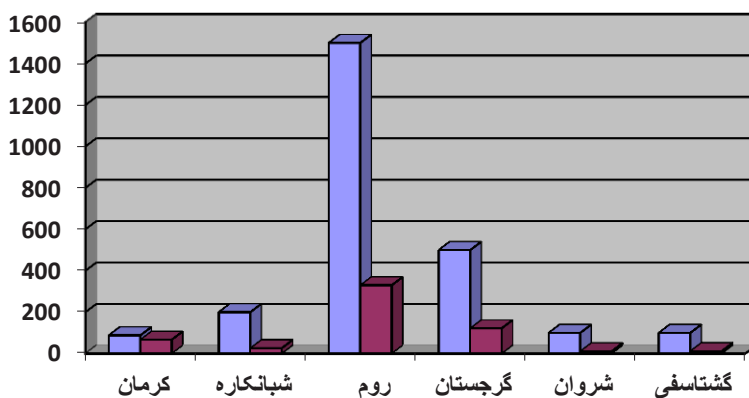
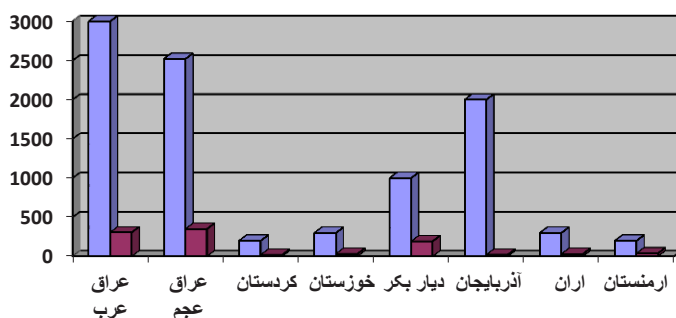
۲. اوضاع کشاورزی در آستانه حاکمیت غازان

در قرون میانه، اساس اقتصاد ایران بر کشاورزی متکی بود؛ اما در دوره ایلخانی تا قبل از روی کار آمدن غازان خان (حکومت ۶۹۴-۷۰۳ق)، تحت تأثیر عوامل چندی نظیر کشتارهای اولیه، تاخت و تاز ننگو دریان، ظلم و اجحاف مأموران حکومتی و بی‌نظمی در اخذ مالیات به شدت آسیب دید و از رونق افتاد. از وضعیت کشاورزی و میزان محصولات به دست آمده در دوره ایلخانی داده‌های آماری کافی در دست نداریم؛ فقط حمدالله مستوفی در شرح مالیات قلمرو ایلخانی، ضمن قیاس این مالیات با ادوار سلف، مالیات این منطقه را در عهد سلجوقیان حدود ۵۰ هزار تومان برمی‌شمارد که در آستانه حاکمیت غازان به ۱۷۰۰ تومان رسیده بود (مستوفی، ۱۳۶۲: ۲۷). این آمار یک کاهش سرسام‌آور بیش از ۹۶/۵ درصدی را نشان می‌دهد که علاوه بر تصدیق روایات مورخان، عمق فاجعه را نیز می‌نمایاند. و صاف نیز در شرح میزان محصولات ولایت کربال در فارس اظهار می‌کند که میزان محصولات آن ولایت که در عهد آل بویه ۷۰۰ هزار خروار و در نیمه اول قرن هفتم یعنی در زمان حاکمیت اتابکان فارس، ۳۰۰ هزار خروار غله بوده، در اوایل عهد غازان به ۴۲ هزار خروار رسیده بود (وصاف، ۱۳۳۸: ۴۴۵). این روایت حاکی از آن است که میزان محصولات آن منطقه نسبت به عهد بویه‌یان بیش از ۹۴ درصد و نسبت به عهد اتابکان بیش از ۸۶ درصد کاهش داشته است.



مقایسه آماری میان میزان مالیات ایالات مختلف در عهد مغول با دوران پیش از آن براساس روایت مستوفی، حاکی از این است که همه ایالات قلمرو ایلخانی بین ۸۰ تا ۹۱ درصد کاهش

مالیات داشته‌اند و با توجه به آنکه اساس و زیربنای مالیات در ایران را در قرون گذشته خراج ارضی تشکیل می‌داده، می‌توان این امر را به معنای افت کشاورزی دانست. مطابق این آمار، حتی در ایالاتی همچون آناتولی (روم)، شروان، کرمان و گرجستان که با وجود حکم‌رانان بومی - محلی از سلطه مستقیم ایلخانان خارج بودند، نیز چنین کاهشی دیده می‌شود.



۳. روند اصلاحات در امور کشاورزی

رشیدالدین خود با برشمردن تلاش‌های ایلخانان قبلی برای بهبود اوضاع کشاورزی، درباره ناکامی آن‌ها و دلایل دست نیافتن به مقصودشان می‌گوید:

پیش از این پادشاهان مغول [...] هوس عمارات داشته‌اند و در آن شروع کرده، لیکن کمتر به اتمام رسانیده، چنان‌که مشاهده رفته و هر کجا بنیادی نهادند، مبالغ

اموال بر آن صرف شد و از ولایات وجوه تا بقور و چارپای و آلات و مزدور می آوردند و خلایق را زحمات می رسید و اکثر تلف می شدند و کسانی که بر سر آن بودند، اللیله حبلی می گفتند و مال از میانه می رفت و زیادت عمارتی میسر نمی شد و آن نیز که کردند، بر بنیاد نبود و به اندک زمانی خراب گشت (رشیدالدین، ۱۳۶۷: ۲/۹۹۳).

ولی غازان خان در آغاز حکومت خود، روند اصلاح طلبانه درپیش گرفت و دیگر ارکان و صنایع کشور نیز با وی همراه بودند؛ چنان که امیر نوروز در سال ۶۹۰ ق نگویدریان را از هرات راند و به فرمان غازان اهالی هرات را از نقاط مجاور دوباره جمع آوری کرد، به هرات بازگرداند و آن‌ها را به کشاورزی مشغول کرد (سیفی هروی، ۱۳۸۷: ۴۰۹-۴۱۰).

۴. محورهای اصلاحات

نخستین پرسش درباره اصلاحات غازان در زمینه کشاورزی، معطوف به میزان و محدوده این اصلاحات است. توجه به برخی شواهد نشان می دهد نتایج این اصلاحات و تأثیرات آن را در دو محور می توان بررسی کرد.

۴-۱. رفع موانع و زمینه سازی

به نظر می رسد غازان و درباریاننش علت اصلی ناکامی فعالیت های اصلاح گرانه ایلخانان قبلی را نخست در تفاوت فرهنگی و سپس تفاوت معیشتی و اقتصادی میان مغولان و توده ایرانی جامعه می دانند. بنابراین، غازان اقدامات خود را به ترتیب برای رفع این موانع به کار گرفت تا با رفع این عوامل و زمینه سازی مناسب، راه تداوم روند اصلاحات را هموار کند.

۴-۱-۱. رفع اختلافات فرهنگی

از فحوای کلام خواجه رشید مبنی بر اینکه قبل از غازان «به عدد جماعتی که این زمان عمارت می کنند، خرابی می کردند» (رشیدالدین، ۱۳۶۷: ۲/۹۹۴) برمی آید که غازان علت اصلی ناکامی تلاش ایلخانان قبلی را وجود اختلاف فرهنگی می دانست و می کوشید تا



زمینه‌ای را فراهم کند که تلاش برای ترمیم ویرانی‌ها به یک خواسته عمومی مبدل شود. نخستین قدم برای رفع این مانع، پذیرش اسلام و محدودیت مذاهب غیرتوحیدی در قلمرو ایلخانی بود که غازان‌خان در ابتدای سلطنت خود در شعبان ۶۹۴ به آن پرداخت (همان، ۹۰۰-۹۰۴) و در نتیجه آن، وحدت فرهنگی میان حاکم و توده ایجاد شد.

۴-۱-۲. رفع اختلاف معیشتی و اقتصادی

علت دیگر ناکامی اصلاحات قبلی را هم می‌توان وجود اختلافات معیشتی میان ایلات حاکم مغول با توده یک‌جانشین ایرانی و همچنین وجود مخالفانی که از اصلاحات متضرر می‌شدند، دانست و این گروه نیز جزُ اشراف مغولی و کارگزاران درباری نبودند؛ بنابراین غازان‌خان در قدم بعدی، تصمیم به رفع این اختلاف گرفت. با توجه به غلبه اقتصاد شبانی در میان مغولان و عنایت به اینکه غازان بیش از هرچیز، خان این مغولان بود و اقتدار سیاسی‌اش بیش از هرچیز مدیون این مغولان بود، می‌توان تصور کرد که انجام هرگونه اصلاحات اقتصادی و اجتماعی بدون جلب رضایت مغولان امکان‌پذیر نبود. بنابراین، در جمع فرمان‌دهان مغولی سخن‌رانی کرد و با شیوه‌ای همدلانه این‌گونه استدلال کرد:

من جانب رعیت تازیک نمی‌دارم اگر مصلحت است تا همه را غارت کنیم. بر این کار، از من قادرتر کسی نیست. باتفاق بغارتیم، لیکن اگر من بعد تغار و آش توقع دارید و التماس نمایید، با شما خطاب عنیف کنیم و باید که شما اندیشه کنید که چون بر رعایا زیادتی کنید و گاو و تخم ایشان و غله‌ها بخورانید، من بعد چه خواهید کرد؟ (همان، ۱۰۴۴؛ قس. هروی، ۱۳۴۶: ۲۵).

او در ادامه برای تحکیم استدلال خود و اقناع مغولان برای عدم تعرض به کشاورزان می‌گوید: «باید رعیت ایل از یاغی پیدا باشد و فرق آن است که رعایای ایل از ما ایمن باشند و یاغی نایمن، چگونه شاید که ایل را ایمن نداریم و از ما در عذاب و زحمت باشند» (رشیدالدین، ۱۳۶۷: ۲/۱۰۴۵). با این استدلال، او به ایلات مغول هم اطمینان داد که اصلاحات وی نه برای طرف‌داری از ایرانیان، بلکه نوعی حمایت از تداوم حاکمیت مغولان است که فقط از طریق حفظ کشاورزی و کشاورزان و سپس اخذ مالیات از آن‌ها



امکان‌پذیر است. در عین حال، به حالتی تهدیدگونه نیز به آن‌ها گوش‌زد کرد که غارت کشاورزان به معنای نابودی کشاورزی و نتیجه آن تهی شدن خزانه است. ظاهراً این نحوه استدلال و سخن‌غازان تأثیرگذار بود و بیشتر رؤسای ایلات مغولی بر این اصلاحات گردن نهادند و تا پایان حکومت وی نیز مطیع ماندند. اما به تصریح رشیدالدین، غازان خود می‌دانست و بیمناک بود که مبادا این اصلاحات موقتی باشد و مدتی بعد به فراموشی سپرده شود (همان، ۱۰۳۹)؛ بنابراین برای پیش‌گیری از این امر کوشید تا از دو راه به تعمیق اصلاحات خود بپردازد: ۱. با تعیین حدود ییلاق و قشلاق سعی کرد با مهار لگام گسیختگی ایلات مغول، آن‌ها را از تعرض به مزارع روستاییان بازدارد؛ بنابراین برای هریک از ایلات محل قشلاق و ییلاق خاص معین کرد و از آن‌ها التزام گرفت که من بعد مطلقاً به رعایای سر راه خود دست‌درازی نکنند. این قضیه چنان عرصه را بر آن‌ها تنگ کرد که برخی از آن‌ها متواری و به نگودریان در شرق قلمرو ایلخانی ملحق شدند (سیفی هروی، ۱۳۸۵: ۴۵۴) و بقیه این قضیه را پذیرفتند. ۲. به منظور اسکان این ایلات کوشید. از آنجا که مهم‌ترین مانع برای تداوم اصلاحات، پای‌بندی مغولان به اقتصاد شبانی بود، غازان‌خان کوشید تا مغولان را به زندگی یک‌جانشینی و کشاورزی سوق دهد. او در یکی از فرمان‌های خود، به لگام‌گسیختگی برخی سران مغول اشاره و تصریح می‌کند که با اصلاحات وی دست آن‌ها کوتاه شده:

و از آن حرام‌خوارگی بی‌بهره شوند، ایشان را ضروری باشد که از پی‌رزقی حلال مانند تجارت و زراعت و گلکاری و انواع عمارات برونند و آن عادات و تصرفات و حرکات مذموم را فراموش کنند و دنیا را از نو، رسمی و آیینی پدیدآید (رشیدالدین، ۱۳۶۷: ۲/۱۰۳۷).

اعطای مالکیت زمین‌های بایر به آبادکننده آن نیز راه‌کاری موفق بود که می‌توانست مغولان را به استقرار در یک منطقه تشویق کند (همان، ۱۱۰۶). به علاوه، یرلیغی که غازان در سال ۷۰۳ق جهت واگذاری اراضی اقطاعی به لشکریان مغول صادر کرد، در احیای اراضی کشاورزی و به‌ویژه جلوگیری از ویرانی آن‌ها نقش مهمی داشت؛ چنان‌که رشید



الدین فضل‌الله از علاقه‌لشکریان مغول به زراعت در این اراضی سخن گفته است (همان، ۱۰۶۹). ظاهراً مساعی غازان به‌بار نشست و جمعی از ایلات مغول را به زندگی یک‌جانشینی سوق داد؛ چنان‌که در اواخر عهد ایلخانی تعداد بی‌شماری از این ایلات در نواحی اطراف میانه، زنجان و سجاس ساکن شدند و به کشاورزی پرداختند (مستوفی، ۱۳۶۲: ۶۴ و ۶۶). رشیدالدین نیز از عامل خراج خوزستان خواست که صحرائشینان لر، کرد و عرب را در ناحیه هویزه ساکن کند و آن‌ها را به کاشت نخل و سایر درختان مشغول گرداند (رشیدالدین، ۱۳۶۴: ۱۷۵-۱۸۳). براساس گفته‌های قطبی اهری می‌توان چنین استدلال کرد که تداوم روند اصلاحاتی غازان اثرگذار بود و جمعی را به‌سوی زندگی تمدنی و ادامه راه غازان جلب کرد؛ حکومت جلایری را نماینده این گروه می‌توان در نظر گرفت. درمقابل، بخشی دیگر از مغولان بر تداوم اقتصاد شبانی و تعرض به املاک یک‌جانشینان اصرار داشتند که برحسب روایت وی، خاندان چوپانی نماینده این گروه است (قطبی اهری، ۱۳۷۳: ۱۸۱-۱۸۲). اگر در نظر بگیریم که فوج خاصه ایلخانی موسوم به تومان قرآونه بیلاقشان را در منطقه سیاه‌کوه در اطراف زنجان و قشلاقشان را در حوالی بغداد می‌گذراندند (رشیدالدین، ۱۳۶۷: ۷۸۹/۲) و توجه به اینکه مغولان بغداد به سرکردگی آل‌جلایر، حامی کشاورزی و آبادانی بودند و همچنین مغولان یک‌جانشین در اطراف زنجان بودند، شاید بتوان تصور کرد که بیشترین تأثیر اصلاحات غازانی در بین گروه قرآونه و فوج خاصه ایلخانی بوده باشد. به هر حال، کشمکش بین این دو گروه به زوال ایلخانان منجر شد و بعد از آن نیز به تقابل و مبارزه آن دو انجامید که درنهایت، جلایریان موفق شدند با شکست دادن چوپانیان، پیروزی مغولان متمدن را مسجل کرده، تداوم آبادانی و کشاورزی را تضمین کنند. از برخی اسناد عهد جلایری استنباط می‌شود که در زمان غلبه چوپانیان بر آذربایجان، برخی نابسامانی‌ها ایجاد شده بود که شاهان جلایری را مجبور کرد تا پس از غلبه بر آن ایالت، اصلاحاتی انجام دهند که درواقع احیای فرمان‌های فراموش‌شده غازان بود؛ به این معنا که آن‌ها کوشیدند تا دوباره جامعه را بر مدار و محور اصلاحات و فرمان‌های غازان قرار دهند (نخجوانی،



۱۹۶۴: ۲۰۶-۲۰۷، ۲۱۹-۲۲۱، ۳۱۱-۳۱۶، ۳۳۸-۳۳۹ و ۳۷۳؛ هرمان، ۱۳۷۹: ۱۱۵-۱۲۲؛
(Herrmann, 2004: 173-175 & 178-181).

۴-۱-۳. رفع اجحافات اداری و مالیاتی

چنان که گفته شد، بدرفتاری کار گزاران حکومتی و شیوه نامطلوب مالیاتی نیز از عوامل مؤثر بر کشاورزی بود. تا قبل از حاکمیت غازان، حکام نیز با سایر کار گزاران دولتی در ولایات هم دست می شدند و با اخذ مالیات های گوناگون، مردم را تحت فشار می گذاشتند. مهم ترین مالیات هایی که از کشاورزان و روستاییان اخذ می شد، مالیات های «قبچور» و «خراج» بود که در طول سال، بیست تا سی بار از رعایا گرفته می شد (رشیدالدین، ۱۳۶۷: ۲/۱۰۲۴-۱۰۲۸). با اصلاحات مالیاتی غازان، در وصول این مالیات ها و مهلت پرداخت آن ها اصلاحاتی صورت گرفت. طی فرمان ایلخان مقرر شد که قبچور روستاییان و رعایای دهنشین در دو نوبت: یکی در نوروز (بهار) و دیگری در ماه میزان (پاییز) و قبچور رعایای صحرائشین در یک نوبت آن هم در اول سال گرفته شود و «خراج» نیز فقط یک نوبت (در اول سال) پرداخت شود (همان، ۱۰۴۰-۱۰۴۱؛ اشپولر، ۱۳۸۰: ۳۱۵). او برای تثبیت زمان اخذ مالیات و ممانعت از اجحاف به کشاورزان، دستور ایجاد سیستم گاه شماری جدیدی داد که مبنای خورشیدی داشت و به تقویم خانی شهرت یافت (بیرشک، ۱۳۶۷: ۲۰۱).

غازان مالیات قبچور برخی نواحی همچون منطقه عراق عجم را لغو کرد و به جای آن مالیات تمغا را برقرار کرد (مستوفی، ۱۳۶۴: ۶۰۳-۶۰۴؛ نطنزی، ۱۳۸۳: ۱۳۹؛ پطروشفسکی، ۱۳۵۷: ۲/۷۴۵). در بسیاری از موارد برای پرداخت خراج، با حذف بدعت های عهد مغول، رسوم و سنن کهن نواحی مختلف قلمرو را احیا کرد (رشیدالدین، ۱۳۶۴: ۳۴-۳۳ و ۱۲۲-۱۲۳؛ ابن فوطی، ۱۳۸۱: ۲۹۶). همچنین، وی جمع آوری مالیات به صورت «حرز» و «مقاسمه» (یعنی پرداخت سهم معینی از محصول به عنوان مالیات) را لغو کرد (رشیدالدین، ۱۳۶۷: ۲/۱۰۳۵-۱۰۴۳). علاوه بر این، کار گزاران حکومتی را به طور کامل از تعرض به مردم و اموال آن ها منع کرد (همان، ۱۰۴۴-۱۰۵۰). جدیت او در این زمینه چنان بود که:



اگر العیاذ بالله اسبی از آن امیر تومان در زرعی شدی و یک نیمه داخل زرع و یک نیمه خارج بودی، به حکم یاسای او آن یک نیمه که داخل بودی به صاحب ملک دادندی و خود که را در ایام دولت او یارای آن بودی که نام «ظ» ظلم و «ت» تعدی بریدی؟ (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۲۶۸).

قوانین اصلاحی او در این زمینه چنان نتیجه داد که «جمله امرا و ارکان دولت که هریکی خود را در اعلی مرتبه و رفیع تر درجه‌ای دانستندی در زمان او چون قنافظ سر تسلط در جیب مطاوعت کشیدند» (همان جا).

۴-۱-۴. اصلاح قوانین مالکیت

پیش تر گفته شد که در اوایل عهد ایلخانان، بخش وسیعی از اراضی کشاورزی به صورت بایر درآمده بود؛ چنان که در قلمرو ایلخانی «ممالک از ده یکی آبادان نبوده و باقی تمامت خراب» بودند (رشیدالدین، ۱۳۶۷: ۲/۱۱۰۳-۱۱۰۴). غازان خان اراضی دیوانی و سلطنتی بایر را به چند دسته تقسیم کرد و هریک را تحت شرایط خاصی به کسانی سپرد که قادر به احیا و آبادانی آن بودند (همان، ۱۱۰۵-۱۱۰۷؛ اقبال، ۱۳۶۵: ۲۹۶؛ اشپولر، ۱۳۷۲: ۳۱۹؛ لمبتون، ۱۳۷۲: ۱۹۵). عموماً مهم ترین امتیازی که به این افراد داده شد، بخشودگی مالیاتی بود که در رغبت و پیوند کشاورزان با زراعت و احیای اراضی کشاورزی نقش چشم گیری داشت. او نخست طی یرلیغی به تاریخ شعبان سال ۷۰۰ق، به این مضمون «کی ملک که مدت سی سال در تصرف کسی بوده باشد بر همان قرار مقرر دارند»، مالکیت زمین های زراعی را به کسانی واگذار کرد که خود یا رعیشان سی سال در آن ها زراعت می کردند (Herrmann, 2004: 68-69). علاوه بر این، برای آباد کنندگان این اراضی، تسهیلات دیگری نیز در نظر گرفته شد؛ از جمله اینکه هر کس املاکی را که آباد کرده بود، در تملک وی و فرزندانش قرار می گرفت و حق انتقال و خرید و فروش آن را داشت. غازان سپس برای اداره این اراضی و تمرکز امور مربوط به آن ها، «دیوان خالصات» را ایجاد کرد و اراضی مذکور را تحت نظارت آن درآورد تا با رسیدگی به امور این اراضی، از هر گونه تخلفی در زمینه ضبط و واگذاری این اراضی جلوگیری شود (رشیدالدین، ۱۳۶۷: ۲/۱۳۶۷).



۱۱۰۷-۱۱۰۸؛ لمبتون، ۱۳۷۷: ۱۷۴-۱۸۳). در مورد اراضی موات و بایری که در یورت مغولان واقع شده بود نیز مقرر شد مغولان توسط اسیران و بندگان خود به آبادانی آنها بپردازند.

۴-۲. اقدامات تشویقی و حمایتی

بخش دیگری از اصلاحات غازانی در کشاورزی جنبه حمایتی داشت. او در طول حکومت کوتاه مدت خود، با اقدامات تشویقی همچون دادن بذر به کشاورزان، ایجاد کاریزها و قنوات و حمایت و نظارت بر سیستم آب یاری کوشید تا حمایتی همه جانبه از کشاورزان به عمل آورد. با اقدامات حمایتی وی در اندک زمانی، اشتغال به کشاورزی رونق گرفت. از این گونه حمایت ها در زمان العجایتو اطلاعات کافی نداریم و ممکن است که تصور شود با مرگ غازان این حمایت ها قطع شده باشد؛ اما با توجه به اینکه سیستم آب یاری بین النهرین در فاصله سال های ۶۹۸ تا ۷۲۰ ق به درستی کار کرده و از جریان سیلاب در اراضی ممانعت به عمل آمده بود (رشیدوو، ۱۳۶۸: ۲۴۶)، می توان استنباط کرد که با حضور خواجه رشیدالدین در مسند وزارت، این اقدامات تداوم یافت و فقط بعد از مرگ رشیدالدین در ۷۱۸ ق این حمایت ها قطع، و بلافاصله نتیجه اش آشکار شد (همان، ۲۴۶).

۴-۲-۱. قرار دادن بذر و دام در اختیار کشاورزان

به گفته رشیدالدین، تا قبل از حاکمیت غازان، بیشتر ولایات خراب و رعایا بذر و دام مورد نیاز برای زراعت را در اختیار نداشتند و هنگام گرانی غله، حتی بذر اندکی را نیز که دیوان به آنها می داد، به جای کاشت مصرف می کردند. این وضعیت هم زیان دیوان و هم زیان کشاورزان را در پی داشت. غازان برای حل این مشکل دستور داد که مبلغی از عواید مالیاتی هر ولایت را برای تأمین هزینه بذر و سایر مایحتاج زراعت اختصاص دهند تا ولایات زراعت و آبادانی خود را از سر بگیرند. همچنین مقرر کرد در ولایاتی که متصرفان آنها با حيله بذره های کشاورزی را تلف کرده بودند، بذر در اختیار کشاورزان قرار گیرد (رشیدالدین، ۱۳۶۷: ۱۱۰۱/۲-۱۱۰۲). به این ترتیب، املاک دیوانی که تا قبل از این

به علت نداشتن بذر و دام کشت نمی‌شدند، مجدد عمارت و زراعت خود را از سر گرفتند و به مرور زمان، ارزانی و آبادانی پدید آمد.

غازان به پرورش دواب و طیور نیز توجه کرد و دستور داد که دیوان چارپایان و پرندگانی را به قرار معین به کسانی بسپارد که مایل به پرورش آنها باشند. همچنین، حکم شد که بعد از این هیچ کس به چارپایان و پرندگان روستاییان و رعایا دست‌اندازی نکند. قوشچیان نیز از شکار این پرندگان و حیوانات ممنوع شدند. با صدور این فرمان، دام‌ها و پرندگان روستاییان و رعایا از تعدی و تصرف عمال حکومتی رهایی یافتند (همان، ۱۱۰۲-۱۱۰۳؛ خواندمیر، ۱۳۳۳: ۳/ ۱۸۱-۱۸۲).

۴-۲-۲. احیای شبکه‌های آبیاری

در ایران قبل از هجوم مغولان، کشاورزی برپایه آبیاری مصنوعی (رود، جوی، نهر، جویبارهای کوهستانی، چاه، کاریز و قنات) بود. ایلغار مغولان از طریق ویرانی کشور، کاهش جمعیت و به دنبال آن عدم تکاپوی کارگر، به این سیستم آبیاری آسیب فراوانی وارد کرد (اسفزاری، ۱۳۳۸: ۲/ ۱۰۷-۱۱۴، ۱۱۷ و ۱۱۹؛ پطروشفسکی، ۱۳۵۷: ۱/ ۷۲). بنابراین، غازان اقدامات وسیعی را برای احیای شبکه‌های آبیاری انجام داد و نهرها و کاریزهای متعددی را جاری گردانید. از جمله این نهرها دو نهر بزرگ در منطقه بین‌النهرین معروف به نهر غازانی‌العلی و سفلی بود که آب را از رود فرات به منطقه کربلا می‌برد. ایجاد این نهرها آبادانی منطقه کربلا را در پی داشت و باعث شد تا تمام حوالی این منطقه، آباد و مزروع شود و باغ و بوستان‌های فراوانی در اطراف آن پدید آید (رشیدالدین، ۱۳۶۷: ۲/ ۹۹۳-۹۹۴). رشیدالدین نیز به احیای شبکه‌های آبیاری توجه ویژه‌ای داشت و به کارگزاران خود دستور می‌داد که به ساخت نهرها، ایجاد کاریزها و قنات، ایجاد روستاها و اسکان کشاورزان در آنها اقدام کنند (رشیدالدین، ۱۳۶۴: ۱۵۷-۱۵۸، ۲۴۴-۲۴۵ و ۲۴۶-۲۴۷). علاوه بر این، برخی دیگر از کارگزاران و ارکان حکومتی ایلخانی نیز هریک به سهم خود در انجام چنین اقداماتی پیش قدم بودند (یزدی، ۱۳۴۰: ۸۱-۸۳، ۹۹-۱۰۰؛ جعفری، ۱۳۸۹: ۱۰۷-۱۱۱؛ کاتب یزدی، ۱۳۸۶: ۱۱۶-۱۱۸).

۴-۲-۳. بازگرداندن کشاورزان مهاجر

چنان که گفته شد، پیش از غازان، عده زیادی از کشاورزان و روستاییان جلای وطن کرده و به اطراف و اکناف متواری شده بودند. با توجه به آنکه مهم ترین عامل لازم برای کشاورزی نیروی انسانی مجرب بود، برای غازان خان در این اوضاع و احوال، اسکان مجدد روستاییان در دهات و بازگرداندن زارعان فراری به ولایتشان برای احیای کشاورزی، امری لازم بود (رجب زاده، ۱۳۵۳: ۱۳۷)؛ بنابراین فرمان داد که هیچ کس اعم از مغول و تازی که حق ندارد رعایا و کشاورزان اراضی دیگر را به ملک خویش راه دهد و صاحبان املاک موظف بودند رعایا و روستاییان فراری را به ولایت و اراضی خویش بازگردانند (رشیدالدین، ۱۳۶۷: ۲/۱۱۰۷-۱۱۰۸).

۴-۲-۴. آموزش کشاورزی

رکن دیگر اصلاحات غازان، تلاش برای آموزش فنون و مهارت های صحیح کشاورزی بود که طبیعتاً توسط خواجه رشیدالدین و دیگر علمای دربار صورت گرفت. در این روند، خواجه رشید از طریق سیاحان، سفیران و بازرگانان نواحی مختلف به شناسایی انواع مختلف گونه های گیاهی در سراسر آسیا پرداخت و با نگارش کتاب *الاحیاء و الآثار*، به بررسی و آموزش شیوه های مختلف کشاورزی، اعم از نحوه پیوند زدن، کاشت، فواید کود دادن و چگونگی آن، آمایش زمین کشاورزی و نحوه شخم زدن و معرفی گونه های جدید گیاهی پرداخت (علم فلاح، ۱۳۲۳: ۶۲-۷۵). طی این روند، مؤلف با اشاره به بایر بودن زمین های زراعی، ضمن معرفی تجربیات موفق کشاورزان برخی مناطق همچون یزد و اصفهان، روش های جدید (همچون شیوه کبس) کشاورزی را معرفی کرد و از آن ها خواست که از آن ها استفاده کنند تا اراضی بایر زیر کشت بروند (همان، ۸۰). همچنین، با اشاره به شیوه درست نگاه داری بذر در انبار سعی کرد بحران کمبود بذر نزد کشاورزان را به حداقل برساند (رشیدالدین، ۱۳۵۰: ۱۶۳-۱۶۴؛ علم فلاح، ۱۳۲۳: ۸۲). در جایی دیگر، ضمن انتقاد از شخم زنی با بیل در اصفهان، فواید شخم زنی با استفاده از گاو آهن را ذکر می کند تا از این پس کشاورزان را بدان مسیر سوق دهد (علم فلاح، ۱۳۲۳: ۸۴). از آنجا

که یکی از مشکلات اصلی کشاورزان در استفاده از این روش، تهیه و نگاهداری گاو بود، به آن‌ها پیش‌نهاد می‌دهد که برای این امر چند نفر با هم شریک شوند (همان، ۸۳). همچنین، ضمن تأکید بر ضرورت پرورش برخی گونه‌های گیاهی نامعمول در قلمرو ایلخانی (به‌ویژه آذربایجان و نواحی پیرامون پایتخت ایلخانی)، کشاورزان را به سوی انجام چنین تجربه‌ها و کارهایی تشویق می‌کند (همان، ۱۱۰، ۱۱۳ و ۹۲؛ رشیدالدین، ۱۳۵۰: ۱۵).

۵. جانشینان غازان و اصلاحات

با توجه به آنکه تاریخ صدور برخی فرمان‌های اصلاح‌گرانه غازان‌خان به رجب سال ۷۰۳ (یعنی فقط سه ماه قبل از مرگش) برمی‌گردد (رشیدالدین، ۱۳۶۷: ۲/۱۰۴۳)، می‌توان استنباط کرد که او در همه مدت حکومت خود، حتی تا آخرین روزهای حیات، درگیر اصلاحات بوده است. این امر نشان می‌دهد هنوز فرصت کافی برای نهادینه شدن قوانین موضوعه وی نبوده و خود غازان هم از موقتی بودن اصلاحاتش به شدت بیم داشته و در بخشی از فرمان خود به این قضیه اشاره کرده و برای مقابله با آن تمهیداتی اندیشیده است (همان، ۱۰۳۹). غازان در بستر مرگ، با نگرانی از توقف اصلاحات، اعیان و امرا را به تداوم اصلاحات سفارش کرد (وصاف، ۱۳۳۸: ۴۵۷-۴۵۸؛ کاشانی، ۱۳۸۴: ۱۲-۱۴).

از برخی اسناد موجود در بقعه شیخ صفی برمی‌آید که بلافاصله پس از مرگ غازان‌خان، تخطی از دستورات وی آغاز شد و تعرض صاحب‌نفوذان دربار الخانی به املاک زراعی برخی کشاورزان از سر گرفته شد؛ چنان‌که برادر و جانشین وی، سلطان الجایتو، (حکومت ۷۰۳-۷۱۶ق) در ذی الحجة ۷۰۴ با صدور یرلیغی خطاب به «باساقان، ملوک، نواب، متصرفان، بیتکچیان و عمال دارالملک تبریز و اردبیل» که به بهانه مطالبات دیوانی، مالکان و زارعان را تحت فشار گذاشته بودند، تذکر داد تا «بعد الیوم به هیچ نوع تعلق نسازند و تعرض نرسانند و مزاحم نشوند» (Hermann, 2004: 73-74). احساس آزادی بعد از مرگ غازان تا آن حد بود که حتی گروهی دیگر از مالکان و کشاورزان املاک وقفی را در اختیار گرفتند و حقوق اوقافی را نمی‌پرداختند و الجایتو ناچار با یرلیغی دیگر در ذی القعدة ۷۰۴ آن‌ها را از این امر نهی کرد و خاطیان را به قاضی سپرد

(Hermann, 2004: 73-74 & 85-87). الجایتو نیز دوست‌دار آبادانی و رونق‌زراعت بود (کاشانی، ۱۳۸۴: ۲۲۵)؛ بنابراین ضمن آنکه در آغاز حکومت، تداوم اصلاحات غازانی را سرلوحه کارهای خود اعلام کرد (وصاف، ۱۳۳۸: ۴۴۹)، در عمل نیز به تداوم اصلاحات وفادار ماند. او که با ساختن چندین شهر در آبادانی کشور کوشا بود، از حمایت کشاورزان نیز غافل نبود (کاشانی، ۱۳۸۴: ۴۸، ۸۲، ۱۳۳، ۱۵۲ و ۲۲۵؛ مستوفی، ۱۳۶۴: ۶۰۶).

رشیدالدین، وزیر غازان‌خان و الجایتو^۱ نیز علاوه بر آنکه در سال ۷۱۰ق با تأسیس ربع رشیدی، حفر نهر و تأمین آب، به ایجاد باغات و مزارع در اطراف آن پرداخت (کاشانی، ۱۳۸۴: ۱۱۶)، کارگزارانش در نواحی مختلف را نیز به تلاش در جهت توسعه و پیشرفت کشاورزی و توجه به امور روستاییان و کشاورزان تشویق کرد (رشیدالدین، ۱۳۶۴: ۱۲-۱۳، ۱۵۷-۱۵۸ و ۱۷۵-۱۸۳). در زمان ایلخان ابوسعید، قتل خواجه رشید در ۷۱۸ق (ر.ک: سمرقندی، ۱۳۷۲: ۶۳-۶۴) تداوم اصلاحات را با مشکل روبه‌رو کرد؛ چنان‌که بلافاصله درازدستی کارگزاران حکومتی به کشاورزان آغاز شد (وصاف، ۱۳۳۸: ۶۳۰-۶۳۴). ابوسعید تا پایان حکومت خود مجبور بود تا هرازگاهی با صدور فرمان و ابلاغیه‌های متوالی و مداوم، این کارگزاران را از تعرض به املاک زراعی منع کند (شیخ‌الحکمایی، ۱۳۸۳: ۱۱۳؛ Herrmann, 2004: 90-92, 97-98, 102-103 & 107-108)؛ ولی هیچ‌گاه این امر مهار نشد و حتی در آخرین ماه‌های حکومتی وی، قدرت به‌دست برخی رؤسای مغولی افتاده بود که گویا خود را فراتر از قانون دانسته، به‌موجب فرمان این رؤسا، درمقابل امور مالی و دیوانی حکومت ایستادگی می‌کردند؛ چنان‌که سلطان طی یرلیغی به تاریخ ۲۰ رجب ۷۳۴ (بیست ماه قبل از مرگ) به آن‌ها هشدار داد (Herrmann, 2004: 111-112). همچنین، عدم مراقبت از بندهای دجله، طغیان آن و سیلابی عظیم در ۷۲۰ق را در پی داشت که در نتیجه آن، «بغداد زیر آب رفت و بسیاری از جاها ویران شد» (رشیدوو، ۱۳۶۸: ۲۴۶). فتنه نازخاتونی نیز در سال ۷۲۳-۷۲۴ق در عراق عجم چنان نتایج زیان‌باری به‌بار آورد که مورخان آن را با حمله غزها به خراسان در قرن ششم مقایسه کرده‌اند (سمرقندی، ۱۳۷۲:

۱. نقش خواجه رشید در این اصلاحات آن‌قدر پررنگ است که برخی اصولاً وی را مبتکر و طراح اصلی این اصلاحات می‌دانند (نک: وصاف، ۱۳۳۸: ۴۳۵؛ غفرانی، ۱۳۸۵: ۱۶۷-۱۸۷؛ رجب‌زاده، ۲۵۳۵: ۸۵-۱۵۲).



۸۹-۹۰). در نتیجه، «رعایا، ملک و اسبابی که به دو و سه هزار دینار می‌ارزید به دو و سه دینار، اگر خریدار می‌یافتند، می‌فروختند» (میرخواند، ۱۳۸۰: ۸/۴۳۵۹).

ظاهراً با انتصاب غیاث‌الدین محمد به وزارت در اواخر ۷۲۷ق، این روال منقطع و با تشویق اهالی خراسان به آبادانی و ازسرگیری زراعت، روند اصلاحات احیا شد (سمرقندی، ۱۳۷۲: ۱۰۱ و ۱۲۴) و از همراهی دیگر کارگزاران دیوانی برخوردار شد (مستوفی بافقی، ۱۳۸۵: ۳/۵۵۸ و ۵۵۶-۵۵۹)؛ اما کشاکش و رقابت امیران مغولی بعد از مرگ ابوسعید در ۷۳۶ق چنان اوضاع را آشفته کرد که از آن باعنوان «فترت» یا «فترات» یاد کرده‌اند (مستوفی، ۱۳۶۲: ۲۷). در این فترات که متشکل از نبردهای متوالی میان امیران مغول است، آسیب‌های فراوان به نظام اقتصادی و به‌ویژه کشاورزی وارد آمد که بخشی از آن را حافظ ابرو با تعبیری همچون «قتل و غارت عام کردند و فروج و دماء و اموال مسلمانان بر خود مباح و حلال شمردند» (حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۲۰۰) منعکس می‌کند. در این میان، کارگزاران حکومتی و درباریان روش «بطلان ادرارات و وظایف اهل استحقاق و مصادرات بر عمال و رعایای بیچاره به جان رسیده» درپیش گرفتند و دست تعرض به املاک موروثی دیگر صاحب‌نفوذان قلمرو ایلخانی دراز کردند (حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۲۰۵). این اوضاع آشفته چنان بود که حتی سلطان سلیمان (حکومت ۷۴۱-۷۴۵ق) با آنکه توسط امیر شیخ حسن چوپانی به قدرت رسیده بود (حافظ ابرو، ۱۳۵۱: ۲۰۸)، ناچار شد طی یرلیغی به تاریخ ۱۸ صفر ۷۴۳ «شیخ حسن چوپانی، باسقاقان، حکام، نواب، متصرفان اردبیل و بکاولان هزاره بکلاتشاه (۴)» را مورد خطاب قرار دهد: «وجه اقطاع خود [...] زیادت از مبلغ سی دینار کی مقرر بوده و احکام بدان ناطق، نطلبند و اگر چیزی زیادت از آن گرفته باشند بازگردانند» (Herrmann, 2004: 111-119). وی یرلیغ دیگری به تاریخ ۲۵ شعبان ۷۴۳ برای منع کارگزاران دولتی از تعرض به املاک زراعی صادر کرد و در آن ضمن محترم دانستن یرلیغ ایلخانان سلف، همه را به رعایت آن یرلیغ‌ها سفارش کرد: «باید هیچ آفریده از نوکران و لشکریان و متصرفان در [...] تصرف نمایند و قلم و قدم به کلی از آنجا کوتاه دارند» (Ibid, 125-126).



۶. پیامدهای اصلاحات غازانی در امور کشاورزی

طبیعی است که اقدامات اصلاحی غازان بسیار بر اوضاع کشاورزی در قلمرو ایلخانی اثر گذاشته باشد؛ اما برخی محققان تصور می‌کنند این اصلاحات گذرا بوده و با مرگ غازان خان به پایان رسیده است (لمبتون، ۱۳۷۲: ۲۰۱؛ اشیولر، ۱۳۷۲: ۳۲۰). آشکار است که اقدامات تشویقی و حمایتی که مستقیماً به اوضاع کشاورزی سامان می‌داد، ناپایدار بوده و بعد از مدتی قطع و ترک شده است؛ ولی ابعاد زیرساختی و بنیادی که فضا را برای فعالیت‌های کشاورزی فراهم می‌کرد، جنبه دائمی‌تر و ثابت‌تر به خود گرفته و جانشینان غازان نیز سعی در تداوم آن داشتند و این امر خود زمینه رونق گرفتن کشاورزی در قلمرو ایلخانی است. اگرچه به سبب رفع حمایت‌های جانبی و تشویقی، عملاً سطح کشاورزی از حد دوران غازان تنزل کرد، در مقایسه با دوران قبل از غازان وضعیت بهتری را نشان می‌دهد. بنابراین، پیامدهای اصلاحات را در چندین محور باید ارزیابی کرد.

۶-۱. امنیت اجتماعی

یکی از مهم‌ترین شرایط ضروری جهت بهبود، ترقی، تقویت و رشد کشاورزی، وجود امنیت است. بدین معنی که کشاورز برای آنکه به خوبی و راحتی بتواند در امور کشاورزی فعالیت و سرمایه‌گذاری کند، نیازمند به آن است که در فضایی امن، به این قضیه پردازد تا بتواند در وقت ضرورت، مراقبت‌های ویژه را از کشت خود به عمل آورد. چنانکه گفته شد در عهد ایلخانان نامسلمان، احساس امنیت به طور کامل از میان رفته و اوضاع کشاورزی به شدت از رونق افتاده بود و به گفته خواجه رشید اندک کشاورزی موجود در جامعه ایران در آستانه حاکمیت غازان را «جز بر برکتی که حق تعالی کرامت فرموده و بندگان را از رزق محروم نگردانیده، حمل نمی‌توان کرد» (رشیدالدین، ۱۳۶۷: ۲/۱۰۴۷). ولی در نتیجه اصلاحات، فضایی به وجود آمد که کشاورزان در سایه آن می‌توانستند به کار خود ادامه دهند (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۲۶۸). فرامینی که غازان در خصوص شیوه برخورد کارگزاران با مردم وضع و صادر کرد، به عنوان سرمشق و الگویی اداری مغولان در ادامه حکومت ایلخانان درآمد و بعد از وی نیز دو ایلخان بعدی یعنی الجایتو و ابوسعید، سعی کردند که



این فضای امن را نگه‌دارند. به گونه‌ای که در سایه انضباط اداری مغولان که در این زمان از ترکیب یاسا و قوانین مدنی - اسلامی حاصل شده بود، امنیت اجتماعی جالب توجهی ایجاد شد که برخی از مورخان آن را ستوده‌اند (آملی، ۱۳۱۳: ۱۲۲).

۶-۲. کشت محصولات جدید

یکی دیگر از نتایج اصلاحات غازان، کشت محصولات جدید بود؛ چون ایلخان فرمان داده بود که از سایر ممالک بذر انواع درختان میوه‌دار، ریاحین و حبوبات را به تبریز آورند و نهال و شاخه‌هایشان را پیوند زنند و به پرورش آن‌ها پردازند. وی ایلچسانی نیز به ممالک هند و چین فرستاد تا تخم محصولاتی را که مخصوص این ممالک بود، به تبریز آورند و در آنجا بکارند. رشیدالدین از نتایج مثبت این اقدام غازان در باروری محصولات کشاورزی سخن می‌گوید: «این زمان مجموع آن‌ها در تبریز بادید آمده، روزبه‌روز درمی‌رسد و زیادت از آنکه در شرح گنجده» (رشیدالدین، ۱۳۶۷: ۱۳۶۶/۲). در نتیجه مساعی غازان‌خان و وزیر نام‌دارش خواجه رشید، علاوه بر تشویق کشاورزان به کاشت گونه‌های گیاهی شناخته‌شده، تلاش وسیعی برای آشنا کردن آن‌ها با انواع گیاهی مناطق دیگر از جمله هند، چین و اروپا و ترویج کشت آن‌ها در میان کشاورزان قلمرو ایلخانی آغاز شد که برخی از این تلاش‌ها در کتاب *الاحیاء و الآثار* خواجه رشیدالدین انعکاس یافته است.^۱

۱. تا آنجا که که دانسته است در میان آثار متعدد خواجه رشیدالدین فضل‌الله کتابی با نام *اخبار و آثار* وجود داشته؛ ولی در متن وقف‌نامه رشیدی (۱۳۵۰: ۲۳۷) در فهرست آثار خود به *آثار و احیا* اشاره کرده که به نظر می‌رسد هر دو یکی باشند (وقف‌نامه رشیدی، ۱۳۵۰: سی و شش). از طرف دیگر، عبدالغفار نجم‌الدوله اصفهانی در سال ۱۳۲۲ق نسخه کتابی را یافت و در ۱۳۲۳ق به صورت چاپ سنگی منتشر کرد که مؤلف آن را «شخصی آگاه و عالم و سیاحی در عهد غازان‌خان حدود هفتصد هجری» معرفی کرده؛ اما مطالعه متن کتاب نشان می‌دهد که در آن با صفت «انارالله برهانه» از غازان یاد می‌کند (علم فلاح، ۱۳۲۳: ۶۱) که نشانه آن است در عهد الجایتو نوشته شده و بارها از حاصل تجربیات خود درباره آزمایش کشت گیاهان جدید در تبریز و سلطانیه خبر داده (همان، ۷، ۹، ۱۱، ۱۰، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۲۲، ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۴۲، ۴۳، ۵۹، ۷۳، ۸۸، ۹۱، ۹۳، ۹۴ و ۱۱۳) و در عین حال یک بار از همراه بودن خود در کنار غازان برای کاشت برنج هندی در تبریز خبر داده است (همان، ۸۶) و علاوه بر آن در متن، نام کتاب را *آثار و اخبار* ذکر کرده است (همان، ۷). همچنین، برخی اشارات در وقف‌نامه همچون تأکید بر انتقال و کاشت گیاهی که مربوط به منطقه نیست، کاشت نارنج و ترنج در تبریز، نحوه حفظ غلات از آفت (رشیدالدین، ۱۳۵۰: ۱۵، ۱۶۳-۱۶۴ و ۲۱۳) دیده می‌شود که مشابهت عجیبی با مندرجات علم فلاح دارد. بر این اساس می‌توان آن کتاب را



بر این اساس، خواجه رشید در طول دوران وزارت خود، آزمایش‌هایی موفق برای کاشت انجیر، عناب، ذرت، کتان، نیل، نارنج، ترنج، زیتون، رونیاس، زعفران، کاهو بغدادی، گل زنبق، درخت چنار و جز آن در هر دو پایتخت ایلخانی یعنی تبریز و سلطانیه انجام داد (علم فلاح، ۱۳۲۳: ۷، ۲۸، ۳۵، ۳۷، ۴۳، ۴۶، ۸۸، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۱۰۶ و ۱۱۳؛ رشیدالدین، ۱۳۵۰: ۲۱۳). همچنین، به دستور غازان، کاشت نوعی برنج هندی در تبریز آغاز شد که آزمایش آن موفق نبود و ثمر نداد (همان، ۸۶). در مکاتبات رشیدی نیز از انواع محصولات کشاورزی اعم از میوه‌ها، سبزیجات و مرکباتی که در این دوره پرورش یافتند، سخن به میان آمده است (رشیدالدین، ۱۳۶۴: ۱۹۸-۲۰۷).

۳-۶. رونق کشاورزی و افزایش قیمت زمین زراعی

در نتیجه اصلاحات، کشاورزان از تعدی محصلان مالیاتی رهایی یافتند. کشاورزان فراری به اراضی خویش بازگشتند و با آسودگی خاطر بیشتری به کار زراعت مشغول شدند و اراضی بایر را احیا کردند (رشیدالدین، ۱۳۶۷: ۲/۱۰۳۳). شاید راز موفقیت اصلاحات این باشد که «در عهد مبارک او به واسطه عدل شاملش هزاران هزار آدمی به مشارکت ایشان به عمارت مشغول‌اند و آنچه جهت خود می‌کنند، صد چندان باشد» (همان، ۹۹۴). این بدان معناست که او با ایجاد همسانی مذهبی میان مغولان و مردم، زمینه‌ای فراهم آورد که تلاش برای ترمیم ویرانی‌ها به یک خواسته عمومی (نه فقط خواسته ایلخان) مبدل شود و طبیعی است که هر کس برای خود بیشتر تلاش می‌کند تا برای حاکم. پس از چنین روندی، آبادانی به حدی رسید که «هر خانه و باغ که پیش ازین به صد دینار بود این زمان به هزار دینار» رسید (همان، ۹۹۵ و ۱۰۳۳). این آمار حتی اگر مبالغه هم باشد، گویای رونق کشاورزی و افزایش قیمت زمین زراعی در کشور است.

علاقه‌مندی به امور زراعی و استقبال از روش‌های مناسب کشاورزی به آن حد رسید که در روستاهای یزد و اصفهان تولید و فروش کودهای دامی و حیوانی رونق گرفته و به

بخشی از کتاب *اخبار و آثار یا آثار و احیا* خواجه رشید فرض کرد؛ ولی چون در ارجاع به منابع، معیار مشخصات کتاب‌شناختی مندرج در چاپ است، به همان عنوان علم فلاح ارجاع داده شد.

مشغله اقتصادی تبدیل شده بود (علم فلاح، ۱۳۲۳: ۷۵-۷۶). بنابراین، فضای موجود به احداث قنوات و چاه‌های متعدد و متعاقب آن ایجاد مزارع جدید کمک کرد که با داوری براساس اسامی قنات‌ها و مزارعی که در جامع‌الخیرات (یزدی، ۱۳۴۰: ۸۱-۸۳، ۸۶-۸۹ و ۹۹-۱۰۰) و همچنین وقف‌نامه ربع رشیدی (رشیدالدین، ۱۳۵۰: ۴۴-۱۱۶ و ۲۰۴-۲۱۵) می‌توان به گستردگی و تعدد این قنات‌ها و مزارع در اطراف یزد، تبریز، اصفهان و تاحدودی شیراز، کازرون و قم در زمان حکومت الجایتو و ابوسعید پی برد و بر آن قیاس تصور کرد که در نقاط دیگر هم این روند مزرعه‌سازی وجود داشته است.

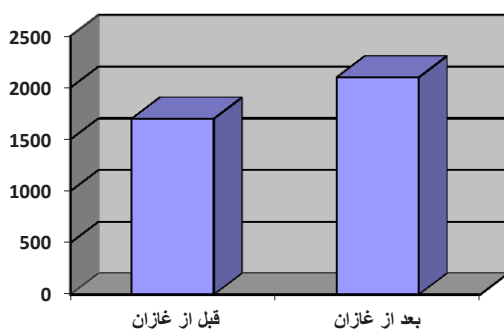
۶-۴. افزایش محصولات

با توجه به آنکه بهبود کشاورزی به خواسته عمومی مردم مبدل شده و رغبت عمومی به خرید زمین‌های زراعی فزونی گرفته بود، طبیعی است که میزان محصولات کشاورزی در قلمرو ایلخانی نیز افزایش داشته باشد. به گفته رشیدالدین: «این زمان در تمامت ممالک به عمارت آن مشغول‌اند و روزبه‌روز در زیادت است و بعضی مردم بدان مستظهر و دیوان خالصات عظیم با رونق و هر سال محصول آن زیادت می‌شود» (رشیدالدین، ۱۳۶۷: ۲/ ۱۱۰۸). واگذاری اراضی اقطاعی اگرچه در ابتدا به سبب نیاز لشکریان و در پی ضرورت‌های نظامی انجام گرفت، توسعه و پیش‌رفت کشاورزی را نیز در پی داشت (لمبتون، ۱۳۷۲: ۱۹۴). بنابراین، با تدابیر ایلخانان، تمام ممالک به عمارت و آبادانی مشغول شد و مقدار محصول افزایش یافت.

از مقدار افزایش محصولات اطلاعی در دست نیست؛ اما همین قدر می‌دانیم که در اواخر عهد الجایتو، برخی مناطق ایران محصولات کشاورزی خود را به دیگر نقاط صادر می‌کردند؛ چنان‌که از اصفهان و ابهر عرق بیدمشک و از فارس گلاب به خارج از کشور صادر می‌شد (علم فلاح، ۱۳۲۳: ۴۰-۴۱). این توفیق حتی برای محصولاتی که کشت آن‌ها تازه آغاز شده بود، نیز به چشم می‌خورد. باینکه نیل همیشه از هند وارد می‌شد، با ترویج کشت نیل در تبریز، چنان شد که در اواخر عهد الجایتو، ایران از وارد کردن نیل از

هندوستان بی‌نیاز شده بود (همان، ۹۳). همچنین، پرورش روناس در تبریز به جایی رسید که مازاد آن به هندوستان صادر می‌شد (همان، ۹۴).

از میزان محصولات به‌دست‌آمده در این دوره داده‌های آماری کافی نداریم، فقط حمدالله مستوفی در شرح مالیات قلمرو ایلخانی، مالیات آن را در آستانه حاکمیت غازان ۱۷۰۰ تومان می‌داند که بعد از اصلاحات غازان به بیش از ۲۱۰۰ تومان تومان رسیده است (مستوفی، ۱۳۶۲: ۲۷). این آمار افزایش ۲۳/۵ درصدی را نشان می‌دهد که گویای تأثیر عمیق اصلاحات غازان بر میزان محصولات کشاورزی در طول مدت کوتاه حکومت وی است. اگرچه حمدالله مستوفی در ادامه اشاره می‌کند که ناامنی‌های اواخر عهد ایلخانان باعث کاهش مجدد مقدار محصول شده، آماری که عبدالله مازندرانی (۱۳۳۱: ۱۵۳-۱۶۳) درباره میزان مالیات سال ۷۵۰ق ارائه کرده، میزان مالیات را ۲۱۶۷ تومان نشان می‌دهد که با عهد غازان تقریباً برابر می‌نماید. البته، تداوم استفاده از تقویم خانی تا حدود یک و نیم قرن بعد نشان از پای‌داری نسبی اقدامات غازان دارد (ابن‌شهاب، ۱۹۸۷: ۴۵-۴۶ و ۵۷).



از نوع محصولات کشاورزی این دوره نیز اطلاع دقیقی در دست نیست؛ اما با داوری بر مبنای گفته‌های رشیدالدین می‌توان استنباط کرد که همه محصولات سنتی و معمول هر منطقه و همچنین محصولات جدیدی که توسط دربار به ایران آورده شده بودند، پرورش می‌یافتند؛ ولی در این میان برخی مناطق به پرورش برخی محصولات شهرت بیشتری داشتند؛ چنان‌که پرورش برنج در گیلان، مازندران و استرآباد، انگور در بسیاری از مناطق



عراق عجم و آذربایجان، پیاز در طارم، ذرت در اصفهان و کاشان، پسته در اطراف سمنان، بنفشه در شوشتر و گیلان، زیره در کرمان، زعفران در قهستان، قم، همدان و نهاوند، روناس در ناین و یزد، پیاز در طارم، بزرکتان در بغداد و حله، مرکبات در بغداد، شوشتر، شبانکاره و مازندران، جو بی پوست در قم و شروان، نخود در قزوین، توت در یزد و اصفهان، عناب در گرگان، زرشک در کاشان، نیشکر در شوشتر، بغداد و مازندران، درخت هندی در مازندران، و سیب در اصفهان شهرت خاصی دارند (علم فلاحه، ۱۳۲۳: ۵، ۱۰، ۱۵، ۲۰، ۲۳-۲۴، ۲۸، ۳۱، ۳۳، ۳۶، ۸۱، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۲ و ۱۰۵-۱۱۰).

۵-۶. آبادانی خزانه

خزانه ایلخانی بیش از هر چیز بر مالیات متکی بود و در آن زمان با توجه به غلبه زندگی کشاورزی، این مالیات و درآمد حکومت عموماً مبتنی بر خراج اراضی زراعی بود که از کشاورزان اخذ می شد؛ بنابراین پیش از عهد غازان که کشاورزی رونقی نداشت، میزان خزانه و درآمد نقدی ایلخانان نیز اندک بود و چنان که گفته شد، غازان در اوایل سلطنت خود با خزانه کاملاً خالی روبه رو شده بود (رشیدالدین، ۱۳۶۷: ۲/ ۹۷۸-۹۷۹؛ و صاف، ۱۳۳۸: ۳۲۶)؛ ولی در سایه اصلاحات انجام شده و در پی آن، رونق کشاورزی و ازدیاد محصولات، خزانه وی دوباره مملو از نقدینه شد که به گفته رشیدالدین: «چنان که آب از چشمه جاری باشد، از خزانه پادشاه اسلام زر و جامه روان است و هرگز در هیچ عهدی کسی از پادشاهان متقدم این مقدار زر نقد و جامه که او بخشش فرمود و می فرماید، نداده باشد» (رشیدالدین، ۱۳۶۷: ۲/ ۹۸۳).

۷. نتیجه

از پیامدهای منفی ایلغار مغول به ایران، انحطاط کشاورزی بود؛ چنان که میزان کشاورزی در مقایسه با دوره قبل از حمله مغول بین ۸۰ تا ۹۱ درصد کاهش پیدا کرد. هنگامی که غازان خان بر تخت ایلخانی نشست، اقدامات و اصلاحاتی وسیع و بردامنه را برای احیای وضعیت کشاورزی و بهبود اوضاع کشاورزان و روستاییان انجام داد. غازان نخست به رفع اختلافات فرهنگی و معیشتی میان مغولان و ایرانیان پرداخت و با پذیرش اسلام، اعطای



مالکیت اراضی بایر به مغولان و واگذاری اراضی زراعی به عنوان اقطاع به لشکریان، زمینه یک‌جانشینی مغولان را فراهم کرد. سپس با اصلاحات مالی و اداری از سنگینی بار مالیات‌ها کاست و کارگزاران حکومتی را از تعرض به مردم بازداشت. او همچنین با اقدامات حمایتی و تشویقی نظیر حفر کانال، قنوت و دادن بذر و دام به کشاورزان، زمینه احیا و آبادانی اراضی کشاورزی را فراهم آورد. اگرچه تا زمان قتل خواجه رشیدالدین در ۷۱۸ق، کمابیش این اصلاحات ادامه یافت، بعد از او، این روند منقطع شد و دوباره برخی عوامل مخرب بر کشاورزی و اقتصاد ایلخانی چیرگی یافت. با این حال، اصلاحات غازان و وزیرش، رشیدالدین، تغییر مثبتی در کشاورزی ایجاد کرد و موجب بهبود وضعیت کشاورزان و رونق نسبی کشاورزی در این دوره شد؛ چنان‌که از نتایج مستقیم اصلاحات غازانی می‌توان به ایجاد و تداوم امنیت، رواج کشت محصولات جدید، رونق کشاورزی و افزایش قیمت زمین‌های زراعی، افزایش محصولات کشاورزی و آبادانی خزانه اشاره کرد. از رشد ۲۳/۵ درصدی مالیات در پایان عهد ایلخانی می‌توان میزان رونق کشاورزی بعد از غازان خان را استنباط کرد.

منابع

- آملی، اولیاءالله (۱۳۱۳). *تاریخ رویان*. تصحیح عباس خلیلی. تهران: اقبال.
- ابن‌شهاب، تاج‌الدین حسن (۱۹۸۷). *جامع‌التواریخ حسنی*. به کوشش حسین مدرسی طباطبایی و ایرج افشار. کراچی: مؤسسه تحقیقات علوم آسیای میانه و غربی.
- ابن‌فوطی، کمال‌الدین عبدالرزاق (۱۳۸۱). *الحوادث‌الجماعه*. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- اسفزاری، معین‌الدین محمد زمجی (۱۳۳۸). *روضات الجنات فی اوصاف مدینه الهرات*. تصحیح و تحشیه محمد کاظم امام. تهران: دانشگاه تهران.
- اشپولر، برتولد (۱۳۸۴). *تاریخ مغول در ایران*. ترجمه محمود میرآفتاب. چ ۷. تهران: علمی و فرهنگی.



فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا / ۹۵

- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۶۵). **تاریخ مغول از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری**. چ ۶. تهران: امیر کبیر.
- اللهیاری، فریدون (۱۳۸۳). «تحلیلی بر بازتاب اصلاحات غازانی در روند بازسازی مراکز شهری ایران (۶۹۴-۷۰۳)». **مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان**. ۲د. ش ۳۶ و ۳۷. صص ۳۷-۵۲.
- بارتولد، واسیلی (۱۳۶۶). **تورکستان نامه**. ترجمه کریم کشاورز. تهران: آگاه.
- باوزانی، الساندرو (۱۳۵۹). **ایرانیان (تاریخ ایران با تکیه بر اوضاع اقتصادی و اجتماعی)**. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: روزبهان.
- بناکتی، داودبن محمد (۱۳۷۸). **روضه اولی الالباب فی معرفه التواریخ و الانساب**. به کوشش جعفر شعار. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بهرامی، تقی (۱۳۳۰). **تاریخ کشاورزی ایران**. تهران: دانشگاه تهران.
- بیرشک، احمد (۱۳۶۷). **گاهنامه تطبیقی سه هزار ساله**. تهران: علمی و فرهنگی.
- پطروشفسکی، ایلیا پاولوویچ (۱۳۷۱). «اوضاع اجتماعی ایران در عصر مغول» در **تاریخ ایران کمبریج**. ج ۵. گردآوری جی. آ. بویل. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیر کبیر.
- _____ (۱۳۵۷). **کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول**. ترجمه کریم کشاورز. تهران: نیل.
- تسف، ولادیمیر (۱۳۴۵). **نظام اجتماعی مغول**. ترجمه شیرین بیانی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- جعفری، جعفر بن محمد (۱۳۸۹). **تاریخ یزد**. به کوشش ایرج افشار. تهران: علمی و فرهنگی.
- جوینی، عطاملک (۱۳۷۵). **تاریخ جهانگشای**. تصحیح محمد قزوینی. تهران: دنیای کتاب.
- حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله خوافی (۱۳۵۰). **ذیل جامع التواریخ رشیدی**. تصحیح خانابا بیانی. تهران: انجمن آثار ملی.



- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین (۱۳۳۳). **حبیب‌السیر**. به مقدمه جلال‌الدین همایی. تهران: خیام.
- رجب‌زاده، هاشم (۲۵۳۵). **آیین کشورداری در عهد وزارت رشیدالدین فضل‌الله همدانی**. تهران: توس.
- رشیدالدین فضل‌الله همدانی (۱۳۶۷). **جامع‌التواریخ**. به کوشش بهمن کریمی. تهران: اقبال.
- _____ (۱۳۶۴ق / ۱۹۴۰م). **مکاتبات رشیدی**. تصحیح محمد شفیع. لاهور: کلیه پنجاب.
- _____ (۱۳۵۰). **وقف‌نامه ربع رشیدی**. به کوشش مجتبی مینوی و ایرج افشار. تهران: انجمن آثار ملی.
- رشیدوو، پی‌نن (۱۳۶۸). **سقوط بغداد و حکم‌روایی مغولان در عراق**. ترجمه اسدالله آزاد. مشهد: آستان قدس.
- سمرقندی، عبدالرزاق (۱۳۷۲). **مطلع سعدین و مجمع بحرین**. به اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- سیفی‌هروی، سیف‌بن محمد (۱۳۸۵). **تاریخ‌نامه هرات**. تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: اساطیر.
- شبانکاره‌ای، محمدبن‌علی (۱۳۶۳). **مجمع‌الانساب**. تصحیح میرهاشم محدث. تهران: امیرکبیر.
- شیخ‌الحکمایی، عمادالدین (۱۳۸۳). «بررسی یک پاره سند ایلخانی». **نامه بهارستان**. س ۵، ش ۱ و ۲. دفتر ۹ و ۱۰. صص ۱۱۱-۱۱۸.
- علم فلاح (۱۳۲۳ق). به کوشش عبدالغفار نجم‌الدوله اصفهانی. تهران (چاپ سنگی).
- غفرانی، علی (۱۳۸۵). «رشیدالدین فضل‌الله و اندیشه آبادگری در قلمرو ایلخانان». **مطالعات اسلامی**. ش ۷۱. صص ۱۶۷-۱۹۰.



فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا / ۹۷

- قطبی اهری، ابوبکر (۱۳۷۳ق). **تاریخ شیخ اویس**. به سعی و اهتمام ین فن لون. لاهه، اکسلسیور.
- کاتب یزدی، احمد بن حسین (۱۳۸۶). **تاریخ جدید یزد**. به کوشش ایرج افشار. تهران: امیر کبیر.
- کاشانی، ابوالقاسم (۱۳۸۴). **تاریخ الجایتو**. به اهتمام مهین همبلی. تهران: علمی و فرهنگی.
- لمبتون، ان. کی. اس (۱۳۷۲). **تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران**. ترجمه یعقوب آژند. تهران: نشر نی.
- _____ (۱۳۷۷). **مالک و زارع در ایران**. ترجمه منوچهر امیری. تهران: علمی و فرهنگی.
- مازندرانی، عبدالله بن محمد بن کیا (۱۳۳۱ق/ ۱۹۵۲م). **رساله فلکیه**. تصحیح والتر هیتس. ویسبادن: چاپخانه فرانتس اشتاینر.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۴). **تاریخ گزیده**. تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: امیر کبیر.
- _____ (۱۳۶۲). **نزهة القلوب**. تصحیح گای لسترنج. تهران: دنیای کتاب.
- مستوفی باقعی، محمد مفید (۱۳۸۵). **جامع مفیدی**. به کوشش ایرج افشار. تهران: اساطیر.
- میرخواند، محمد بن خاوند شاه (۱۳۸۰). **روضه الصفا**. تصحیح جمشید کیان فر. تهران: اساطیر.
- نخجوانی، محمد بن هندوشاه (۱۹۶۴). **دستورالکاتب فی تعیین المراتب**. تصحیح عبدالکریم عزیزاده. مسکو: انتشارات دانش.
- نطنزی، معین الدین (۱۳۸۳). **منتخب التواریخ**. به اهتمام پروین استخری. تهران: اساطیر.
- وصاف الحضرة، فضل الله بن عبدالله (۱۳۳۸). **تاریخ وصاف الحضرة**. به اهتمام محمد مهدی اصفهانی. تهران: کتابخانه ابن سینا و جعفری تبریزی.



- هرمان، گوتفريد (۱۳۷۹). «فرمان سلطان حسين جلايى». ترجمه على. **وقف ميراث جاويدان**. س ۸ ش ۲۹. صص ۱۱۵-۱۲۲.
- هروى، قاسم بن يوسف (۱۳۴۶). **ارشاد الزراعه**. تصحيح محمد مشيرى. تهران: دانشگاه تهران.
- يزدى، سيدركن الدين و شمس الدين (۱۳۴۰). «جامع الخيرات (وقف نامه سيد ركن الدين)» در **فرهنگ ايران زمين**. به كوشش محمد تقى دانش پژوه و ايرج افشار. س ۱۳. ش ۹. صص ۶۸-۲۷۷.
- Herrmann, Gotfried (2004). *Persische Urkunden der mongolen zeit*. Text-und Bildit, Wiesbaden: Harrasowitz verelag.

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و پنجم، دوره جدید، شماره ۲۶، پیاپی ۱۱۶، تابستان ۱۳۹۴

بررسی روند تأسیس سازمان بازرسی شاهنشاهی ۱۳۳۷

حسن زندیه^۱
محمدعلی منفرد^۲
مسعود آدینه‌وند^۳

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۱/۲۱

تاریخ تصویب: ۹۳/۱۲/۱۷

چکیده

از ویژگی‌های حکومت پهلوی دوم تعدد و تکثر نهادها و سازمان‌های اطلاعاتی - امنیتی بود و اصولاً این امر جدای از ضرورت وجود چنین سازمان‌هایی برای مملکت‌داری، از ترس و بدگمانی محمدرضا شاه به سیاست‌مردان و نهادهای دولتی مایه می‌گرفت. سازمان بازرسی شاهنشاهی از مهم‌ترین این مکانیسم‌ها بود که در اوایل مهر ۱۳۳۷ تأسیس شد و برای اطلاع شاه از اخبار و روی‌دادهای کشور و وضعیت مناطق مختلف شروع به کار کرد. با

^۱ Zandiyehh@ut.ac.ir ؛...

^۲ monfaredd@gmail.com ؛...

^۳ masoud.adineh66@yahoo.com ؛...

تأسیس این سازمان که یکی از پیامدهای کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و واکنشی به فساد و ناکارآمدی داخلی به‌شمار می‌رفت، وظایف نامحدودی به آن محول شد و ریاست آن نیز به افراد مورد اعتماد رژیم پهلوی (یزدان‌پناه و فردوست) واگذار شد. در این مقاله با استفاده روش تحلیلی و تکیه بر منابع اسنادی و کتاب‌خانه‌ای، به ترسیم وضعیت کشور بعد از کودتا، زمینه‌ها و روند تأسیس سازمان مذکور و اقدامات دولت در این زمینه می‌پردازیم و به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهیم: تأسیس بازرسی شاهنشاهی نتیجه چه شرایطی بود؟ این سازمان چرا به‌وجود آمد؟ براساس دستاوردهای پژوهش، تشکیل این سازمان کوچک در دهه نآرام ۱۳۳۰ به‌رغم اختیارات نامحدود و اقدامات فراوانی که انجام داد، نشانه‌ای دیگر از تمامیت‌خواهی محمدرضاشاه، تلاش برای کنترل همه‌جانبه کشور، و ناکارآمدی و عدم تمرکز نهاد بازرسی در این دوره است.

واژه‌های کلیدی: محمدرضاشاه، کودتای ۲۸ مرداد، سازمان بازرسی شاهنشاهی، فساد اداری.

۱. مقدمه

در حکومت پهلوی مانند هر دوره‌ای، سیاست‌های امنیتی - نظامی و نهاد بازرسی با توجه به کارکردهای آن برای استقرار آرامش، سرکوب مخالفان، اطلاع از امور داخلی و نظارت بر سلامتی نظام اداری همواره وجود داشته است. بعد از مشروطیت تا عصر رضاشاه، دامنه اختیار بازرسی و نظارت بیشتر بر امور مالی وزارت خانه‌ها محدود می‌شد (لوح فشرده حق، قانون مصوب هیئت وزرا در تاریخ ۱۳۰/۱/۱۲۹۴ق) و بازرسی بیشتر وظیفه نهادهای امنیتی همچون نظمی (شهربانی) و پلیس بود. در سلطنت رضاشاه و بعد از آن، چندین اداره



نظارت شکل گرفت؛ از جمله «سازمان تفتیش و بازرسی» برای نظارت بر امور قضایی و مالی ادارات و بازرسی عمل کرد آن‌ها (رحمانیان، ۱۳۹۱: ۲۰۰)، هیئت تفتیشیه مملکتی (۱۳۰۸)، تفتیش کل مملکت (۱۳۱۳)، سازمان بازرسی کل کشور (۱۳۱۵)، بازرسی کل نخست‌وزیری (۱۳۲۱) و سپس سازمان ساواک (۱۳۳۵)، کوک (۱۳۳۶) و... که وظایفشان تا حد زیادی هم‌پوشانی و اشتراک داشت.

حکومت محمدرضا شاه در واقع بعد از کودتای ضد مصدق (۲۸ مرداد ۱۳۳۲) آغاز شد و از این به بعد با توجه به ضعف چندین‌ساله ناشی از اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ و قدرت‌گیری نهادهای دولتی، همواره تلاش می‌کرد که دوره ضعف دهه قبل تکرار نشود. ناآرامی‌ها و پاک‌سازی‌های داخلی بعد از کودتا، روحیه ترس و بدبینی را در او به وجود آورده بود؛ بنابراین این مسئله سبب شد تا برای تثبیت رژیم پهلوی، سیاست‌های امنیتی چندگانه‌ای را در پیش بگیرد. این روند همچنان وجود داشت تا اینکه در اواخر دهه ۱۳۳۰ سازمان بازرسی شاهنشاهی تأسیس شد و شاه آن را مسئول نظارت بر امور فساد و چگونگی کار مقامات حکومتی کرد (گازیوروسکی، ۱۳۷۱: ۳۲۰). بنابراین، او با هدف اطلاع از اوضاع پایتخت و شهرستان‌ها، وجود مرجعی برای رسیدگی به شکایات، نظارت بر کار ادارات، کارمندان و نهادهای چندگانه دولتی و... فرمان شکل‌گیری سازمان را صادر کرد و قدرت و وظایف نامحدودی به آن اختصاص داد.

درباره حکومت پهلوی کتاب‌ها و مقالات فراوانی موجود است؛ ولی بررسی ساختار اداری و بسیاری از جوانب بوروکراسی مورد غفلت واقع شده؛ از جمله علل و زمینه‌های تشکیل سازمان بازرسی شاهنشاهی که تاکنون در پژوهش‌های تاریخی به‌طور مستقل بررسی نشده است. در این زمینه اشارات کتاب‌های خاطرات سیاست‌مردانی همچون فردوست، صمیمی، ثابتی و...، مشاهدان خارجی مانند گراهام^۱، هالیدی^۲ و بیل^۳ و آثار تحقیقاتی جدیدتر از کاتوزیان، آبراهامیان، فوران^۴ و... وجود دارد؛ اما این گزارش‌ها از یک سو محدود، تکراری و گاه مبهم‌اند و ارزش یکسانی ندارند و در استفاده از آن‌ها باید

1. R. Graham
2. Halliday
3. Bill
4. Furan



توجه کرد که نویسندگان در چه شرایطی دست به قلم زده‌اند و از سوی دیگر سال تأسیس سازمان را ۱۳۴۷ معرفی کرده و به علل شکل‌گیری آن در دهه سی اشاره نکرده‌اند. کتاب‌هایی هم که در دوره پهلوی نوشته شده‌اند، همچون *سیری در تاریخ شاهنشاهی* تألیف حسین میرخلف‌زاده، در فصلی به اقدامات مفید سازمان پرداخته و به روند و علل شکل‌گیری بازرسی شاهنشاهی اشاره نکرده‌اند. اسناد فراوانی هم در این زمینه موجود است که هرچند از اعتبار بیشتری برخوردارند، محتوای این منابع بیشتر مربوط به عمل کردن سازمان در دوره بعد از شکل‌گیری آن است و اسناد زیادی درباره روند تأسیس سازمان نام‌برده و چگونگی اتخاذ این سیاست در دست نیست. بنابراین، فقدان پژوهشی مجزا درباره این سازمان انگیزه‌ای شد برای نگارش مقاله حاضر تا با استفاده از منابع یادشده، علل و فرایند شکل‌گیری بازرسی شاهنشاهی در دهه ۱۳۳۰ به‌دقت بررسی شود.

۲. اوضاع داخلی ایران در دهه ۱۳۳۰ با تأکید بر سیاست‌های امنیتی

از مهم‌ترین و حساس‌ترین مقاطع تاریخ معاصر ایران دهه ۱۳۳۰ بود که پس از یک دروه گذار در سلطنت پهلوی شروع شد. آغازگر این دهه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود که می‌توان آن را مرز بین ضعف و قدرت رژیم پهلوی دوم به‌شمار آورد. درباب این روی‌داد بزرگ نظرهای متفاوت و متضادی بیان شده است؛ برخی محققان از جمله آبراهامیان و ذبیح بر نقش عوامل داخلی (اشتباهات دکتر مصدق یا تقویت روزافزون محافظه‌کاران مخالف و...)، کسانی همچون گازیوروسکی^۱ به عناصر خارجی به‌ویژه آمریکا و معدودی از صاحب‌نظران مانند کدی^۲ و کاتوزیان بر اهمیت هر دو عامل تأکید کرده‌اند (فوران، ۱۳۸۸: ۴۳۸). بنابراین، بهتر است گفته شود این کودتا نتیجه عوامل داخلی و خارجی بود.

پهلوی دوم بلافاصله بعد از این حادثه با کشورهای خارجی رابطه برقرار کرد و با افزایش نفوذ آنها، برای سلطه بیشتر بر کشور کوشید. بهترین نماد این تلاش، تأسیس ساواک بود که در نتیجه همکاری‌های اطلاعاتی با این کشورها و به پیش‌نهاد آنها برپا شد. لایحه تصویب‌شده مجلس سنا در بهمن ۱۳۳۵ به کمیسیون دادگستری و از آنجا به مجلس

1. Gasiorowski
2. Keddie



شورای ملی ارائه و در تاریخ ۱۳۳۵/۱۲/۲۳ تصویب شد (مرکز اسناد ملی، ش بازیابی ۹۱/۲۹۳/۲۷۰۱). لزوم شناسایی و حذف مخالفان داخلی (کمونیس‌تها و طرف‌داران جبهه ملی) شاه را بیشتر به غرب نزدیک می‌کرد. دو سازمان خارجی که با ساواک همکاری می‌کردند، سیا و موساد بودند و اگر ساواک می‌خواست «چشم و گوش»^۱ شاه باشد، مغز آن بدون شک آمریکا خواهد بود (فاروقی و لورویه، ۱۳۵۸: ۱۴۳). بنابراین نزدیکی به غرب و یاری آن‌ها، رژیم را بیشتر تحریک می‌کرد که تسلط بیشتری بر جامعه داشته باشد؛ جامعه‌ای که عناصر چپ و گروه‌های وابسته به جبهه ملی و طرف‌دار مصدق نیز در آن قرار داشتند. ذکر این موارد به‌خوبی نشان می‌دهد که فضای امنیتی کشور بعد از کودتا با دهه قبل از آن تفاوت داشت.

محمدرضاشاه بعد از کودتا، قدرت و اقداماتش را از جایی که پدرش در ۱۳۲۰ متوقف کرده بود، ادامه داد (آبراهامیان، ۱۳۸۹ ب: ۲۲۵)؛ بنابراین سعی کرد قدرتی همچون پدرش به‌دست آورد و بر اوضاع داخلی مسلط شود؛ از همین رو یکی از راه‌های تحقق این مهم را توجه به سازمان‌های کنترل‌گر می‌دانست. تغییراتی که در دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی رخ داده بود، به‌سمت ایجاد یک نظام اطلاعاتی پیش رفت که به‌عنوان ابزاری برای تثبیت عمر رژیم مورد استفاده قرار گرفت (فردوست، ۱۳۸۶: ۳۹۳/۱). در واقع، شاه از ۱۳۳۵ به‌بعد می‌خواست بی‌سروصدا و هرچه بیشتر قدرت کشور را در دست خود بگیرد و مداخله گسترده‌تری در سیاست و کارهای مملکت داشته باشد. گرچه تا این زمان ساواک را جای‌گزین سرویس‌های امنیتی - اطلاعاتی قدیمی کرده بود (لاینگ، ۱۳۷۱: ۲۲۱)، او این ارگان را کافی نمی‌دانست و برای نظارت بیشتر و اطلاع از گوشه و کنار کشور، دائماً بر وسعت این قبیل سازمان‌ها می‌افزود و در چنین شرایطی بود که سازمان بازرسی شاهنشاهی را به‌عنوان یکی دیگر از آخرین حلقه‌های زنجیره سازمان‌های نظامی و امنیتی رژیم تأسیس

۱. «چشم و گوش» شاه سازمانی منتسب به داریوش یکم هخامنشی بود می‌باشد. در عصر پهلوی به‌منظور باستان‌گرایی و به تقلید از ایران باستان، سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی را «چشم و گوش» می‌خواندند. در آن زمان نیز، امور و اقدامات ساتراپ‌ها زیر نظر مأموران چشم و گوش شاه قرار داشت و شاه به‌وسیله آن‌ها از ولایات مطلع می‌شد. او با نظارت مالیاتی رعیت را از استثمار ساتراپ‌ها در امان نگه می‌داشت. حفظ این نظارت به یک شبکه منظم نیاز داشت که به‌وسیله چشم و گوش شاه تأمین می‌شد (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۱/ ۱۵۱).



کرد. به وجود آمدن این سازمان البته معلول علل چندگانه‌ای بود که در زیر به اهم آن‌ها اشاره می‌شود.

۳. علل و زمینه‌های تأسیس بازرسی شاهنشاهی

۳-۱. شیوع فساد در بخش‌های مختلف کشور

وجود فساد در شکل‌های مختلف علت مهمی بود که در تأسیس سازمان بازرسی نقش داشت و به اقتضای موضوع، به آن اشاره می‌شود. از مهم‌ترین پدیده‌های عصر محمدرضا شاه به‌ویژه در اواخر دهه ۱۳۳۰، شیوع فساد و سوء استفاده در قسمت‌های مختلف کشور (دربار، سازمان‌ها و ادارات دولتی و حتی بخش خصوصی) بود و مقابله با این معضل دغدغه برخی سیاست‌مردان به‌شمار می‌رفت. فساد اداری به‌ویژه اختلاس و رشوه‌خواری افزایش یافت. بحران اقتصادی- مالی در عصر منوچهر اقبال (این سازمان در عصر او تأسیس شد) روزبه‌روز تشدید می‌شد و وزارت‌خانه‌های اقتصادی عصر اقبال به مرکزی برای سودجویی صاحب‌نفوذان تنزل داده شد (شاهدی، ۱۳۸۹: ۳۸۰). با این حال، او دائماً از حذف فساد در بخش‌های مختلف کشور صحبت می‌کرد. در سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۴۲ افزایش مداوم و آرام قیمت نفت، وام‌های خارجی و رشد دیکتاتوری فساد رسمی را گسترش داد (کاتوزیان، ۱۳۸۲: ۲۴۶). در این شرایط که درآمد کشور زیاد شده بود، بین افراد فرصت‌طلب جهت حفظ منافع خود رقابت افتاد. سوء استفاده و رشوه‌خواری در بین بسیاری از افراد خاندان حکومتی و سیاست‌مردان در مقایسه با قبل افزایش یافت (دادگر، ۱۳۸۲: ۱۴-۱۷). بنابراین، حکومت و نوع سیاست‌گذاری آن در میزان فساد سهم زیادی داشت. نکته دیگر این است که تمام کابینه‌ها در سرلوحه برنامه‌های خود از مبارزه با فساد صحبت می‌کردند (نجاتی، ۱۳۷۷: ۱۴/۲). این مشکل علاوه‌بر دربار، در سطح جامعه و ادارت هم به چشم می‌خورد و گران‌فروشی و فساد مالی فقط در بخش خصوصی رواج نداشت؛ بلکه در فروشگاه‌های دولتی هم وجود داشت و ادعای نخست‌وزیر در مهار تورم از حد سخن و تبلیغ فراتر نمی‌رفت و سودجویان بر اثر اهمال و اغماض دولت مجازات نمی‌شدند (خواندنیها، س ۱۹، ش ۸۰: ۵ و ۱۶). دولت طی اقدامات نمایشی و بی‌ثمر،



دزدهای کلان را آزاد گذاشته بود و خرده پاهای را تعقیب می کرد (همان، س ۲۰، ش ۴۶: ۱۱).

نشانه بارز وجود فساد در کشور لایحه معروف به «از کجا آورده‌ای؟» بود که در مهر ۱۳۳۷ تصویب (لوح مشروح قوانین، قانون مصوب ۲۹ مهر ۱۳۳۷) و از آن به عنوان ابزاری برای حذف این نارسایی‌ها استفاده شد. خود شاه از این بلای مهلک (فساد فراگیر) مطلع بود و همواره در جلسات عمومی، سخن رانی‌ها و در شورای اقتصاد از شیوع فساد و ارتشای ابراز ناراحتی می کرد (الموتی، ۱۳۶۹: ۱۰ / ۵۱)؛ از همین رو در ۲۹ مهر ۱۳۳۷ گفت:

دولت لایحه از کجا آورده‌ای را تقدیم مجلس شورای ملی نمود و برطبق آن کلیه کارمندان باید به موجب سند و مدرک منشأ ثروت خود را بگویند و دولت دارایی کسانی را که نتوانند راه تحصیل آن را ابراز کنند، ضبط خواهد نمود (گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی، ۱۳۵۵: ۲ / ۱۱۸۰).

به موجب این قانون تمام کارمندان باید طی دو ماه فهرست دارایی خود، همسر و فرزندان را اعلام کنند (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۱۹، جلسه ۲۴۰، سه شنبه ۱۴ آذر ۱۳۳۷). او هدف از به وجود آوردن این سازمان را ضمن تلاش برای برکناری افراد فاسد، چنین معرفی کرد: «هدف از تأسیس سازمان این بود که روزی برسد در کشور فساد اصولاً وجود نداشته باشد» (مجموعه تألیفات، نطق‌ها، بیانات و...، ۱۳۵۵: ۲ / ۲۳۱۴).

البته، این قانون پس از مدت کوتاهی فراموش شد و بعدها در یکی از مذاکرات مجلس، پزشکپور از این بی تأثیری پرده برداشت:

بعد از چندی موضوع لایحه از کجا آورده‌ای مطرح شد و این قانون هنگامی مطرح شد که واقعاً ملت و شاهنشاه ایران خواستار انجام یک تحولات اساسی در سازمان‌های اداری بودند، ولی به عقیده من به این کیفیت آن نبود و رخصت دادند که دوباره فتوایسم اداری سازمان‌ها راه خودش را ادامه بدهد (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۲۲، جلسه ۲۹، ص ۲۹).



نکته دیگر این است که در آستانه تأسیس سازمان، حجم زیادی از شکایات در موضوعات مختلف (شکایت از بخش خصوصی و دولتی) به دربار می‌رسید و او برای رسیدگی به این شکایات و تظلم‌خواهی‌ها باید اقدام می‌کرد. عرایضی همچون شکایت محمدعلی مؤمنی از یزد درباره طلب خود از ورثه مرحوم اردکانی (مرکز اسناد ملی ایران، ش بازیابی ۱۲/۱/۱۹۸۲۶، ش سند ۲۹۳/۱۲۲۵۷)، نامه فردی به سازمان در ذکر گرفتاری‌های مردم دامغان (همان، ش بازیابی ۱۲/۱/۵۱۲۷۸، ش سند ۲۹۳/۵۹۰۴۵) و موارد زیادی از این قبیل عرایض نشان می‌دهد مردم امیدوار بودند دولت و حکومت آن‌ها به خواسته‌هایشان توجه کند. سخن‌گوی دربار در گفت‌وگو با خبرنگار روزنامه کیهان اظهار کرد:

امروز کشور ما بیست میلیون نفر جمعیت دارد و در این بین عده‌ای هستند که در اثر عدم توجه کارمندان، نسبت به حق آن‌ها تجاوز شده است و یا مورد ظلم واقع شده‌اند [...] این سازمان برای رسیدگی به شکایات مردم کشور ایجاد شده است (روزنامه کیهان، ش ۲۵۹۶،۳۰ مهر ۱۳۳۷: ۱-۲).

بنابراین، نارسایی‌های اداری و کارشکنی بسیاری از سیاست‌مردان زمینه را برای تأسیس بازرسی شاهنشاهی فراهم کرد و پهلوی دوم برای غلبه بر این مشکلات تصمیم گرفت سازمانی زیر نظر خود تأسیس کند. به محض تشکیل آن، سازمان ضمن تنظیم فهرست ادارات تابعه دولت، با مسئولان درباره اسامی مدیران و معاونان آن‌ها مکاتباتی انجام داد (مرکز اسناد ملی ایران، ش سند ۳۸۰/۱۳۹۲). از این‌رو سازمان یادشده از یک منظر، واکنشی از بالا برای اصلاح ساختار اداری و اجتماعی و مبارزه با فساد و ناکارآمدی به‌شمار می‌رفت و اینکه با رسیدگی به شکایات مردم، نارضایتی آن‌ها را برطرف کند.

۲-۳. محمدرضا شاه و تأسیس سازمان بازرسی شاهنشاهی

یکی دیگر از عللی که در تأسیس سازمان بازرسی نقش مهمی داشت، نظر مثبت شاه و موافقت او با این طرح بود و اینکه می‌خواست به سرعت چنین سازمانی را به وجود آورد. او به‌عنوان شخص اول مملکت از مشکلات جامعه آگاه و معتقد بود:



فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا / ۱۰۷

در کشورهای مختلف علاوه بر تشکیلات منظم و مطمئن قضایی و دادگستری که دارند، تشکیلات جدیدی به وجود آمده که مأمور رسیدگی به شکایات مردم از ادارات دولتی و ارائه شکایاتی است که احیاناً در جاهای دیگر به طول می‌انجامد. هدف از تأسیس سازمان بازرسی تسریع در رسیدگی به شکایات مردم است، اگرچه این امر هیچ مسئولیتی از دادگستری را سلب نمی‌کند، بلکه دستگاه قضایی کشور برحسب قانون روزبه‌روز وظایفش مهم‌تر می‌شود (مجموعه تألیفات و ...، ۱۳۵۵: ۵ / ۴۶۰۲).

واقعیت این است که شاه از تمرکز قدرت در دست یک نهاد یا شخص نگران بود و برای نظارت بر نهادهای متعدد و قسمت‌های مختلف کشور، به‌ویژه در ارتش و ادارات، فرمان تأسیس بازرسی شاهنشاهی را صادر کرد و تشکیل سازمان را راه نزدیکی برای نظارت کوتاه‌مدت بر آن‌ها می‌دانست. از سویی، او به وزارت‌خانه‌ها در عرضه اطلاعات صحیح و دقیق در مورد اقتصاد و امور زیربنایی مملکت اعتماد نداشت و برای بررسی علل شکست برنامه‌های توسعه، سازمان مذکور را تشکیل داد (گراهام، ۱۳۵۸: ۱۷۵) تا از این راه مکانیسمی برای بازرسی و مرجعی برای خبرگیری صحیح به‌وجود آورد. همچنین، اگرچه تا قبل از تشکیل این سازمان، بازرسی و نظارت وجود داشت، شاه می‌خواست این سازمان مستقیماً زیر نظر او انجام‌وظیفه کند و بازرسی منظم‌تر شود. او در مراسم سلام نوروزی سال ۱۳۳۸ ابراز کرد:

باید به کلیه کارمندان و مسئولین امور دربار تذکر دهم که لازم است بیش از پیش در انجام کارهای خود کوشا باشند؛ چراکه وظایف دربار و سلطنت در کشور ما روزبه‌روز سنگین‌تر می‌شود و سازمان‌های جدیدی به دربار شاهنشاهی اضافه شده که هر کدام می‌تواند در وضع کشور مؤثر باشد (مجموعه تألیفات، نطق‌ها، بیانات و ...، ۱۳۵۵: ۲ / ۲۰۷۳ - ۷۴).

بنابراین، شاه نیز از مشکلات کشور آگاهی داشت و یکی از علل اصلی تأسیس بازرسی شاهنشاهی نیز همین مسئله بود. اوضاع بحرانی کشور به‌ویژه در اواخر دهه ۱۳۳۰ شاه را به



شدت ترسانده بود و در واقع، او برای از بین بردن مخالفت‌ها و جلوگیری از اعتراضات مردم، دست به چنین اقدامی زد.

۳-۳. کودتای ژنرال ولی‌اله قره‌نی

از دیگر زمینه‌ها و علل کوتاه‌مدت تأسیس بازرسی شاهنشاهی، کودتای یکی از نظامیان عالی‌رتبه بود. این حادثه یک سال پس از تأسیس ساواک اتفاق افتاد و بعد از کودتای ۲۸ مرداد، اولین طرح سیاست‌مردان بر ضد پهلوی دوم بود. در دومین سال دولت اقبال (۱۳۳۶)، سرلشکر قره‌نی، رئیس رکن دوم ارتش، در صدد انجام کودتایی ضد شاه برآمد. هدف او این بود که با سرنگونی اقبال (که عاقبت باعث استعفای او نیز شد) دولت ملی و اصلاح طلب بر سر کار آورد و شاه را به یک مقام تشریفاتی و غیرمسئول در چارچوب قانون اساسی تبدیل کند (راسخی لنگرودی، ۱۳۸۹: ۱۷۳-۱۷۴). البته، دربارهٔ انگیزه‌های او از اقدام به چنین کاری، نظرها متفاوت است. این حادثه نشان داد که شاه حتی از سوی کسانی که به وفاداری مشهور بودند نیز تهدید می‌شود.

آمریکا نیز ظاهراً در کودتای قره‌نی نقش داشته است. قره‌نی به وسیلهٔ تمدن‌الملک سجادی به راجر استیونس^۱، سفیر انگلیس، خبر داد قصد کودتا دارد و آمریکایی‌ها با او موافق‌اند و خواستار کمک بریتانیا شد؛ ولی سجادی مخالفت انگلیس با این طرح را به اطلاع او رساند. قره‌نی از اواخر سال ۱۳۳۵ فعالیت‌های خود را علیه رژیم آغاز کرد و کلنل یاتسوویچ^۲، رئیس شبکهٔ سیا، نیز از فعالیت‌های او آگاه بود (فردوست، ۱۳۸۶: ۴۸۰-۴۸۱). اگر این گزارش صحت داشته باشد، باید گفت آمریکا گرچه در قدرت‌گیری مجدد شاه سهیم بود و یک پایهٔ کودتای ضدمصدق به‌شمار می‌رفت، هنوز به‌طور کامل حامی او نبود و با نارضایتی از حضور دیگر کشورها و نگرانی از اقدامات جنبش چپ، انتقاداتی از او کرده و چه‌بسا در کودتای قره‌نی نیز با وی همکاری کرده بود. در این زمان، کودتایی با این هدف (سرنگونی پادشاه) در عراق از سوی عبدالکریم قاسم به‌وقوع پیوست که ترس شاه را بیشتر کرد. فردوست اشاره کرده است:

1. Roger Stevens
2. Yatsvvyeh

آمریکا در این ماجرا نقش داشت؛ ولی نه سفارت، بلکه ایستگاه سیا در آتن در جریان بود و واسطه قره‌نی با آنجا فردی به نام اسفندیار بزرگمهر بود. با کشف ماجرا قره‌نی دستگیر شد، ولی با فشار آمریکا، شاه برخورد شدیدی نکرد و او به سه سال حبس محکوم، ولی بعد از یک سال با وساطت من [فردوست] آزاد شد (فردوست، ۱۳۸۶: ۳۳۰-۳۳۱).

به هر حال، گرچه این نقشه به سرعت کشف و قره‌نی هم دست‌گیر شد، با این حادثه محمدرضا شاه بیشتر به فساد، ناامنی و لزوم مبارزه با این مشکلات پی برد. علت آن هرچه بود، شاه بلافاصله بازرسی شاهنشاهی را به دنبال کودتای نافرجام قره‌نی «برای نظارت بر نیروهای نظامی و انتظامی و جلوگیری از نطفه‌بندی توطئه‌های دیگر» (هلیدی، ۱۳۵۸: ۸۵)، تأسیس کرد. بنابراین، ترس شاه از آن و احتمال بروز چنین حرکتی از سوی افراد به‌ویژه نظامیان، اهمیت کنترل بیشتر بر جامعه را برای او روشن‌تر کرد و او با تأسیس این سازمان وابسته به خود، در صدد پیدا کردن راهی برای نظارت بر جامعه و اطلاع آسان و سریع از جنبه‌های مختلف حکومت به‌ویژه در پایتخت بود؛ شاید به همین دلیل بود که بازرسی شاهنشاهی در شهرستان‌ها شعبه‌ای نداشت و فقط با ارسال هیئت‌هایی از وضعیت آن‌ها آگاه می‌شد.

۳-۴. گسترش دامنه تشکیلات اداری و لزوم نظارت بر آن‌ها

از دیگر زمینه‌ها و علل شکل‌گیری سازمان بازرسی شاهنشاهی این بود که در آن زمان تعداد ادارات کشور، سازمان‌های اطلاعاتی و تشکیلات حکومتی وسعت یافته بود. بعد از کودتا، نهادهای مدرنی در بدنه دولت پدید آمدند و دیگر توسعه ساختار اداری با شیوه پاترمونیالی و سنتی ممکن نبود (توفیق، ۱۳۸۵: ۱۱۰-۱۱۱). در حالی که این توسعه در حکومت‌های قبلی وجود نداشت و با توجه به ویژگی‌ها و شرایط جامعه ایران در دهه سی، برای شخص شاه به‌عنوان رئیس مملکت روشن شده بود که اگر قرار باشد نظام بوروکراسی در جهت سلامتی ادارات و تداوم حکومت عمل کند، باید از نحوه کار ادارات مطلع باشد و او برای کنترل و نظارت بر نخبگان (سیاست‌مردان، روشن‌فکران، مدیران

و... بازرسی شاهنشاهی را تأسیس کرد (آبراهامیان، ۱۳۸۹ ب: ۲۳۰). همچنین، اگرچه چندین مرجع وجود داشت که وظیفه بازرسی و نظارت را به شکل‌های مختلف انجام می‌داد (همچون بازرسی کل کشور و ساواک، رکن ۲ و...)، شاه می‌خواست نهادی این وظیفه را برعهده گیرد که فراتر از این‌ها عمل کرده، به آسانی بر هر اداره و سازمان و صاحب‌منصبی نظارت کند.

بازرسی شاهنشاهی سازمانی وابسته به دربار بود و مبنای قانونی نداشت و طبق امیال شاه عمل می‌کرد. او به سرویس‌های رسمی خود اعتماد نداشت و می‌خواست ساواک را نیز تحت نظر بگیرد؛ پس یک سوپر ساواک تأسیس کرد (امیرعلایی، ۱۳۶۱: ۴۱۱)؛ بنابراین مسئله نظارت بر کار دیگر ارکان جامعه هم بر شکل‌گیری بازرسی شاهنشاهی تأثیر زیادی داشت. رابرت گراهام این سازمان را جزو یکی از سازمان‌های خلاف قانون اساسی معرفی کرده که بدون نظر نمایندگان مجلس تشکیل شده است (گراهام، ۱۳۵۸: ۱۷۳)؛ بنابراین در تأسیس این سازمان نماینده و فرد خاصی دخالت نداشت و صرفاً با فرمان شاه به وجود آمد. ولی در دور دوم قانون آن به تصویب رسید که در زیر اشاره می‌شود. بنابراین، نه به‌عنوان یک سازمان وابسته درباری، بلکه به‌عنوان سازمانی دولتی برپایه قانون شناخته می‌شد.

لزوم نظارت بر قسمت‌های اداری و تلاش برای تضمین سلامتی نظام بوروکراسی رو به گسترش، بدون شک در تأسیس بازرسی شاهنشاهی نقش داشت. فصل ششم اساس‌نامه بازرسی شاهنشاهی آن را سازمانی ناظر بر امور فساد، رسیدگی به شکایات مردم از ادارات و سیاست‌مردان، چگونگی کار مقامات حکومتی و همکاری با سازمان معرفی کرد (اساس‌نامه و آیین‌نامه...، ماده ششم). بنابراین، بازرسی شاهنشاهی از یک منظر، تلاش برای کنترل قسمت‌های مختلف کشور و ادارات متعدد بود.

۴. کشورهای خارجی و تأسیس بازرسی شاهنشاهی

بعد از کودتای ضد‌مصدق، روابط با غرب دوباره برقرار و حتی بیش از قبل شد. این بار آمریکا به صحنه آمد. گرچه اندکی قبل از دهه سی، جانشین بریتانیا در ایران شده بود (نجاتی، ۱۳۷۷: ۵۱۶/۱)، با انجام کودتا روابط وارد عرصه سیاسی شد. پس از آنکه

دالس^۱، وزیر امور خارجه آمریکا، پشتیبانی خود را از نظریات ایدن^۲، وزیر امور خارجه انگلستان، برای توجه به ایران اعلام کرد، مذاکرات ایران و انگلیس به سرعت پیش رفت و در ۱۴ آذر ۱۳۳۲ بیانیه‌ای رسمی در لندن و تهران، خبر تجدید روابط را انتشار داد (افراسیابی، ۱۳۶۴: ۲۲). بنابراین، آمریکا و انگلیس بیش از پیش در امور داخلی ایران به‌ویژه در امور اقتصادی و نظامی مداخله کردند.

یک جنبه مهم روابط در زمینه امور و مسائل مربوط به سازمان‌ها و نهادها اطلاعاتی و خبرگیری بود و مهم‌ترین علامت آن شکل‌گیری ساواک به‌شمار می‌رفت که الگو و نقشه آن از غرب وارد کشور شد. با این حال، در مورد نقش مستقیم عوامل خارجی در تأسیس سازمان بازرسی شاهنشاهی در منابع سخنی گفته نشده است. احتمال می‌رود به سبب ارتباطات نزدیک و الگوپذیری ایران از غرب، آن‌ها در این مورد نیز، همچون تأسیس ساواک، اثرگذار باشند؛ ولی سند و مدرکی دال بر نقش آن‌ها در تأسیس بازرسی شاهنشاهی یا پیش‌نهاد برپایی چنین سازمانی به شاه - با وجود جست‌وجوی اسناد و منابع موجود - تاکنون به دست نیامده است؛ بنابراین در این زمینه نمی‌توان با قطعیت سخن گفت؛ گرچه اصولاً پدیده دیوان‌سالاری مدرن محصول دنیای غرب است.

در خور ذکر است در حوادثی همچون کودتای قره‌نی، آمریکایی‌ها نقش داشته‌اند و به سبب رقابت با انگلیس، طرح دیکتاتوری نظامی او را در سر می‌پروراندند (فردوست، ۱۳۸۶: ۱ / ۵۳۰). بعد از کودتای ۲۸ مرداد، شاه بیشتر کوشید تا اعتماد آمریکایی‌ها را به خود جلب کند؛ زیرا به آن‌ها نیاز داشت؛ بنابراین لزوم مقابله با این ناآرامی‌ها که کشورهای خارجی گاه در آن دست داشتند، انگیزه شاه را در تأسیس بازرسی شاهنشاهی دوچندان کرد. محمدرضا شاه اذعان می‌کند:

می‌توان این سازمان را به سازمان سوئدی رسیدگی به شکایات (ombudsman) تشبیه کرد. جمعی از افراد پاک‌دامن که مستقیماً به من جواب گو بودند به سراسر کشور سفر می‌کردند و مراقب بودند تا به مشکلات و نارسایی‌ها پی‌برند. همه ایرانیان می‌توانند به بازرسان مراجعه کنند و بی‌عدالتی یا تأخیر در تحقق پروژه‌ای

1. Dulles
2. Eden

ملی یا محلی و یا بی‌نظمی در کاربرد مالیه عمومی را به آن‌ها گزارش دهد
(پهلوی، ۱۳۷۱: ۲۲۹).

این سخن نشانه اطلاع شاه از چنین سازمانی در خارج از ایران است که در این زمان او می‌خواست سازمانی مشابه آن را در کشور تأسیس کند؛ گرچه شواهدی از این تأثیرپذیری (الگوگیری از سازمان سوئدی) در دست نیست.

۵. تأسیس سازمان بازرسی شاهنشاهی

با توجه به این علل و زمینه‌ها و در نتیجه، شرایطی که در سال‌های بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بر کشور حاکم شده بود، شاه در اواسط سال ۱۳۳۷ (در کابینه منوچهر اقبال) فرمان تشکیل سازمان را با این مضمون صادر کرد:

به‌منظور رسیدگی به شکایات مردم از ادارات و دوائر و مأمورین دولتی اعم از کشوری و لشکری و قضایی و همچنین شهرداری‌ها و بنگاه‌های عمومی که تمام یا قسمتی از سرمایه آن‌ها متعلق به دولت است، لازم می‌دانیم سازمانی به‌نام سازمان بازرسی شاهنشاهی تشکیل شود تا به عرایض و شکایاتی که به ما می‌رسد در اسرع اوقات رسیدگی و نتیجه را از نظر ما بگذرانند (فرمان همایونی مندرج در اساس‌نامه و آیین‌نامه سازمان بازرسی شاهنشاهی، مهر ۱۳۳۷).

قبل از توضیح درباره چگونگی تأسیس سازمان، باید گفت این سازمان دو بار تأسیس شد و از ابتدا تا انقلاب ۱۳۵۷ دو مرحله را پشت سر گذاشت: مرحله اول از مهر ۱۳۳۷ تا زمان نخست‌وزیری دکتر علی‌امینی (۱۳۴۰) است. در این مرحله، به‌سبب نداشتن مبنای قانونی و هم به این دلیل که او برنامه مبارزه با فساد و اجرای صرفه‌جویی عمومی را در سرلوحه اقداماتش قرار داده بود، ناگزیر این سازمان را - که یک هزینه اضافی و تحمیلی به کشور می‌دانست و از سوی دیگر سازمان نیز در انجام وظایفش از جمله حذف فساد، موفقیت چندانی نداشت - منحل کرد که این وقفه شش سال به طول انجامید (میرخلف‌زاده،



۱۳۵۵: ۳۶۵). از این به بعد تا سال ۱۳۴۷^۱، با یک وقفه مواجه شد و دوباره سازمان مذکور تأسیس شد؛ ابتدا در مجلس سنا (مورخ ۱۳۴۷/۲/۱۶) و سپس شورای ملی (قانون مصوب مجلس شورای ملی در ۳۱ اردیبهشت ۴۷؛ مرکز اسناد ملی ایران، شماره سند ۳۴۰/۶۲۱۳). فعالیت این سازمان در مرحله دوم با داشتن وجهه قانونی و تأیید شده به وسیله نمایندگان مجلس، از ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۷ به طول انجامید.

در پی صدور فرمان تأسیس سازمان بازرسی، در اواخر مهر سال ۱۳۳۷ بازرسی شاهنشاهی تأسیس (اطلاعات، سال ۳۳، شماره ۹۷۴۳، چهارشنبه، ۳۰/۴/۳۷، ص ۱) و کمی بعد اساس نامه و آیین نامه آن تنظیم شد که هیئت وزرا مواد چندگانه‌ای از آن را در تاریخ ۱۳۳۷/۸/۲۸ تصویب کردند (اساس نامه سازمان بازرسی شاهنشاهی، فصل اول، ص ۳). اساس نامه سازمان شامل ۸ ماده بود که در تاریخ ۱۳۳۷/۹/۲ تهیه شد (سازمان اسناد ملی ایران، شماره بازیابی ۲۴۰/۱۵۳۷، شماره سند ۲۴۰/۱۵۳۷). درباره نقش مجلس باید گفت در مورد تأسیس این سازمان در دور اول (سال ۱۳۳۷) بحث و مذاکره‌ای بین نمایندگان مجلس صورت نگرفت؛ زیرا فرمان تأسیس آن برای تصویب و تأیید به مجلس برده نشد و در دربار به وجود آمد و بدون اینکه تبلیغات زیادی درباره تأسیس آن صورت گیرد، بلافاصله شروع به کار کرد. شاه بازرسی شاهنشاهی را نهادی خصوصی مربوط به خود می‌دانست و در یکی از سخنرانی‌هایش خطاب به رؤسای سازمان ضمن اشاره به سوابق و خدماتشان گفته بود: «برای آنکه بازرسی شاهنشاهی وظیفه اصلی خود را انجام دهد، باید منطبق بر سلیقه و فکر من و چیزی که بدان اعتقاد دارم، باشد» (مجموعه تألیفات، نطق‌ها ...، ۱۳۵۵: ۵ / ۴۶۰۱-۴۶۰۲).

بعد از این، سازمان فعالیت خود را زیر نظر سپهبد مرتضی یزدان‌پناه^۲ آغاز کرد. پهلوی دوم به وسیله این سازمان می‌خواست راه میان‌بری ایجاد کند تا به سرعت از اخبار و تحولات

۱. محمدرضا شاه بعد از اعلام برنامه انقلاب سفید، برای احیای قدرت خود، تصمیم به تأسیس مجدد سازمان بازرسی شاهنشاهی گرفت. وی هدف خود از این اقدام را تلاش برای رسیدگی به شکایات مردم، بازرسی ادارات، برقراری عدالت و... معرفی کرد (اورنگ، ۱۳۴۷: ۲۷۵-۲۷۶).

۲. سازمان بازرسی شاهنشاهی دو رئیس داشت که هر دو از نظامیان طرف‌دار رژیم به‌شمار می‌رفتند؛ اولی یزدان‌پناه بود و پس از مرگ او در ۱۳۵۱، حسین فردوست، دوست دوران کودکی شاه، به ریاست سازمان رسید. اکثر اعضا و هیئت‌های بازرسی



درونی کشور و به‌ویژه پایتخت مطلع شود؛ از همین رو اختیارات نامحدودی به آن واگذار کرد. در ادامه، به وظایف سازمان اشاره‌ای گذرا می‌شود تا نشان داده شود که او تا چه حد به آن امید داشت.

۶. جایگاه و وظایف بازرسی شاهنشاهی در ساختار اداری پهلوی

چنان‌که گفته شد، بازرسی شاهنشاهی سازمانی وابسته به شاه پهلوی بود که برای نظارت بر ارکان مختلف حکومت به‌وجود آمد. این سازمان تقلیدی از هیئت تفتیشیه مملکتی^۱ دوره رضاشاه بود که بازرسان گزارش خود را از سراسر کشور به شاه می‌دادند (زرننگ، ۱۳۸۱: ۲/۲۰۵). بازرسی شاهنشاهی سازمانی برجسته ولی کمتر شناخته‌شده و کمتر قابل درک بود و از ابتدای تأسیس در ۱۹۵۸م/۱۳۳۷ش این اختیار را داشت که از هر وزارت‌خانه، ساواک و سازمان دولتی کمک بگیرد. رئیس سازمان فقط به شاه جواب پس می‌داد، نه به مجلس یا وزیر. این سازمان بر فعالیت مقامات بلندپایه نظارت می‌کرد و چگونگی جریان داشتن امور را - اینکه همسو با سیاست شاه هستند یا خیر - گزارش می‌داد. این سازمان مجاز بود به همه جا سرکشی و به‌صورت غیررسمی و به‌آسانی انجام وظیفه کند؛ اگرچه هیچ‌گاه مانند ساواک و ارتش برای خود تبلیغ نکرد (استمیل، ۱۳۷۷: ۴۶-۴۷). واگذاری این همه اختیارات از سوی شاه به این دلیل بود که سازمان مستقیم زیر نظر او بود و می‌خواست به‌وسیله آن بر اوضاع مسلط شود. گراهام معتقد است:

و کارکنان ارشد آن از بین نظامیان مشهور انتخاب می‌شدند؛ بنابراین سازمان از یک منظر، ماهیتی نظامی داشت و در زمره ارگان‌های نظامی رژیم پهلوی قرار می‌گرفت.

۱. این نهاد در ۱۳۰۸ در زمان ریاست محمد درگاهی بر نظمیۀ تشکیل شد. رضاشاه به داور دستور داده بود از بین مأموران دولت چند نفر اشخاص بی‌غرض و باوجدان انتخاب کند و هر چند وقت یک‌بار هیئتی از آن اشخاص را برای تفتیش و تحقیق اوضاع مأموران تمام وزارت‌خانه‌ها و رفتار آن‌ها با مردم، به ولایات بفرستد که شکایت مردم را از نزدیک بشنوند و به مرکز گزارش دهند و هر وزارت‌خانه درصد جبران شکایت‌ها برآید. داور حدود ۸۷ نفر از اعضای وزارت‌خانه‌ها را انتخاب کرد و به‌نام هیئت تفتیش مملکتی، هر چند وقت یک‌بار دسته‌ای مأمور را به یک استان یا ولایت می‌فرستاد (ر.ک: صدر، ۱۳۶۴: ۳۳۲).



از بین سازمان‌های مخلوق محمدرضا شاه، سازمانی که بیش از همه غیرعادی بود، بازرسی شاهنشاهی بود که پایه‌های آن با افزایش نیازهای شخص شاه برای حفظ اریکه خود پیچیده تر شد. به دولت، پلیس، ساواک و نیروهای مسلح و هیچ نهاد دیگری گزارش نمی‌داد و درمقابل آن جواب گو نبود و فقط شاه را می‌شناخت و هیچ نوع کنترلی بر نحوه کاربرد قدرت از طرف این سازمان، جزء میل شاه وجود نداشت (گراهام، ۱۳۵۸: ۱۷۳).

معتبرترین مدرک درباره وظایف سازمان بازرسی، مجموعه‌ای از اسناد بایگانی در مراکز اسناد و منظم تر از همه، اساس نامه و آیین‌نامه سازمان مذکور است که شامل پنج فصل و هر فصل دارای چند ماده و تبصره است. این دستورالعمل و چارت سازمانی، بعد از تأسیس سازمان برای تعیین وظایف، تشکیلات و قسمت‌های مختلف تنظیم و به ادارات مختلف ارسال شد (سازمان اسناد ملی ایران، شماره سند ۶۰۵/۲۶۰). طبق این اساس نامه، تمام وزارت خانه‌ها، بنگاه‌ها، بانک‌ها و مؤسسات دولتی موظف بودند سوابق، مدارک و اطلاعات سازمان خود را در اختیار بازرسی شاهنشاهی قرار دهند و زمینه را برای بازرسی و سهولت کار بازرسان فراهم آورند (آیین‌نامه و اساس نامه...، فصل اول، ۲). علاوه بر اساس نامه، سازمان آیین‌نامه اجرایی نیز داشت که شامل چهارده ماده بود. فصل سوم این آیین‌نامه درباره شورای سازمان و هیئت‌های بازرسی در شش ماده و یک تبصره بود. ماده هجده این آیین‌نامه به گوشه‌ای از اختیارات سازمان بازرسی شاهنشاهی اشاره می‌کند؛ از جمله:

امور انتظامی و وزارت کشور، امور فرهنگی و مؤسسات تربیتی و مطبوعات، امور قضایی، امور پزشکی و مؤسسات بهداشتی، امور کشاورزی، امور مالی و دارایی، سازمان برنامه، شرکت نفت و بانک و مخابرات و امور مربوط به ارتباطات، وزارت امور خارجه و... (همان، فصل سوم، ۷-۸).

شکایات علیه مقامات عالی‌رتبه نه تنها از طریق سازکارهای قانونی متعارف، بلکه به وسیله حامیان درباری و نهادهایی همچون سازمان بازرسی شاهنشاهی انجام می‌شد. این



سازمان مرجعی برای رسیدگی به شکایات مردم بود. رسیدگی به دعاوی بر سر مالکیت و رفع اختلافات نیز برعهده این سازمان بود؛ مثلاً در گرگان و گنبد با همکاری اداره مستغلات آنجا، اختلافات را برطرف کرد (مرکز اسناد ملی ایران، شماره سند ۲۹۸/۸۸۹۹۰). به‌زعم میرخلف‌زاده:

در اثر کوشش‌های ثمربخش و فعّالانه بازرسان هنوز یک سال از تأسیس سازمان نگذشته بود که به ۳۹ هزار نامه واصله رسیدگی شد و تعداد ۳۳۶ نفر از مأموران کشوری و لشکری پس از تحقیقات به جرم سهل‌انگاری در کار مردم تحت تعقیب قرار گرفتند و از کار برکنار شدند. تا پایان سال ۳۹ چندین هیئت از مناطق شرق-شمال-جنوب و دیگر نقاط کشور بازرسی به عمل آوردند و از نزدیک با شاکیان تماس گرفتند (میرخلف‌زاده، ۱۳۵۵: ۳۶۵).

دامنه اختیارات سازمان بسیار وسیع بود. سازمان وظیفه ارزش‌یابی ادارات، شرکت‌ها و مدارس، و نظارت بر امور آموزشی و تحصیل در مقاطع مختلف را برعهده داشت. این اقدامات تلاشی در راستای سلامتی ادارات و انقلاب اداری بود. هدف سازمان از ارزش‌یابی این بود که از نحوه خدمت و کیفیت کار در قسمت‌های مختلف مطلع شود (مرکز اسناد ملی ایران، شماره بازبایی ۱۲/۱/۳۰۲۹۰، شماره سند ۲۹۳/۲۲۰۶۲). این سازمان همچنین واکنش شاه در برابر فساد و ناامنی بود. مینو صمیمی گفته است: «بازرسی شاهنشاهی وظیفه داشت به جست‌وجوی موارد فساد، بی‌لیاقتی و نافرمانی در میان مقامات مسئول کشور پردازد و گزارش بررسی‌های خود را مستقیماً به شاه ارائه دهد» (صمیمی، ۱۳۹۱: ۱۸۵).

مهم‌ترین کارویژه بازرسی نظارت بر ساواک، جلوگیری از دسیسه‌های نظامی و ارائه گزارش‌هایی درباره فعالیت مالی خانواده‌های ثروتمند بود (آبراهامیان، ۱۳۸۹ الف: ۵۳۷). این سازمان می‌توانست کارمندان دولت را تا رده فرمان‌داران بدون پرسش از وزیر، برکنار کند (سینایی، ۱۳۸۴: ۱۹۵)؛ بنابراین قدرت اجرایی زیادی به سازمان داده شد و شاه دست آن را برای مداخله در هر امری باز گذاشت. این امتیازات سبب شد همه سازمان‌ها و وزارت‌خانه‌ها در عین آنکه به کار این سازمان اهمیت می‌دادند، از مداخله‌های بازرسان شاهنشاهی در مواردی که حمل بر اعمال قدرت می‌شد، ناراحت بودند (الموتی، ۱۳۶۹: ۲).

۳۸۹؛ چون این سازمان برای مداخله در کار ادارات محدودیتی نداشت. با تمام این اوصاف، محمدرضا شاه در صدد بازرسی شاهنشاهی بتواند ریشه مشکلات و نواقص را بیابد و آن‌ها را محو کند؛ اما چندی نگذشت که مشخص شد بسیاری از گزارش‌های بازرسی شاهنشاهی عملاً بایگانی می‌شود؛ زیرا به‌زعم بیل:

شاه چنان مشتاقانه در ژرفای مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی درگیر و مشغول بود که دیگر میل و فرصت لازم برای رسیدگی درست به گزارش‌ها و روی‌دادهای نامطلوب و تزلزل‌آفرین خانگی خود و شکایات و درخواست‌های ملت را نداشت (بیل، ۱۳۷۱: ۲۷۴).

در چنین شرایطی، این سازمان کوچک نمی‌توانست تمام مشکلات را حل کند.

۷. نتیجه

سازمان بازرسی شاهنشاهی بیش از هر چیز بر ایند اوضاع کشور در سال‌های بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود. پهلوی دوم برای تثبیت پایه‌های قدرت خود، اطلاع از گوشه و کنار کشور، کشف و سرکوب مخالفت‌های داخلی، شناسایی علل نارضایتی مردم و حذف فساد از ساختار جامعه، به راه‌های مختلف و متعددی متوسل شد و برای تحقق اهداف مذکور با توجه به اوضاع کشور در دهه سی، به تأسیس نهادهای اطلاعاتی و امنیتی اقدام کرد. بازرسی شاهنشاهی یکی از این سازمان‌ها بود که در اواخر این دهه (مهر ۱۳۳۷) تأسیس شد. تا این زمان نهادهای مختلف خبرگیری، بازرسی و سازمان‌های امنیتی از جمله ساواک وجود داشتند؛ ولی او برای نظارت بر دیگر قسمت‌های بوروکراسی روبه‌افزایش به فکر تأسیس سازمانی خصوصی و وابسته به خود افتاد. بازرسی شاهنشاهی به‌نوعی مکمل نهادهای مشابه قبلی بود و تشکیل آن حکایت از ناکارآمدی این نهادها داشت که مسئولیت خود را به‌درستی انجام نمی‌دادند. علاوه بر لزوم وجود چنین مکانیسم‌هایی برای اداره مملکت، علت بنیادین تشکیل نهادهای موازی، ترس و بدبینی شاه بود که این امر جدای از تعدد و تکثر نهادهای اطلاعاتی-امنیتی و پیچیدگی کارکرد این نهادها، به‌علت ضعف ساختاری، فقدان برنامه‌ریزی و مدیریت دقیق و تلاش برای سرکوب مخالفت‌ها، سبب

تحمیل هزینه‌های هنگفت و تداخل وظایف و عدم کارایی مؤثر و دقیق نهادهای کنترلگر بود. گرچه هدف ظاهری و رسمی سازمان، مبارزه با ناکارآمدی اداری و جلوگیری از حیف و میل سرمایه ملی اعلام شد، شاه می‌خواست از آن به‌عنوان مکانیسمی برای نظارت بیشتر و رفع موانع دیکتاتوری استفاده کند. در واقع، تشکیل این سازمان گامی دیگر در امنیتی کردن کشور بود. پهلوی دوم امید زیادی به این سازمان داشت؛ به همین دلیل برای نیل به این اهداف، وظایف و اختیارات نامحدودی به آن محول کرد و ریاست آن را به یکی از نظامیان معتمد، سپهبد مرتضی یزدان‌پناه، سپرد. این سازمان در مقام نظر، اختیار انجام دادن هر کار و مداخله در هر امری را به‌منظور حفظ منافع رژیم دارا بود؛ اما بررسی عمل کرد این سازمان که می‌تواند موضوع پژوهشی مستقل باشد، نشان می‌دهد که بازرسی شاهنشاهی در تحقق اهداف اصلی محمدرضا شاه چندان موفق نبود و با وجود تمام اقداماتی که بعد از تأسیس تا نیمه اول دهه ۱۳۵۰ انجام داد و گزارش‌های فراوانی به‌وسیله هیئت‌های بازرسی در زمینه‌های مختلف تهیه شد، به سبب فقدان ثنوری مشخص نظارت و بازرسی، تداخل وظایف با دیگر نهادها و روشن نبودن حیطه اختیاراتش ناکام ماند و نشانه دیگری از ناکارآمدی نهاد بازرسی در عصر پهلوی بود.

منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۹ الف). **ایران بین دو انقلاب**. ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی. تهران: نشر نی.
- _____ (۱۳۸۹ ب). **تاریخ مدرن ایران**. ترجمه محمد ابراهیم فتاحی. تهران: نشر نی.
- **آرشیو مرکز اسناد ملی ایران**. ش بازیابی ۲۴۰/۱۵۳۷. ش سند ۲۴۰/۱۵۳۷.
- _____ ش بازیابی ۱۲/۱/۱۹۸۲۶. ش سند ۲۹۳/۱۲۲۵۷.
- _____ ش بازیابی ۹۱/۲۹۳/۲۷۰۱.
- _____ ش بازیابی ۱۲/۱/۵۱۲۷۸. ش سند ۲۹۳/۵۹۰۴۵.

- _____ ش بازیابی بازیابی ۱۲/۱/۳۰۲۹۰. ش سند ۲۹۳/۲۲۰۶۲.
- _____ ش بازیابی ندارد. ش سند ۳۸۰/۱۳۹۲.
- _____ ش بازیابی ندارد. ش سند ۲۶۰/۶۰۵.
- _____ ش بازیابی ندارد. ش سند ۳۴۰/۶۲۱۳.
- _____ ش بازیابی ندارد. ش سند ۲۹۸/۸۸۹۰.
- _____ **از ظهور تا سقوط (مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا)** (۱۳۶۶). دانشجویان مسلمان پیرو خط امام. ج ۱. ۱۳۶۶.
- _____ **اساس نامه و آیین نامه سازمان بازرسی شاهنشاهی** (۱۳۳۹). بی جا: بی نا.
- _____ استمپل، جان دی. (۱۳۷۷). **درون انقلاب ایران**. ترجمه منوچهر شجاعی. تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- _____ افراسیابی، بهرام (۱۳۶۴). **ایران و تاریخ (از کودتا تا انقلاب)**. تهران: زرین.
- _____ الموتی، مصطفی (۱۳۶۹). **ایران در عصر پهلوی**. ج ۲: **رضاشاه در تبعید**. ج ۱۰: **آریامهر در اوج قدرت**. لندن: پکا.
- _____ امیرعلایی، شمس الدین (۱۳۶۱). **صعود محمدرضاشاه به قدرت (دیکتاتوری شاه)**. تهران: دهخدا.
- _____ اورنگ، م. (۱۳۴۷). «چشم و گوش مهر یا سازمان بازرسی شاهنشاهی». **ارمغان**. د ۳۷. ش ۵ و ۶.
- _____ بیل، جیمز (۱۳۷۱). **شیر و عقاب**. ترجمه فروزنده برلیان (جهانشاهی). تهران: فاخته.
- _____ پهلوی، محمدرضا (۱۳۷۱). **پاسخ به تاریخ**. ترجمه حسین ابوترابیان. تهران: سیمغ.
- _____ توفیق، ابراهیم (۱۳۸۵). «مدرنیسم و شبه پاترمونیالیسم عصر پهلوی». **جامعه‌شناسی ایران**. س ۶. ش ۲۵.
- _____ **خواندنیها**. س ۱۹. ش ۸۰. شنبه ۲۲ تیر ۱۳۳۸.
- _____ س ۲۰. ش ۴۶. شنبه ۷ اسفند ۱۳۳۸.

- دادگر، حسن (۱۳۸۲). «فساد مالی در تاریخ معاصر ایران». *زمانه*. س ۲. ش ۹.
- رحمانیان، داریوش (۱۳۹۱). *ایران بین دو کودتا*. تهران: سمت.
- *روزنامه اطلاعات*. س ۳۳. ش ۹۷۴۳. چهارشنبه ۳۰ تیر ۱۳۳۷.
- *روزنامه کیهان*. ش ۲۵۹۶. ۳۰ مهر ۱۳۳۷.
- زاهدی، اردشیر (۱۳۸۱). *۲۵ سال در کنار پادشاه: خاطرات اردشیر زاهدی*. تهران: پیام.
- زرنگ، محمد (۱۳۸۱). *تحول نظام قضایی در ایران (از سقوط رضاشاه تا تشکیل دادگاه‌های انقلاب و عمومی)*. ج ۲. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۱). *تاریخ مردم ایران (قبل از اسلام)*. ج ۱. تهران: امیر کبیر.
- سینایی، وحید (۱۳۸۴). *دولت مطلقه، نظامیان و سیاست در ایران*. تهران: کویر.
- زاهدی، مظفر (۱۳۸۹). *افول مشروطیت (زندگینامه دکتر اقبال)*. تهران: مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- صدر، محسن (۱۳۶۴). *خاطرات صدرالاشرف*. تهران: وحید.
- صمیمی، مینو (۱۳۹۱). *پشت پرده تخت طاووس*. ترجمه حسین ابوترابیان. تهران: اطلاعات.
- فاروقی، احمد و ژان لورویه (۱۳۵۸). *ایران بر ضد شاه*. ترجمه مهدی نراقی. تهران: امیر کبیر.
- فردوست، حسین (۱۳۸۶). *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست)*. ویرایش عبدالله شهبازی. ج ۱ و ۲. تهران: اطلاعات.
- فوران، جان (۱۳۸۸). *مقاومت شکننده*. ترجمه احمد تدین. تهران: رسا.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۸۲). *اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا انقلاب*. ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی. تهران: نشر مرکز.



فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا / ۱۲۱

- گازیوروسکی، مارک ج. (۱۳۷۱). **سیاست خارجی آمریکا و شاه: ایجاد یک حکومت سلطه پذیر در ایران**. ترجمه جمشید زنگنه. با مقدمه غلامرضا نجاتی. تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- **گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی** (فهرست روزبه‌روز وقایع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران از ۳ اسفند ۱۳۹۹ تا ۱۳۵۵) (۱۳۵۵). ج ۲. نشریه کتابخانه پهلوی.
- گراهام، رابرت (۱۳۵۸). **ایران سراب قدرت**. ترجمه فیروز فیروزنیا. تهران: سحاب کتاب.
- لاینگ، مارگارت (۱۳۷۱). **مصاحبه با شاه**. ترجمه اردشیر روشنگر. تهران: البرز.
- لنگرودی، احمد راسخی (۱۳۸۹). **افسانه اقبال**. تهران: کویر.
- **لوح فشرده مجموعه قوانین مجلس شورای ملی (لوح حق)**. قانون تشکیل سازمان بازرسی شاهنشاهی مصوب ۳۱ اردیبهشت ۴۷.
- _____ قانون مصوب ۲۹ مهر ۱۳۳۷.
- _____ قانون مصوب ۱۳۰/۱/۲۹۴ق.
- **مجموعه تألیفات، نطق‌ها، پیام‌ها، مصاحبه‌ها و بیانات اعلی حضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی آریامهر شاهنشاه ایران** (۱۳۵۵). ج ۲ و ۵. بی‌جا: بی‌نا.
- **مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی**. دوره ۱۹، جلسه ۲۴۰، ص ۲۴۰، سه‌شنبه ۱۴ آذر ۱۳۳۷.
- _____ دوره ۲۲، جلسه ۲۹، ص ۲۹، یکشنبه ۸ بهمن ۱۳۴۶.
- میرخلف‌زاده، حسین (۱۳۵۵). **سیری در تاریخ شاهنشاهی ایران**. تهران: اقبال.
- نجاتی، غلامرضا (۱۳۷۷). **تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله (از کودتا تا انقلاب)**. ج ۱ و ۲. تهران: رسا.
- هلیدی، فرد (۱۳۵۸). **دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران**. ترجمه فضل‌الله نیک‌آیین. تهران: امیرکبیر.





فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و پنجم، دوره جدید، شماره ۲۶، پیاپی ۱۱۶، تابستان ۱۳۹۴

تشیع ایرانی و تسنن عثمانی: پژوهشی دربارهٔ منازعات شیعی - سنی در عتبات عالیات قرن نوزدهم (با تکیه بر اسناد آرشیو عثمانی)

رسول عربخانی^۱

تاریخ دریافت: ۹۳/۸/۳

تاریخ تصویب: ۹۳/۱۰/۱۵

چکیده

قدمت اختلافات شیعه و سنی در عراق و رقابت‌های مذهبی میان دو مذهب که گاه به نبردهای خونین نیز منجر می‌شده است، به سال‌های بسیار دور بازمی‌گردد. در دورهٔ حاکمیت عثمانی بر عراق و ظهور قدرت صفوی در مرزهای شرقی این سرزمین، اختلافات یادشده وارد مرحله‌ای جدید شد و علاوه بر ماهیت مذهبی، ماهیت سیاسی نیز به خود گرفت. با ورود به قرن نوزدهم و ارتقای روابط دولت‌ها در چارچوب دیپلماتیک و پای‌بندی آن‌ها به حفظ حقوق اقلیت‌های درون حاکمیت، دایرهٔ آزادی فعالیت‌های مذهبی شیعیان

^۱ استادیار گروه تاریخ دانشگاه پیام نور زنجان؛ rasoularabkhani@yahoo.com

در سرزمین‌های درون عثمانی، از جمله عراق نیز وسعت یافت. با این حال رقابت‌ها و کشمکش‌های فرقه‌ای شیعه و سنی میان مردم همچنان باقی ماند و در مقاطعی به دخالت‌های سیاسی و نظامی دو دولت برای حل بحران منجر شد. موقعیت ژئوپلیتیکی عراق و ویژگی‌های فرهنگی و جمعیتی این بخش از امپراتوری عثمانی، تعاملات شیعه و سنی را در عراق با پیچیدگی‌های خاصی همراه می‌کرد و بر ماهیت سیاسی آن بیش از پیش می‌افزود. این مقاله به مطالعهٔ منازعات شیعه و سنی در عتبات عالیات، بررسی عوامل دخیل در بروز این منازعات و نیز چگونگی تأثیر آن در مناسبات سیاسی ایران و عثمانی طی قرن نوزدهم می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی: عراق، عتبات عالیات، شیعه، سنی، ایران،

عثمانی، قرن نوزدهم.

۱. مقدمه

عتبات عالیات عراق، شامل شهرها و مکان‌های مقدس شیعی، همواره از قرن شانزدهم تا زمان فروپاشی امپراتوری عثمانی در قرن بیستم، یکی از نقاط اتصال جامعهٔ ایران و عثمانی و عنصری اثرگذار در مناسبات سیاسی دولت‌های نام‌برده به‌شمار می‌آمد. حضور تاریخی تشیع در عتبات و جایگاه مذهبی آن نزد شیعیان، جغرافیای جمعیتی و فرهنگی آن و همچنین قرار گرفتن این سرزمین در حد فاصل سیاسی جهان سنی و شیعه، ویژگی‌هایی خاص به عتبات عالیات بخشیده بود که پدیدآورندهٔ تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مختلف می‌شد (Wiley, 1992: 12-13).

اگرچه سابقهٔ اختلافات شیعی و سنی در عراق به قرن‌های بسیار دور بازمی‌گردد، این منازعات در قرن نوزدهم و با شکل‌گیری مناسبات جدید در عرصهٔ ملت‌ها و روابط بین دولت‌ها، ابعاد ملی- سیاسی نیز یافت و در کنار حفظ صبغهٔ مذهبی سنتی‌اش، به بخشی از

رقابت‌های ایرانی و عثمانی نیز تبدیل شد. طی قرن نوزدهم، بخش عمده‌ای از جمعیت عتبات عالیات را ایرانیان تشکیل می‌دادند که یا در آنجا مقیم بودند و به عنوان اتباع عثمانی در کنار اهالی سنی و عرب زندگی می‌کردند یا زائرانی بودند که برای زیارت مکان‌های مقدس شیعی راهی آن دیار می‌شدند و گاهی تا ماه‌ها و حتی سال‌ها در شهرهای مختلف آنجا به سر می‌بردند. از سوی دیگر، عتبات عالیات مرکز تجمع علمای عالی‌مقام ایرانی موسوم به مجتهدان و مراجع بزرگ بود. آن‌ها در عین حال رهبران مذهبی و غیررسمی اهالی شیعه عراق و مهم‌تر از آن جامعه ایران نیز بودند. نفوذ و قدرت آن‌ها در فضای سیاسی ایران بی‌نظیر بود و رهبری بسیاری از اعتراضات علیه نظام حاکم با صدور و نشر فتوای آن‌ها صورت می‌گرفت. شیعیان چه در ایران و چه در عتبات عالیات، از حمایت‌های مادی و معنوی آن‌ها در برابر حکام و اهالی غیرشیعه برخوردار می‌شدند. موقعیت اجتماعی این مجتهدان در مقام رهبران پرنفوذ مذهبی موجب می‌شد آن‌ها به‌طور طبیعی با مسئله منازعات مذهبی شیعه و سنی ارتباط پیدا کنند. این منازعات بسته به موضوع گیری‌های آن‌ها، شدت می‌گرفت یا کاهش پیدا می‌کرد و برطرف می‌شد.

دولت شیعی ایران نیز که خود را در مقام متولی و پشتیبان رسمی شیعیان می‌دانست و به دلایل مختلف از جمله کسب اعتبار در افکار عمومی جامعه ایران و به تبع آن تقویت مشروعیت سیاسی خود به مسائل شیعیان و ایرانیان عتبات عالیات علاقه نشان می‌داد، در موضوع اختلافات پیش آمده میان اهالی سنی و شیعه بی‌اعتنا نبود و از راه‌های مختلف در حوادث پیش گفته ایفای نقش می‌کرد. در طرف دیگر، در امپراتوری عثمانی نیز، عراق به‌عنوان کانون اصلی اقلیت شیعه در امپراتوری حنفی‌مذهب عثمانی و همجوار مقتدرترین دولت شیعی و رقیب دیرینه آن‌ها، یعنی ایران، از جایگاهی مهم برخوردار بود. عثمانی‌ها با تعیین پاشاها از استانبول، عراق را به‌عنوان یکی از ایالات امپراتوری اداره می‌کردند. از این رو، برای سیاست‌مردان عثمانی چه مقامات عالی‌رتبه دولت مرکزی در استانبول، چه حکام و رجال سیاسی مذهبی ولایت عراق، مناسبات محلی شیعه و سنی اهمیت داشت.

تاکنون محققان ترک و غربی پژوهش‌های زیادی درباره مسائل تشیع در عراق عثمانی انجام داده‌اند؛ ولی این تحقیقات توجه خود را به بیشتر به موضوعات دیگری نظیر

زمینه‌های گسترش تشیع در عراق و واکنش کارگزاران عثمانی به تحولات مربوط به آن معطوف کرده‌اند. از نمونه‌های شاخص پژوهش‌ها در این زمینه، آثار متعدد اسحاق نقاش و سلیم درینگیل محقق ترک است.^۲ پژوهش‌های کم‌شمار ایرانی مربوط به منازعات فرقه‌ای عراق نیز بیشتر به قرون قبل‌تر مانند آل بویه و صفویه برمی‌گردد و به بررسی اسنادی قرن نوزدهم نمی‌پردازد. در تحقیقات ایران و عثمانی قرن نوزدهم توجه محققان بیشتر به مسائل سیاسی ایران و عثمانی به‌ویژه مسائل مرزی و تحرکات ایلات و عشایر در مرزها معطوف است. محققان عرب و عراقی نیز در تحقیقات خود عنایت درخوری به مسئلهٔ منازعات نشان نداده‌اند. به نظر می‌رسد یکی از دلایل کم‌توجهی و عدم گرایش محققان ایرانی به بررسی مناسبات سیاسی اجتماعی شیعه و سنی در عراق، دست‌رسی نداشتن به اخبار و اطلاعات محلی منطقه باشد. مقالهٔ حاضر درصدد است با بهره‌گیری از اسناد آرشیوی عثمانی، برخی ابعاد مناسبات شیعی و سنی در عتبات عالیات قرن نوزدهم را بررسی کند. بررسی نحوهٔ عمل کرد دولت‌های ایران و عثمانی در مسئلهٔ نزاع‌های مذهبی عتبات عالیات برای فهم اصول کلی سیاست‌های داخلی ایران و عثمانی و مناسبات میان دولتین خالی از فایده نخواهد بود. همچنین، مطالعهٔ این منازعات مذهبی و بررسی ماهیت و ابعاد آن‌ها، به روشن شدن بیشتر زوایای تاریخ اجتماعی و فرهنگی ایران و عثمانی کمک خواهد کرد.

۲. جایگاه عناصر شیعی و ایرانی در جغرافیای مذهبی عتبات

در قرن سیزدهم هجری/ نوزدهم میلادی حوزهٔ علمی نجف به‌دلیل وجود فقیهان و بزرگانی همچون کاشف‌الغطاء، بحرالعلوم و شیخ مرتضی انصاری اهمیت علمی بسیاری یافته بود. به گفتهٔ الوردی، محقق عرب، نجف از سال ۱۲۳۶ق/ ۱۸۲۱م رشد کرد؛ دلیلش هم این بود که روابط ایران و عراق از این زمان بهبود پیدا کرد و آمدوشد علما و زائران

۲. برخی از مهم‌ترین این آثار عبارت‌اند از:

- Nakash, Yitzhak (1994), "The Conversion of Iraq's Tribes to Shiism", *International Journal of Middle East Studies*, No. 26, Pp. 443-463; - Nakash, Yitzhaki (1994), *The Shiis of Iraq*, Published by Princeton University Press; - Deringil, Selim (1990), "The Struggle Against Shiism in Hamidian Iraq: a Study in Ottoman Counter- Propaganda", *Die Welt des Islams New Ser.*, Bd. 30, Nr. ¼, Pp. 45-62; - Deringil, Selim (2007), *İktidarın Sembolleri ve İdeoloji, II Abdülhamid Dönemi (1876-1909)*, Çeviren: Gül Çağalı Güven, YKY, İstanbul.



گسترش یافت. نجف چندان از لحاظ علمی برتری یافت که ایرانی‌ها علاقه‌مند بودند برای تحصیل به آنجا سفر کنند. در میان محصلان نجف که در آن زمان بالغ بر ۱۰ هزار نفر می‌شدند، ایرانی، ترک و هندی وجود داشتند؛ اما نسبت ایرانی‌ها بسیار بیشتر بود (الوردی، ۱۳۸۹: ۴۴۳). به دلیل گسترش تشیع در جنوب و مرکز عراق و مهاجرت مداوم آنان به مناطق شمالی‌تر و حتی اسکان در حوالی بغداد و نیز به سبب انتقال مرکزیت علمی شیعه از ایران به عراق در اوایل قرن نوزدهم، نجف روزبه‌روز پر قدرت‌تر شد. بنابه گزارش آرشیوی متعلق به ۱۳۱۶ق: «در نجف شیعیان دارای مدارس متعدد با پنج هزار طلبه و تعداد فراوانی روحانی و مجتهد هستند. قصبه مذکوره محل تجمع زوار ایران و هندوستان می‌باشد» (BOA, I.ML 31/ 1316 Za-18).

یحیی دولت‌آبادی از مبارزان مشروطه‌خواه ایرانی که در سال ۱۳۰۴ق به عتبات عالیات مسافرت کرده بود، شهرهای آن را به‌طور جالبی شرح داده است. یکی از نکاتی که دولت‌آبادی در شرح خود دربارهٔ اوضاع سیاسی و اجتماعی شهر نجف بیان کرده، تقویت حاکمیت عثمانی در این شهر و به سلطه در آمدن قبایل اطراف طی این سال‌ها بوده است (دولت‌آبادی، ۱۳۷۱: ۷۷-۷۸).

تعداد جمعیت ساکن در نجف در اوایل قرن بیستم حدود ۳۰ هزار نفر اعلام شده است که با احتساب تعداد زائران این رقم در بیشتر اوقات به دو برابر می‌رسیده است. بخش اعظم جمعیت شهر را اعراب تشکیل می‌دادند و ایرانی‌ها یک‌سوم این جمعیت را شامل می‌شدند (نقاش، ۱۹۹۶: ۴۱). ابوالحسن خان فخرالملک، از رجال دورهٔ ناصرالدین شاه قاجار که در سال ۱۳۰۵ق برای زیارت عازم عتبات عالیات شد، اطلاعات مفیدی از اوضاع شهرهای مقدس و از جمله نجف اشرف به دست می‌دهد. او جمعیت شهر نجف را که آن را شهری باشکوه می‌خواند، ۴ هزار خانوار بیان می‌کند. به گفتهٔ فخرالملک، نجف در این سال‌ها دروازهٔ محکم و قلعهٔ آجری بلندی داشته و خود شهر در بلندی قرار گرفته بوده است (فخرالملک، ۱۳۷۲: ۴۹).

کربلا برای ایرانیان شرایط بهتری داشت. از دیرباز بخش عمدهٔ جمعیت کربلا را ایرانیان شیعه تشکیل می‌داده‌اند که برای زیارت مرقد امام حسین(ع) به آن محل رفته و در



آنجا مقیم شده‌اند. برپایهٔ برخی اطلاعات، در آغازین سال‌های قرن بیستم، کربلا با ۵۰ هزار نفر جمعیت از مهم‌ترین شهرهای عراق به‌شمار می‌آمد که از این تعداد بیش از نیمی ایرانی، و اکثریت باقی‌مانده از شیعیان عرب بوده‌اند (Türk Ansiklopedisi, 1971: C. 491: XXI). به عبارت دقیق‌تر، حدود ۷۵ درصد جمعیت تماماً شیعی کربلا را ایرانیان تشکیل می‌داد و کمتر از یک‌چهارم باقی‌مانده یعنی ۲۵ درصد به اعراب تعلق داشت (نقاش، ۱۹۹۶: ۴۲). نفوذ فرهنگ و معماری ایرانی در این شهر چنان زیاد بود که نقل شده است سیاحان هنگام ورود به این شهر با منظرهٔ شهر ایرانی و نه عربی روبه‌رو می‌شده‌اند؛ زیرا خانه‌ها، خیابان‌ها و کوچه‌های کربلا متأثر از فرهنگ و معماری ایرانی بوده است (همان‌جا). اوژن اوبن، سیاح آلمانی، نیز در همین باره می‌نویسد: «عدهٔ ایرانیان ساکن کربلا بالغ بر سی هزار نفر است. آنان در شهر با روش کاملاً ایرانی زندگی می‌کنند و زبان و آداب و رسوم خویش را بر جامعه قبولانده‌اند» (اوبن، ۱۳۶۲: ۳۹۶-۳۹۷). جمعیت ایرانی کربلا توجه ناصرالدین شاه قاجار را نیز هنگام سفر به عتبات عالیات برانگیخته بود. او در سفرنامهٔ خود چنین نوشته است: «[اهالی کربلا] از زن و مرد همه عجم بودند. مثل این بود که وارد شهر کاشان یا اصفهان شدیم [...] گنج بودم نمی‌دانستم کجا می‌روم» (ناصرالدین شاه، ۱۳۷۲: ۱۱۵). ادیب‌الممالک، از رجال دولتی ایران، در سال ۱۲۷۳ ق از عتبات دیدن کرد و در سفرنامه‌اش اطلاعات نسبتاً خوبی از کربلا مشاهده می‌شود. البته، این اطلاعات براساس مشاهدات مستقیم خود وی است و اعداد و ارقامی که ذکر می‌کند، احتمالاً تخمینی و غیرکارشناسانه است. او دربارهٔ جمعیت کربلا می‌نویسد: «کربلا دارای شش هزار خانه است و هر خانه را اگر روی هم‌رفته شانزده نفر برآورد کنیم، کل جمعیت صد هزار جمعیت می‌شود که از عرب و عجم تشکیل شده‌اند» (ادیب‌الممالک، ۱۳۶۴: ۱۵۸). او در جایی دیگر نیز از اوضاع عمومی شهر سخن گفته است. اطلاعات وی برای آگاهی از ترکیب جمعیتی کربلای قرن نوزدهم که متشکل از ایرانی‌ها، ترک‌ها، عرب‌ها و هندی‌ها بوده، مفید است:

چهار مدرسه دارد یکی مدرسهٔ گوشهٔ صحن مبارک است که حسن‌خان ابروانی ساخته. یکی مدرسهٔ هندی و یکی مدرسهٔ میرزا علی نقی و یکی مدرسهٔ ترک‌ها

[...] چهار مسجد دارد یکی مشهور به مسجد سنی که قاضی عسکر در آنجا نماز می‌کند، دیگری مسجد میرسیدعلی که جناب میرزا علی‌نقی مجتهد که پول [نذورات شیعیان] هند را پیش او می‌آورند نماز می‌کند، یکی مسجد مادرشاه مغفور که جناب حاج میرزا محیط در ظهرها در آن نماز می‌کند و مسجد بالای سر مبارک حضرت امام شهید غریب [امام حسین (ع)] (همان، ۱۵۷-۱۵۸).

یحیی دولت‌آبادی نیز که در سال ۱۳۰۴ق به عتبات عالیات مسافرت کرده بود، در گزارش خود نوشته است:

شهر کربلا روزبه‌روز رو به آبادی است؛ چنان‌که در این وقت یکی از شهرهای بزرگ عراق شمرده می‌شود. بدیهی است که این آبادی از پول ایران و به دست ایرانیان می‌شود زیرا اگر یک سال زوار عجم به این شهر وارد نگردند، آثار تنزل همه چیز در آن هویدا می‌گردد (دولت‌آبادی، ۱۳۷۱: ۷۷/۱).

آن‌گاه در ادامه، بر اهمیت مذهبی کربلا برای ایرانیان در مقایسه با شهرهای مکه و مدینه تأکید می‌کند و متذکر می‌شود که شیعه‌مذهبان اگرچه تمام مکان‌های مقدس خود را محترم می‌شمارند و برحسب ترتیب مکه، مدینه و نجف را باید بر کربلا مقدم بدانند، با توجه به علاقه خاصشان به شهدای کربلا می‌توان گفت علاقه آن‌ها به دیگر مکان‌ها از روی ارادت، و دل‌بستگی‌شان به کربلا براساس عشق است. از همین روست که رفتن به کربلا بزرگ‌ترین سعادت‌ها شمرده می‌شود و به همین سبب است که کربلا به یک شهر فارسی‌زبان شبیه‌تر است تا به شهری عربی (همان‌جا).

محمد خورشید پاشا در سیاحتنامه حدود درباره اوضاع قصبه کاظمیه در سال‌های میانی قرن نوزدهم میلادی می‌نویسد:

کاظمین در مسافت یک ساعت و نیم به بغداد واقع شده است [...] این قصبه مشتمل بر دو هزار خانه و چند خان و و بازارهای فراوان است [...] عجم‌ها به خاطر محبت فوق‌العاده‌ای که به امام موسی کاظم دارند، مقبره او را تزئین فراوان

۱۳۰ / تشیع ایرانی و تسنن عثمانی: پژوهشی دربارهٔ منازعات شیعی- سنی در عتبات عالیات قرن نوزدهم

نموده‌اند [...] اکثر ساکنان قریه مزبوره، عجم و از اتباع شیعی‌المذهب دولت علیّه می‌باشند (Hurşid Paşa, 1997: 57-58).

رونق و اهمیت کاظمین با احداث خط تراموا در ۱۸۷۰م بین بغداد و این شهر بیشتر شد و گفته شده که سلطهٔ عثمانی بر این شهر بیش از کربلا و نجف بوده است (نقاش، ۱۹۹۶: ۴۵). به هر حال، با توجه به گزارش‌های دیگر به نظر می‌رسد کاظمین تا قرن بیستم همچنان به صورت شهری کوچک باقی ماند و توسعهٔ چندانی نیافت. جمعیت شهر کاظمین در اوایل قرن بیستم به ۸ هزار نفر می‌رسیده که ۷ هزار نفر آن شیعه بوده است. بیشتر این جمعیت را عرب‌ها تشکیل می‌دادند و فقط هزار نفر آن‌ها ایرانی بودند (همان، ۴۱). محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، وزیر انطباعات ناصرالدین شاه که در اواخر قرن نوزدهم به عراق و عتبات عالیات سفر کرد، از کاظمین با عنوان قصبه‌ای مانند بهشت یاد کرده است. در زمان حضور او در مقابر متبرکهٔ امامان شیعه در کاظمین کارگران مشغول تعمیر گنبد و طلاکاری آن بودند. اعتمادالسلطنه پس از زیارت این مقابر به زیارت مقبرهٔ امام اعظم ابوحنیفه رفته است. او یادآوری می‌کند که در اطراف مقبرهٔ امام اعظم، ساختمان‌ها و باغ‌های فراوانی وجود داشت (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱/۳۹۸).

در اوایل قرن بیستم بنابر برخی گزارش‌ها، اغلب جمعیت ۸۵۰۰ نفری (نقاش، ۱۹۹۶: ۱/۳۹۸) سامرا سنی‌مذهب بوده‌اند؛ چنان‌که در نامه‌ای که صدر اعظم عثمانی دربارهٔ تعیین یکی از علمای بغداد به مدرسی سامرا در ۲ جمادی الأول ۱۳۱۱ هجری نوشته، بر این مطلب تأکید شده است:

اگرچه جملگی اهالی سکنه قصبهٔ سامرا واقع در ولایت بغداد از اهل سنت و جماعت بوده، اما به دلیل وجود آرامگاه‌های امام علی الهادی و امام حسن رضی‌الله عنهما زوار زیادی به داخل این قصبه تردد می‌کنند. همین‌طور، بزرگ‌ترین مجتهد ایرانیان میرزا حسن شیرازی و نزدیک پانصد آخوند در آنجا ساکن‌اند (BOA, İ.MŞH 3/1).

اعتصام‌الملک از مورخان دوره قاجار است که او نیز به شهر سامرا مسافرت کرده بود و چنین نوشته است: «فقط دو خانوار شیعه در اینجا ساکن اند یکی خانواده ملاآقا کوچک که از جانب دولت ایران متولی چهل چراغ همایونی است و یکی خانواده شمعی» (اعتصام‌الملک، ۱۳۵۱: ۶۲-۶۳). به هر حال، باینکه دو تن از امامان شیعی در سامرا بودند، تا قبل از ورود میرزای شیرازی به این شهر، شیعه پیش‌رفتی نداشت؛ به همین دلیل سامرا هیچ‌گاه برای زائران امن نبود. اما چند سال پس از مهاجرت میرزای شیرازی از نجف اشرف به سامرا و تشکیل جلسات بحث و تدریس، این شهر طراوت و نشاط بیشتری یافت و «حوزه علمیه سامرا» در شمار عظیم‌ترین مراکز علمی شیعه درآمد و در پی آن بر تعداد ایرانیان شیعه در این شهر افزوده شد؛ چنان‌که احتشام‌السلطنه در خاطرات خود می‌نویسد: «اکثریت مردم شهر سامرا ایرانیان هستند و این شهر منطقه نفوذ ایران شده است» (احتشام‌السلطنه، ۱۳۶۶: ۲۵۰).

یحیی دولت‌آبادی در گزارش بازدید خود از سامرا (به سال ۱۳۰۴ق) درباره اهمیت سامرا اظهار می‌کند که کار سامرا به جایی رسیده که توجه عموم شیعیان دنیا بدانجا معطوف شده و مبالغ زیادی از هندوستان، ایران، قفقاز و هرکجا مذهب جعفری است، به سامرا می‌رود. او سپس از نفوذ میرزای شیرازی در این شهر سخن می‌گوید و متذکر می‌شود که رؤسای روحانی شیعه دیگر، اعم از عرب و عجم، از نجف و کربلا، مکرر برای زیارت سامرا و دیدار با میرزای شیرازی روانه این شهر می‌شوند (دولت‌آبادی، ۱۳۷۱: ۷۷/۱).

به هر حال، سامرا ویژگی خاصی داشت که آن را از دیگر شهرهای عراق متمایز می‌کرد: نخست آنکه در سامرا مزار مقدس شیعه قرار داشت که هزاران زائر شیعی در هر سال برای زیارت به این شهر می‌شتافتند؛ دوم آنکه ساکنان و خدمت‌گزاران مکان‌های مقدس این شهر همه از اهل سنت به‌شمار می‌آمدند. در واقع این دو عامل متضاد در سامرا علت بسیاری از رخدادهای مذهبی در این شهر بود. همواره زائران، به‌ویژه ایرانیان، با سختی‌ها و آزارهای فراوانی از سوی شهروندان و عشایر پیرامون آن مواجه بودند؛ تا آنجا که در برخی موارد موجب تیرگی روابط میان سیاست‌مردان ایران و عراق می‌شد. برخی

محققان بر این باورند که مهاجرت میرزای شیرازی از نجف به سامرا با این انگیزه صورت گرفت که اوضاع شیعیان را در این شهر بهتر کند (الوردی، ۱۳۸۹: ۱/ ۴۴۹). پس از مهاجرت میرزای شیرازی به سامرا، شیعیان از سراسر عراق به ویژه علما و اهل علم از نجف به این شهر هجرت کردند.

۳. رویارویی تشیع ایرانی و تسنن عثمانی

افزایش جمعیت شیعی ساکن عراق و گسترش رفت و آمد ایرانیان به شهرهای مقدس از اواخر قرن نوزدهم، زمینه‌های مقابلهٔ حکومت محلی با جمعیت شیعی این سرزمین را بیشتر کرد. میرزا ابوطالب‌خان، از رجال و عالمان اواخر قاجاریه که به عتبات سفر کرده بود، دربارهٔ زمینه‌های تقابل میان حاکمیت و شیعیان در این شهرها چنین می‌گوید:

در سامرا و نجف اشرف و در کربلا سب و رفض نیز رواج دارد. تمام خدمه و اکثر سکنهٔ این بلاد شیعی‌مذهب‌اند و علانیه در آن ملک سکونت می‌کنند. عثمانی‌ها اگرچه در جاهای دیگر تاب دیدار شیعیان را نمی‌آوردند و تف به روی آن‌ها نمی‌اندازند، اما در این جاها به جز تغافل و اغماز چاره‌ای ندارند. سبب آن را پرسیدم بعضی گفتند به سبب همسایگی و خوف پادشاه ایران است (میرزا ابوطالب‌خان، ۱۳۷۳: ۴۰۱).

میرزا ابوطالب این نظر را رد می‌کند و علت تسامح عثمانی‌ها در برابر شیعیان را منافع اقتصادی بیان می‌کند که زوآر با خود به عراق می‌آوردند؛ زیرا «در صورت سخت‌گیری و خشونت عثمانی‌ها ممکن است در آمدن زوار خللی وارد آید» (همان‌جا). میرزا ابوطالب در پایان اظهارات خود اذعان می‌کند که براساس شواهد زیادی، از جمله رفتار بی‌رحمانه با زوآر و بی‌توجهی به مرمت بقاع متبرکهٔ امامان شیعه (میرزا ابوطالب‌خان، ۱۳۷۳: ۴۰۲)، احترام عثمانی‌ها به شیعیان و زوآر ایرانی عراق ظاهری و از روی سیاست است. اگرچه رفتار مأموران عثمانی به ویژه کارگزاران محلی ولایت بغداد در معامله با زوآر سخت‌گیرانه و گاه مغرضانه بود، ادعای دیگر او مبنی بر بی‌توجهی دولت عثمانی به آبادانی مقابر مقدس عتبات عالیات کمی غیرمنصفانه است. اسناد و گزارش‌های فراوانی ثابت می‌کنند که دولت



عثمانی در حد توان خود به آبادانی بقاع متبرکه شیعه اهمیت می‌داده و گاه‌گاهی با صرف هزینه‌هایی به مرمت و تجهیز زیارتگاه‌های شیعه اقدام می‌کرده است. در سال ۱۳۰۹ تجدید بنای دیوار بیرونی حرم امام حسین (ع) در کربلا که به فرمان سلطان عبدالحمید دوم شروع شده بود، پایان یافت (BOA, DH.MKT, 2940/ 24, 12 N 1309). دولت عثمانی در سال ۱۳۱۲ق دستور تعمیر صحن حرم حضرت علی (ع) در نجف و گنبد حضرت ابوالفضل (ع) در کربلا را صادر کرد (موجانی، ۱۳۸۹: ۳۰۰). در سال ۱۳۱۰ق نیز مهندسی اروپایی برای بازسازی کاظمین به خدمت گرفته شد و در همین سال، سلطان عثمانی مبالغ زیادی را برای تعمیر حرم‌های امامان شیعه و توسعه شهرهای مقدس اختصاص داد (همان، ۲۸۰-۲۸۱). در سال ۱۳۱۷ق نیز دولت عثمانی تعمیر حرم امام حسین (ع) در کربلا را عهده‌دار شد (BOA, İ.EV, 23/ 1317 § 15, 13 § 1317).

برخلاف سیاست‌های باب عالی در برقراری ثبات و آرامش در عتبات، عمل کرد حکومت محلی عراق در به‌وجود آمدن منازعات شیعی و سنی در عتبات کاملاً دخیل بود و طبق شواهد مستند، رجال سیاسی و مذهبی عراق با سوء مدیریت خود بارها به چنین اختلافات و منازعاتی دامن زدند. در سال ۱۳۰۴ق نایب کربلا، شاکر افندی، رساله‌ای عربی علیه شیعیان منتشر کرد. پس از این حادثه، شیعیان جعفری ساکن ولایت بغداد عرض حالی به دایره مشیخت ارسال، و از تحقیر شیعیان در رساله نام‌برده شکایت کردند (BOA, DH.MKT, 1398/21, 13 Ca 1304).

دوباره بر اثر سوء رفتار نایب کربلا در سال ۱۳۰۸ق، تعدادی از رهبران مذهبی کربلا به نمایندگی از مردم شیعه این شهر از ظلم و تعدی نایب کربلا، احمد افندی، به صدارت عظمی شکایت کردند و عزل او را خواستار شدند. در این شکایت‌نامه که به امضای چهار تن از علمای شناخته‌شده کربلا رسیده بود، اعمال نایب کربلا در حق آن‌ها بدتر از رفتار فرعون در حق بنی‌اسرائیل توصیف و ذکر شده بود که به واسطه تجاوزات او، آرامش و امنیت از کربلا سلب شده است (BOA, HR.TO, 397/34, 1308).

مراسم عزاداری ایام ماه محرم به‌ویژه روز دهم این ماه یکی از نقاط اوج کشمکش‌های مذهبی در شهرهای شیعی نشین عتبات عالیات بود. با توجه به گزارش‌های موجود،



دستگاه‌های انتظامی موظف بودند به شدت اوضاع را در این روز زیر نظر بگیرند و از هر گونه خشونت و درگیری مذهبی خودداری کنند. نظارت ضبیطیه نیز در پایان این روز گزارش‌های ارسالی از بغداد را دریافت می‌کرد و آن را به عرض باب عالی می‌رسانید. در طول سلطنت عبدالحمید، یعنی خلال سال‌های ۱۸۷۶ تا ۱۹۰۸م، مراسم عزاداری دههٔ محرم همواره باعث کشمکش میان شیعیان با حکومت محلی عراق می‌شد. در دهم محرم ۱۳۰۸ نیروهای عساکر شاهانه به سوی شیعیانی که در صحن آرامگاه حضرت علی (ع) مشغول عزاداری بودند، شلیک کردند و به گفتهٔ ایرانیان، تعداد زیادی در این حادثه کشته شدند. روزنامهٔ/ختر در شمارهٔ ۸ صفر ۱۳۰۸ یعنی یک ماه پس از حادثه، به شرح ماجرا پرداخت و تعداد ایرانیانی را که به دست عساکر عثمانی کشته شده بودند، در مجموع یازده نفر اعلام کرد. به گفتهٔ روزنامهٔ/ختر، ماجرا از آنجا شروع شد که شیعیان نجف مانند هر سال مشغول مراسم عزاداری عاشورا بودند که مأموران عثمانی به آن‌ها هجوم آوردند (اختر، ۱۳۰۸: ش. ۶). تأثیر این حادثه در ایران به قدری زیاد بود که ناصرالدین شاه به‌عنوان حامی حقوق شهروندان ایرانی از یک سو و رهبر دولتی شیعیان از سوی دیگر خود را موظف به دخالت در این موضوع دیدند. ناصرالدین شاه در نامه‌ای به سلطان عبدالحمید، از او خواست تا عاملان این حادثه را که در رأس آن‌ها قائم‌مقام نجف اشرف بود، مجازات کند. شاه ایران در نامه‌اش متذکر شد که این‌گونه اقدامات ناخوشایند علیه ایرانیان برخلاف نیات اتحادگرایانهٔ عثمانی است و باید از وقوع چنین مواردی جلوگیری شود (BOA, Y.PRK.A, 6/7, 28 S 1308). دولت عثمانی در پی درخواست‌های ایران، موضوع را پی‌گیری کرد. سرانجام، در نامه‌ای که در ۱۰ جمادی‌الأول ۱۳۱۰ از ادارهٔ داخلیه به صدارت ارسال شد، علت حادثه تحریکات ایرانی‌ها و تلاش آن‌ها برای شورش بیان شد؛ همچنین در این نامه هرگونه قتل و کشتار ایرانی‌ها از سوی عساکر شاهانه رد شد و حتی ادعا شد که یک زن از اتباع دولت عثمانی در این ماجرا به قتل رسیده است (BOA, İ.DH, 1203/ 94142). با این حال، دولت عثمانی پس از تحقیقات صورت گرفته، قائم‌مقام نجف را به سبب بی‌تدبیری در انجام وظیفه و خشونت بیش از حد معزول کرده، نیز مأموران ضابطه را عوض کرد (BOA, Y.PRK.A, 6/7, 28 S 1308).

به گفته روزنامه/ختر، ظاهراً قائم مقام نجف پیش از این در کاظمین نیز مسبب فتنه دیگری علیه شیعیان شده و به همین سبب از آنجا هم عزل شده بود. این روزنامه به دولت عثمانی توصیه می‌کند که این گونه افراد فتنه‌جو را در خدمات دولتی به کار نگیرد (ختر، ۱۳۰۸: ش. ۱۵). این حادثه در سال‌هایی رخ داد که افکار عمومی روشن‌فکران دو جامعه ایران و عثمانی و همت پادشاهان دولتین متوجه اندیشه اتحاد اسلام بود و حضور افرادی همچون سیدجمال‌الدین اسدآبادی در دربار عثمانی امیدها را برای وحدت میان شیعه و سنی زنده کرده بود.

به نظر می‌رسد رسیدگی دقیق باب عالی به موضوع نجف و برخورد قاطع با حکومت محلی عراق که به عزل قائم مقام و جابه‌جایی مأموران ضابطه آنجا انجامید، تا حدودی پاسخی مثبت به دولت ایران و قدمی هرچند کوچک در جهت تحقق اتحاد بین دولتین تلقی می‌شد. با این همه، بسیاری از صاحب‌منصبان محلی همچنان به واسطه حضور در عراق و مشاهده فعالیت‌های روبه‌رشد شیعیان عراق، خواستار اعمال تدابیر شدیدتری علیه شیعیان عتبات، نظیر محدود کردن آزادی‌های دینی و انجام دادن مراسم مذهبی بودند. در لایحه‌ای که یکی از صاحب‌منصبان محلی برای اصلاح اوضاع دینی عراق تنظیم و به باب عالی ارسال کرده بود، تصریح شده بود که دولت باید درباره شیعیان مسامحه نکند:

هر ساله هفتاد هشتاد هزار زوار ایرانی به این قصبه‌ها (نجف، کربلا، کاظمیه، سامرا) می‌آیند و هر کدام پول‌های زیادی خرج می‌کنند و مأمورین حکومت سنی نیز به خاطر ترس از نیروی آن‌ها به ایجاد شورش و اغتشاش با آن‌ها مساعده کارانه معامله می‌کنند و همین عمل کرد این قصبات اربعه را به حالت داخل قلمرو ایران درآورده است. در این نواحی آیین شیعه به آزادی اجرا می‌گردد و فکر تشیع در حال گسترش است (BOA, İMMS, 129/5537, 24 § 1309).

شیوه عمل کرد حکومت محلی درباره شیعیان و ایرانی‌های مقیم عراق دوباره در سال ۱۳۱۱ق. آتش نزاع میان سنی‌ها و شیعیان محلی و ایرانی را شعله‌ور کرد. باب عالی علت واقعه سامرا را که به قتل و مجروح شدن عده‌ای منجر شد، در وهله اول بی‌تدبیری حکومت محلی می‌دانست: «یک منازعه مربوط به خرید و فروش در سامرا به دلیل

بی‌تدبیری حکومت محلیه به صورت نزاع میان سنی‌های بومی و شیعه‌ها و ایرانی‌ها به وجود آمد» (BOA, I.HUS, 24/1, 12 Za 1311). دولت عثمانی در این حادثه نیز با تأدیب قائم‌مقام سامرا و مأموران محلی به جلب قلوب اهالی سامرا و ایرانیان آنجا اقدام کرد (BOA, Y.A.HUS, 301/7, 21 Z 1311). نکاتی که در این حادثه درخور ذکر است و آن را با حادثهٔ چند سال قبل متفاوت می‌کند، یکی حضور مؤثر مجتهدان عالی‌مقام شیعه در کانون حادثه و دیگری مداخلهٔ انگلستان در ماجرا و استفاده از این فرصت برای پیش‌برد منافع سیاسی خود در عراق است. تعرض به میرزای شیرازی و فرزندان او باعث شد طرف‌دارانش در مقام دفاع از او برآیند و با متعرضان درگیر شوند. در این میان، کنسولگری انگلستان نیز که به جایگاه اهمیت میرزای شیرازی واقف بود، برای تحت نفوذ قرار دادن او به برخی تشبثات متوسل شده بود (BOA, I.HUS 24/1311 Za-12, 1 (Za 1311)). باب عالی با آگاهی از اهمیت موضوع و جلوگیری از دخالت انگلستان، بلافاصله با حمایت از میرزای شیرازی در صدد جلب قلوب شیعیان و رفع غائله برآمد. آن‌گاه کمیسینی را برای مطالعه دربارهٔ جزئیات واقعهٔ سامرا و راه‌های مقابله با توسعهٔ شیعه در عراق و جلوگیری از نفوذ ایران به عراق اعزام کرد (BOA, I.HUS 24/1311 Za-12, 1). در این حادثه مجتهدان بزرگ کربلا نیز در حمایت از شیعیان سامرا وارد عمل شدند و در تهییج شیعیان سامرا نقش داشتند (BOA, I.HUS, 24/1, 12 Za 1311).

وقوع حوادث مشابه درست مقارن با واقعهٔ سامرا در بغداد نشان می‌دهد ابعاد کشمکش و رقابت‌های مذهبی سال ۱۳۱۱ ق فراتر از سامرا بود و برخی مناطق دیگر عراق را نیز دربر گرفته بود. شیعیان بغداد از اهالی و واعظان اهل سنت به سبب تحقیر و تهدیدی که در حقشان روا می‌داشتند، به باب عالی شکایت بردند. باب عالی در پی تحقیق دربارهٔ این مسئله، دست مأموران محلی را در ایجاد این منازعات در کار دید و برخی فرمان‌دهان اردوی ششم از جمله نصرت پاشا را از عراق اخراج کرد (BOA, Y.A. HUS, 299/27, (2 Z 1311).

دولت عثمانی و به تبع آن حکومت عراق سعی می‌کرد مراسم عزاداری‌های محرم و صفر شیعیان به طور مختصر برگزار شود؛ زیرا در این صورت «عساکر شاهانه و مأمورین

ضبطیه» بهتر قادر به کنترل اوضاع بودند. در سال ۱۳۱۸ق مشیر اردوی ششم همایونی در گزارش خود به استانبول تصریح کرد که آرامش دهم محرم شهر کاظمیه آن سال به این علت بوده که مدت مراسم عزاداری در مقایسه با سال‌های گذشته کوتاه‌تر بوده است. اردوی ششم همایونی نیز پیش از انجام مراسم دهم محرم در نامه‌ای به صدارت اعلام کرده بود که اگر عزاداران بیش از صد نفر باشند، واکنش شدیدتر حکومت محلی علیه شیعیان را در پی خواهد داشت (BOA, DH. MKT, 2419/83, 1 B 1318).

استانبول نیز در کنار عتبات عالیات، یکی دیگر از شهرهای حساس در برگزاری مراسم محرم به‌شمار می‌آمد. استانبول محل حضور ایرانیان فراوانی اعم از مردم عادی، تجار و دیپلمات‌ها بود. آن‌ها در روزهای محرم در محله مشهور خود تجمع می‌کردند و مراسم مذهبی خود را به‌جای می‌آوردند. ناظر ضبطیه در ۱۰ محرم ۱۳۰۸ق در گزارش مبسوط خود از نحوه برگزاری مراسم محرم نوشته است:

مطابق هر سال روز دهم محرم بیش از دو هزار ایرانی به محل مخصوص خود واقع در دره سیداحمد در اسکودار رفته عزاداری کردند. افراد زیادی نیز برای تماشای این مراسم جمع می‌گردند از این‌رو نیروهایی از مأمورین پلیس و ژاندارم و عساکر شاهانه به‌اندازه لزوم به آنجا روانه می‌گردند.

گزارشگر در پایان سخنان خود متذکر می‌شود که در این مراسم هیچ‌گونه اتفاق بدی نیفتاد و بدون رخداد درگیری میان شیعیان و افراد نظمیه، همه به خانه‌های خود بازگشته، پراکنده شدند (BOA, Y.PRK.ZB, 5/108, 10 M 108).

شواهد و مدارک تاریخی بیانگر این است که تحقیر اعتقادات مذهبی شیعیان همیشه و لزوماً از سوی اتباع دولت حاکم و اکثریت سنی صورت نمی‌گرفته است؛ بلکه گاه شیعیان خود زمینه درگیری‌های مذهبی را فراهم می‌آوردند. اوضاع تاریخی و جغرافیایی عراق و به‌ویژه همسایگی با دولت شیعه ایران سبب می‌شد اقلیت ساکن در عراق در مقایسه با سایر اقلیت‌های امپراتوری، اوضاع متفاوتی داشته باشند. به تعبیر دیگر، تلقی عمومی از مفهوم اقلیت درباره شیعیان عراقی ساکن امپراتوری کاملاً صدق نمی‌کند. گزارش‌هایی از آرشو عثمانی وجود دارد که در آن‌ها از تحقیر اهل سنت عراق به‌وسیله شیعیان سخن گفته شده

۱۳۸ / تشیع ایرانی و تسنن عثمانی: پژوهشی دربارهٔ منازعات شیعی- سنی در عتبات عالیات قرن نوزدهم

است. در روز هفتم محرم ۱۳۱۸، قائم‌مقام ارکان حریهٔ اسعدبیک از بغداد گزارش داد که شیعیان تمثالی از عایشه، همسر پیامبر (ص)، درست کرده و در کوچه‌ها گردانیده‌اند و بدین وسیله، به این شخصیت مورد احترام سنیان بی‌احترامی کرده‌اند (BOA, Y.PRK.ASK, 161/19, 11 M 1318). همچنین، گزارش شده که شیعیان در ششم محرم ۱۳۱۸ در آرامگاه امام موسی کاظم (ع) در کاظمین به تحقیر وارثان خلافت پیامبر اسلام (ص) پرداخته و به گفتهٔ قائم‌مقام حریهٔ بغداد: «قلوب مسلمین را داغدار کرده‌اند» (BOA, Y.PRK.ASK, 161/19, 11 M 1318).

دولت ایران به‌طور ضمنی از برگزاری مراسم شیعیان چه در ایران و چه در عراق حمایت می‌کرد. سیاست مردان و درباریان ایرانی و در رأس آن‌ها شاهان قاجار یکی از وظایف خود را گسترش آداب و شعائر مذهب شیعه می‌دانستند، شخصاً به برپایی چنین مراسمی می‌پرداختند و مبالغ زیادی را در این راه صرف می‌کردند. مشارکت در این‌گونه مراسم مردمی و سنتی و جهت آن‌ها را در میان مردم ارتقا می‌داد و در نگاه طبقات مختلف مردم از آن‌ها افرادی معتقد به شعائر شیعه و وفادار به ائمهٔ اثنی‌عشری ترسیم می‌کرد. حمایت‌های مالی رسمی و غیررسمی دولت ایران و رجال دولتی بلندپایه از مراسم مذهبی عتبات عالیات در همین راستا بود. در سال ۱۳۱۳ق وزارت خارجهٔ ایران تصویب کرد که مبلغ هفتصد روپیه برای مصارف عزاداری عتبات عالیات به کنسولگری‌های شاهنشاهی در کربلا و نجف پرداخت شود (سازمان اسناد ملی، ۱۳۱۳: پ: ۲۴۰۰۱۵۸۱۵). در میان اسناد، موارد مشابه چنین توجهات و حمایت‌هایی بی‌شمار یافت می‌شود.

۴. نتیجه

منازعات مذهبی میان عناصر شیعی و سنی در مناطق شیعی عراق و به‌طور خاص در عتبات عالیات در قرن نوزدهم همچنان ادامه یافت. سابقهٔ این اختلاف‌ها و رقابت‌ها اگرچه به قرن‌های دور می‌رسد، از قرن شانزدهم میلادی به‌بعد و با ظهور دولت‌های ایران و عثمانی به‌عنوان واحدهای سیاسی- هویتی جدید در کنار عوامل دیگر (از جمله افزایش جمعیت، نفوذ مادی و معنوی شیعیان و نیز افزایش روزافزون اهمیت سیاسی و اقتصادی عتبات) مسئلهٔ اختلافات و رقابت‌های شیعه و سنی در عتبات عالیات را از ماهیت سنتی آن خارج

کرد و ابعاد جدیدی بدان افزود. در قرن نوزدهم، آتش منازعات مذهبی در عراق همچنان شعله‌ور بود و موارد متعددی از این حوادث در گزارش‌های رسمی و غیررسمی منابع انعکاس یافته است. اگرچه منابع ایرانی و عثمانی در بیان عوامل و عناصر مسبب این حوادث هر کدام با موضعی جانب‌دارانه سراغ روایت و تحلیل مسئله رفته‌اند، از فحوای مطالب آن‌ها اطلاعات ارزشمندی از ماهیت و ابعاد این منازعات می‌توان به‌دست آورد. در بسیاری موارد، رهبران مذهبی شیعه و سنی در بروز یا ممانعت از چنین حوادثی، عاملی مهم به‌شمار می‌آمدند و نقش چشم‌گیری در این حوادث داشتند؛ از این‌رو، توجه به جایگاه مجتهدان شیعی ایرانی و مفتیان عثمانی ولایت عراق و موضع‌گیری‌های آن‌ها در مناقشات مذهبی یکی از ارکان مهم در این پژوهش است. نکته دیگر این است که موارد متعددی از این نزاع‌ها که گاه بسیار طولانی و خونین نیز می‌شد، در نتیجه عمل‌کرد خودسرانه و سوء مدیریت حکام محلی ولایت بغداد صورت می‌گرفت. مأموران رسمی باب عالی در عراق اعم از رجال مذهبی و سیاسی اهل تسنن که اداره امور ولایت برعهده آن‌ها بود، با شیعیان متعصبانه رفتار می‌کردند و بیش از جمعیت شیعه، منافع اهالی سنی را در نظر می‌گرفتند. عمل‌کرد این نمایندگان حکومت مرکزی گاهی خود باعث شعله‌ور شدن و گسترش این منازعات می‌شد؛ در حالی که با توجه به اسناد و مدارک موجود، اساس سیاست‌های دولت مرکزی در استانبول حل و فصل این اختلافات و جلوگیری از تکرار آن‌ها بود. سیاست‌مداران باب عالی سعی می‌کردند از ظرفیتی که سرزمین شیعه عتبات در اختیار آن‌ها قرار داده بود، در جهت پیش‌برد منافع منطقه‌ای خود و به‌ویژه تحقق سیاست اتحاد اسلام بهره‌ببرند. به هر حال، مأموران عثمانی و صاحب‌منصبان مذهبی عراق با تصور اینکه دولت ایران در پشت صحنه فعالیت‌های مذهبی شیعیان عراق قرار دارد و عدم نظارت بر فعالیت‌های شیعیان موجب قدرتمندتر شدن هویت شیعی در این خطه تحت حاکمیت عثمانی خواهد شد، نظر مساعدی به شیعیان و ایرانیان آنجا نداشتند؛ از سوی دیگر سیاست‌های تسامح‌آمیز حکومت مرکزی نیز که در پی فروکش کردن اختلافات شیعه و سنی بود، چندان کارساز نمی‌افتاد. رقابت‌های مذهبی عمومی میان اهالی شیعه و سنی نیز خارج از قوانین و دستورات حکومتی عمل می‌کرد و زمینه‌ساز منازعات فرقه‌ای می‌شد.

منابع

- احتشام السلطنه (۱۳۶۶). *خاطرات احتشام السلطنه*. به کوشش سیدمهدی موسوی زوار. تهران.
- *روزنامهٔ اختر* (۱۳۰۸). ش ۶ و ۸.
- ادیب‌الممالک (۱۳۶۴). *سفرنامهٔ ادیب‌الممالک به عتبات (۱۲۷۳ق)*. تصحیح مسعود گلزاری. تهران: دادجو.
- اعتصام‌الملک، میرزا خانلرخان (۱۳۵۱). *سفرنامه*. تصحیح منوچهر محمدی. تهران: شرکت سهامی خاص.
- اعتمادالسلطنه، میرزا محمدحسن خان (۱۳۶۷). *مآثر البلدان*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- الوردی، علی (۱۳۸۹). *تاریخ عراق*. ترجمهٔ هادی انصاری. تهران: شرکت چاپ و نشر بین‌الملل.
- اوبن، ژان (۱۳۶۲). *ایران امروز (۱۹۰۶-۱۹۰۷)*. ترجمهٔ علی اصغر سعیدی. تهران: زوار.
- باسورث، کلیفورد ادموند (۱۳۴۹). *سلاطین اسلامی*. ترجمهٔ فریدون بدره‌ای. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ.
- جعفریان، رسول (۱۳۸۶). *تشیع در عراق، مرجعیت و ایران*. تهران: مؤسسهٔ مطالعات تاریخی معاصر.
- دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۷۱). *حیات یحیی*. تهران: عطار - فردوسی.
- *عتبات عالیات عرش درجات* (۱۳۸۹). به کوشش سیدعلی موجانی. تهران: انتشارات مجمع جهانی اهل بیت.
- عضدالملک (۱۳۷۰). *سفرنامهٔ عضدالملک به عتبات (۱۲۷۳ق)*. تصحیح حسن مرسلوند. تهران: مؤسسهٔ پژوهش و مطالعات فرهنگی.

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء / ۱۴۱

- فخرالملک، ابوالحسن (۱۳۷۲). *از حرم تا حریم، سفرنامه عبدالحسن خان فخرالملک به عتبات*. تصحیح محمدرضا عباسی. تهران: انتشارات سازمان اسناد ملی ایران.

- فقیهی، علی اصغر (۱۳۷۵). *آل بویه نخستین سلسله قدرتمند شیعه*. تهران: سبا.

- میرزا ابوطالب خان (۱۳۷۳). *مسیر طالبی*. تصحیح خدیو جم. تهران: علمی و فرهنگی.

- ناصرالدین شاه قاجار (۱۳۷۲). *شهریار جاده ها*. تصحیح محمدرضا عباسی. تهران: سازمان اسناد ملی ایران.

- نقاش، اسحاق (۱۹۹۶). *شیعه العراق*. ترجمه عبدالله نعیمی. دمشق: دارالمدی للشکافه و النشر.

- Hurşid Paşa, Mehmet (1997). *Seyahetname-i Hudud, Çevrimyazı: Alaattin Eser, Simurg Kitaoçılık ve Yayıncılık Ltd.Şti, İstanbul.*

- Türk Ansiklopedisi (1971). Cilt XXI, Milli Eğitim Basımevi, Ankara.

- Wiley, Joyce N. (1992). *The Islamic Movement of Iraqi Shi'as*, London: Lynne Rienner Publishers.

- Osmanlı Başbakanlık Arşivi.

- Y.PRK.EŞA: Yıldız Perakende-Elçilik ve Şehbenderlik Tahriratı.

- Y.PRK.A: Yıldız Perakende-Sadaret Maruzatı.

- Y.PRK.ZB: Yıldız Perakende-Zabtiye Nezareti Maruzatı.

- -Y.PRK.ASK: Yıldız Perakende-Askeri Maruzat.

- İ.DH: İrade -Dahiliye.

- İ- .MŞH: İrade-Meşihat.

- İ.HUS: İrade-Hususi.

- İ.EV: İrade-Evkaf.

- İ.MMS: İrade-Meclis-i Mahsus.

- DH.MKT: Dahiliye Mektubi.

- Y.A.HUS: Sedaret Hususi Maruzat Evrakı.

- HR.TO: Hariciye Tercüme Odası.



فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و پنجم، دوره جدید، شماره ۲۶، پیاپی ۱۱۶، تابستان ۱۳۹۴

وضعیت سیاسی ایلام بعد از سقوط تا برآمدن هخامنشیان (۵۵۰-۶۴۶ پ.م)

زهرا کائید^۱
محمدتقی ایمان پور^۲

تاریخ دریافت: ۹۳/۲/۲۶

تاریخ تصویب: ۹۳/۷/۱۵

چکیده

سرزمین ایلام واقع در جنوب غربی ایران کانون یکی از کهن ترین تمدن های ایران باستان است و در مطالعات باستان شناختی دوران های آغازین تاریخی و شهرنشینی ایران اهمیتی ویژه دارد. منابع سومری نشان می دهد ایلام از هزاره سوم وارد صحنه تاریخی و سیاسی منطقه شد و پس از آن، شاهد حضور مداوم ایلام در رقابت ها و منازعات منطقه هستیم. سرانجام در پی حملات شدید آشوریان علیه ایلام، این فرمان روایی درازپای در سال ۶۴۶ پ.م به دست آشوربانیپال برچیده شد. در این پژوهش کوشیده ایم تا

^۱ دانشجوی کارشناسی ارشد ایران باستان دانشگاه فردوسی مشهد؛ Farfahar_zahra@yahoo.com

^۲ نویسنده مسئول - دانشیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد؛ timanpour@um.ac.ir

با کمک منابع میان‌رودی ایلامی و همچنین پژوهش‌های جدید و ضمن تجزیه و تحلیل آن‌ها به این پرسش پاسخ دهیم که ایلام بعد از فروپاشی سیاسی تا روی کار آمدن هخامنشیان چه مسیری را پیموده است. بدین منظور در این پژوهش، به‌طور خلاصه ابتدا اوضاع ایلام بعد از حملات آشور و در ادامه چگونگی اوضاع آن در دوره بابل نو و مسائل مربوط به آن را بررسی می‌کنیم و در پایان، علایم نوزایی سیاسی ایلام را که در پیوند با منابع بومی این تمدن است، بازشناسی می‌کنیم.

واژه‌های کلیدی: ایلام، شوش، آشور، دوره نوبابلی، نوزایی

سیاسی.

۱. مقدمه

ایلام یکی از کهن‌ترین تمدن‌های ایرانی در جنوب غربی ایران و در همسایگی سرزمین میان‌رودان بود که فرمان‌روایان آن از هزاره سوم پ.م وارد میدان رقابت و نزاع‌های مداوم با فرمان‌روایان از جمله حاکمان سومر، اکد، بابل و بعدها آشوریان شدند. سرانجام، پس از نزاع‌های پی‌درپی با آشوریان در سده هفتم پ.م، آشوربانیپال توانست در سال ۶۴۶ پ.م به فرمان‌روایی ایلامی‌ها در جنوب غربی ایران پایان دهد. برخی شکست شاه ایلام از آشوربانیپال و ویرانی شوش را براساس سال‌نامه‌های آشوربانیپال و همچنین سنگ‌نگاره‌های کاخ نینوای آشوریان پایان کامل سلسله‌های پادشاهی ایلامی و حاکمیت آشوریان بر این سرزمین می‌دانند؛ به‌ویژه که پس از آن شاهد سکوت منابع آشوری درباره تداوم نداشتن واکنشی از جانب ایلام هستیم.^۱

1. Cf. David Nadali (2007). "Ashurbanipal against Elam: Figurative patterns and Architectural location of the Elamite wars" in *HISTORIAE*. Vol. 4. Pp. 57- 91; Julian Reade (1964). "More Drawings of Ashurbanipal Sculptures" in *Iraq*. Vol. 26. Pp. 1-13; Julian Reade (1979). "Elam and Elamites in Assyrian Sculpture" in *Archäologische Mitteilungen aus Iran*, Vol. 9. Pp. 329-343; Javier Alvarez-Mon (2010). *The Arjān Tomb, at the cross-roads of the Elamit and the Persian Empires*. Peeters Leuven. Paris. Walpole, M. in: *Acta Iranica* 49, Pp. 177-183;

در این پژوهش برانیم تا با کمک داده‌های باستان‌شناسی و کتیبه‌های به‌جای مانده از این دوره اعم از آشوری، بابلی و ایلامی و همچنین بررسی نظریات پژوهشگران معاصر، سرنوشت سرزمین و مردمان ایلام را تا برآمدن هخامنشیان بررسی کنیم و به این پرسش پاسخ دهیم که آیا آن‌گونه که ادعا شده است، با شکست شاه ایلام و ویرانی شوش، تمام این سرزمین تا سقوط نینوا در سال ۶۱۲ پ.م تحت سلطه آشوریان اداره شد یا برعکس، آشوریان فقط بر بخش غربی ایلام و آن‌هم برای مدت کوتاهی توانستند سلطه خود را حفظ کنند و با مرگ آشوربانیپال و مشکلات سیاسی که در سرزمین آشور پیش آمد، فرمانروایان محلی ایلام توانستند هریک به صورت مستقل بر بخش‌هایی از ایلام به فرمان‌روایی خود ادامه دهند.

به هر حال ظاهراً به نظر می‌رسد که آشوربانیپال موفق شد در سال ۶۴۶ پ.م دشمنان ایلامی و بابلی خویش را سرکوب کند و بر بخش‌های از خوزستان سلطه یابد و پس از مدت کوتاهی توقف در هیدالو^۱ به نینوا برگردد و شخصی به نام لو. سگ^۲ (افسر ارتش) را عهده‌دار نظارت بر روستاهای آرشو^۳ و بیت-بورنک^۴ کند. در همان حال، از شخص دیگری نام برده می‌شود که مسئول هیلیم و قبیله پیلتو شد (پاتس، ۱۳۹۰: ۴۴۴). منابع این دوره به صورت پراکنده به اشخاصی اشاره می‌کنند که شاید از سوی آشور در ایلام حاکم شدند. بیل-ایینی^۵، سردار آشوری، از انتصاب مردوک-شار-اوسور^۶ در مقام حاکم موقت شوش یاد می‌کند (کامرون، ۱۳۶۵: ۱۵۹). بنابراین، در پی پیروزی‌های آشوربانیپال بر شوش، اگر نه همه ایلام، دست کم شوش تا پیش از سقوط امپراتوری آشور و ویرانی نینوا در سال ۶۱۲ پ.م به استانی آشوری و جزئی از متصرفات آشور مبدل شد و این حاکمیت آشور تا آغاز دوره بابل نو (۶۲۵ پ.م) ادامه یافت (Zadok, 2011: 121). همچنین،

Javier Alvarez-Mon (2009a). "Ashurbanipal's Feast: A View from Elam" in *Iranica Antiqua*, Vol. 44. Pp. 131- 180; John Curtis and Julian Reade (1995). *Art and Empire Treasures From Assyria*. in British Museum. Pp. 72-77.

1. Hidalu
2. Lu. SAG.
3. Arashu
4. Bit-Burnakka
5. Bel- Ebni
6. Marduk-Šar-usuraa

کامرون به چندین متن در تأیید این نظریه استناد می‌کند؛ از جمله وی به نوشته‌ای در نینوا اشاره می‌کند که در آن زمین‌های کشاورزی، مکان و صاحبانشان فهرست شده و در آن نام سوزانو^۱ نیز آمده است و کامرون آن را به شوش ارتباط می‌دهد. همچنین، در این نوشته از شخصی به نام شکنو^۲ نام برده شده که قسمتی از نامش از میان رفته است و او را فرمان‌دار یا استان‌دار ایلام توصیف می‌کند (کامرون، ۱۳۶۵: ۱۶۰). این در حالی است که بهره‌گرفتن از این متن برای اثبات وجود مدیری آشوری در ایلام پس از سال ۶۴۷ پ.م ناممکن است؛ زیرا علاوه بر اینکه تاریخ متن از بین رفته، طبق نظر آخرین ویراستارانش، متن به زمان حکومت آشوربانیپال یا پدرش اسرحدون^۳ تعلق دارد (Fales & Postgate, 1992: 19). بنابراین شواهد و اسنادی که ایلام را بعد از تخریب شوش توسط آشوربانیپال استانی آشوری نشان دهد، در بهترین حالت مبهم‌اند (Potts, 2012: 46).

به هر حال، با نگاهی به اوضاع داخلی حکومت آشور و به‌ویژه عصر آشوربانیپال می‌توان دریافت که شوش بعد از سقوط تا چه میزان تحت کنترل آشور بوده است؛ زیرا چنان‌که می‌دانیم او بعد از حمله به شوش و غارت این سرزمین، بلافاصله تصمیم به عقب‌نشینی می‌گیرد و برای حفظ این قلمرو هیچ تلاشی نمی‌کند؛ زیرا به‌رغم موفقیت‌های آشوربانیپال در ایلام، در اواخر فرمان‌روایی، امپراتوری او از جهات مختلف در فشار بود؛ به‌ویژه در این زمان فرمان‌روایان آناتولی (اورارتو)، مصر و بابل مشکلات جدی را برای آشوربانیپال به‌وجود آورده بودند (-Ragozin, 1905: 371; Bedford, 2009: 46; Alvarez-Mon, 2010: 172-177; 432). در واقع، در طول قرن هفتم پ.م شاهان آشوری تلاش کردند با قدرت و پای‌داری مضاعف حاکمیت خود را بر قلمرو وسیع و ناهمگن خویش که توسط مرزهای طبیعی جدا شده بود، استوار کنند؛ اما تلاش آنان با شکست مواجه شد (Reade, 1979: 329-30; Radner, 2014: 104). از سوی دیگر، دولت بابل در جنوب آشور در این زمان از هیچ فرصتی برای وارد کردن ضربه به آن غفلت نمی‌کرد (King, 1915: 273). به‌نظر می‌رسد پادشاهان آشور در اوج قدرتشان

1. Susanu
2. Skaknu
3. Esarhaddon (850-670)

مجبور شدند برای مطیع کردن بابل، زمان و انرژی و همچنین منابع مادی بیشتری صرف کنند (Brinkman, 1986: 291). از سوی دیگر، ده سال بعد از مبارزه با ایلام و تخریب شوش، دوران افول سریع آشور شروع شد. این سرزمین بعد از آشوربانیپال که امپراتوری آشور را به اوج رساند، رو به زوال نهاد. افزون‌بر مسائل داخلی پادشاهی، شکست‌های نظامی نیز افزوده شد (بریان، ۱۳۸۶: ۸۵/۱). واپسین مرحله این افول مقارن محاصره آشور در ۶۱۴ پ.م، تسخیر نینوا در ۶۱۲ پ.م و حران در ۶۱۰ پ.م بود و سرانجام امپراتوری آشور در ۶۰۹ پ.م فروپاشید. به دیگر سخن، تخریب نینوا فقط سی سال پس از تخریب شوش انجام شد (Alvarez-Mon, 2010: 176 & 2012: 755).

با توجه به شرحی که از اوضاع داخلی آشور دادیم و همچنین اسنادی که در ادامه بررسی خواهیم کرد، می‌توان ادعا کرد که بعید می‌نماید آشوریان توانسته باشند پس از عقب‌نشینی و بازگشت به نینوا فرصت لازم برای کنترل و حاکمیت بر ایلام را یافته باشند؛ هرچند ایلام هم فرصت نیافت مانند گذشته، پادشاهی مستقل و قدرتمندی بنیان نهد (معیدزاده، ۱۳۷۰: ۳۲؛ Waters, 2008: 115). از سوی دیگر، شواهد باستان‌شناسی از شوش نشان می‌دهد که هیچ‌گونه وقفه‌ای در ادامه زندگی در شوش به وجود نیامد؛ زیرا شاهد تداوم فرمانروایی‌های محلی و تمدن ایلام پس از تهاجم آشوریان هستیم (Miroshedji, 1985: 266). درخور ذکر است که میزان و کیفیت منابع میان‌رودانی موجود در مورد تاریخ ایلام نو در سی سال آخر امپراتوری آشور به طوری چشم‌گیر کاهش یافته است (Waters, 2000: 81; Alvarez-Mon, 2012: 197). بنابراین، برای آگاهی از مرحله پایانی ایلام نو (۵۳۹-۶۴۷ پ.م) در کنار منابع اندک میان‌رودانی این دوره، منابع بومی ایلامی پس از دهه ۶۴۰ پ.م اهمیتی دوچندان یافته است. از همین رو برای آگاهی از اوضاع سیاسی و تمدن ایلام پس از فروپاشی پادشاهی ایلام لازم است به این شواهد به‌ویژه رابطه آن با بابل نو و پس از کاهش قدرت آشور نگاهی بیفکنیم.

۲. اوضاع سیاسی ایلام در دوران بابل نو (۵۳۹-۶۲۵ پ.م)

در پی ویرانی شوش، مرحله تازه‌ای از تاریخ ایلام در سال ۶۲۵ پ.م آغاز می‌شود که مقارن با شروع عصر بابل نو است. برخی پژوهشگران این دوره را آغازگر استقرار حکومتی ایلامی بعد از حملات آشوریان دانسته‌اند. این پادشاهی ایلام نو از طرف مشرق تا دامنه‌های زاگرس گسترده بوده است و این دامنه‌ها در این زمان یک منطقه مرزی را میان پادشاهان ایلامی شوش و مستملکات سابق آنان در انشان که از آن پس در دست کوروش دوم بود، تشکیل می‌داده‌اند (بریان، ۱۳۸۶: ۸۶/۱؛ Hansman, 1972: 101-125 & 1985: 103-107; Waters, 2011 b: 285-296). این حکومت تا نیمه دوم قرن ششم پ.م ادامه یافته است؛ یعنی تا زمانی که یک پادشاه پارس، احتمالاً کوروش دوم، با الحاق پایتخت آن به قلمرو خود به حیات آن خاتمه داده است (Miroshedji, 1985: 266). برخلاف سال‌نامه‌های آشوری که ادعای سلطه کامل بر ایلام پس از فروپاشی آن را دارند، شواهد زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد در حدود سال ۶۲۵ پ.م حداقل در اطراف شوش یک فرمانروایی مستقل ایلامی نیز تشکیل شده است. بابل در نیمه قرن هفتم پ.م موقعیتی شبیه به ایلام داشت؛ اما بابل دست‌خوش نوزایی سیاسی شده بود؛ به طوری که در سال ۶۱۲ پ.م موفق شد با هم‌پیمانی با مادی‌ها، در نابودی و تجزیه پادشاهی آشور در سال‌های پایانی قرن هشتم پ.م توانمندی خود را نشان دهد (Carter & Stolper, 1984: 53). اما در همین زمینه روشن نیست که ایلام در مقابل قدرت روبه‌رشد بابل یا ماد چه نقشی داشته است (Potts, 2012: 46).

بابلی‌ها به سال ۶۲۵ پ.م به رهبری نبوپولاسار^۱ (۶۰۵-۶۲۵ پ.م)، عامل آشوریان که در واقع مأمور آشوربانیپال در بابل بود (Brinkman, 1984: 110)، جنگ علیه آشور را از سر گرفتند. وی امپراتوری بابل نو را تأسیس کرد. این دوران حد فاصل پادشاهی نبوپولاسار تا تصرف بابل توسط پارسی‌ها را شامل می‌شود (مجیدزاده، ۱۳۷۹: ۳/۲؛ Kuhrt, 1995: 2/573). ارتباط بابل در این زمان با همسایه شرقی‌اش، ایلام، قدری مبهم است (Alvarez-Mon, 2012: 184). به هر حال، یکی از نخستین کارهای نبوپولاسار

1. Nabopolassar

برقراری رابطه دستانه تازه‌ای با ایلام بود. برپایه یک رویدادنامه بابلی، نبوپولاسار در نخستین سال پادشاهی خود پیکره خدایان شوش را که آشوریان آن را به اوروک^۱ آورده بودند، به شوش بازگردانده است (Grayson, 1975: 88; Dandamayev, 1972: 258). برخی پژوهشگران از یک سو این تحولات را نشان‌دهنده وجود ثبات سیاسی در ایلام یا حداقل در شوش دانسته‌اند و از سوی دیگر اثبات می‌کنند که ارتباط بابل با ایلام خصمانه نبوده است. از آنجایی که در آن هنگام نبوپولاسار هنوز به جنگ با آشوری‌ها در بخش‌های شمالی بابل مشغول بود، به نظر می‌رسد بابل مانند سده‌های پیشین نیازمند جلب حمایت ایلامی‌ها عیله آشور بوده باشد (Dandamayev & Lukonin, 1989: 58; Potts, 2012: 46-47; Carter & Stolper, 1984: 53; Henkelman, 2003 a: 75; Zadok, 2011: 123). براساس این شواهد، احتمالاً یک فرمان‌روایی نسبتاً مستقل پادشاهی ایلامی به مرکزیت شوش شکل گرفته بوده است (Carter & Stolper, 1984: 53). افزون‌بر این، عده‌ای از اندیشمندان بازگرداندن پیکره خدایان توسط نبوپولاسار را مدرکی دال بر سر کار آمدن دولت جدید و احیای ایلامی بعد از سال ۶۲۵ پ.م در شوش می‌دانند؛ زیرا دریافت این اشیای مهم مستلزم وجود مقامات بلندپایه‌ای بود (Miroschedji, 1982: 62). بنابراین، این تاریخ ممکن است دست‌کم مدرکی برای احیای قدرت سیاسی و مذهبی ایلام به مرکزیت شوش در نظر گرفته شود؛ زیرا این احیای سیاسی به‌طور مشخص در پیوند با احیای سنن هنری غرب ایلام بعد از حدود ۶۲۵ پ.م است (Amiet, 1973: 24). به هر حال، برخی شواهد گویای این است که شوش در این زمان و پس از غارت آشوربانیپال بهبود یافته است (Waters, 2000: 174).

یکی از مسائل اساسی که درباره این مرحله از تاریخ ایلام نو (۵۳۹-۶۴۶ پ.م) مطرح شده، این است آیا ایلام به‌حدی از توانمندی سیاسی رسیده بود که بتواند در سقوط نینوا، همراه با اتحادیه ماد و بابل دست داشته باشد. از دیدگاه زادوک، ایلام در زمان نبوپولاسار متحد سیاسی بابل بوده است؛ زیرا در این زمان هر دو دشمن مشترک، یعنی آشور را پیش

رو داشتند و ایلام چنین رابطه‌ی دوستانه‌ای را با بابل چه قبل و چه بعد از حمله‌ی آشور حفظ کرده بود (Zadok, 1979: 17 & 2011: 121). با این حال، اگر چنین اتحادی وجود داشته است، چرا ایلام در ویرانی نهایی آشور همراه بابلی‌ها و مادی‌ها نبوده است؟ بی‌شک اگر نبوپولاسار ایلامی‌ها را برای همکاری متقاعد کرده باشد، احتمالاً آنان برای رسیدن به نینوا در سال ۶۱۲ پ.م باید لحظه‌شماری می‌کردند، نه مانند گذشته که توسط آشوربانیپال به صورت تبعیدی و زندانیان تحقیرشده وارد نینوا شدند؛ بلکه اینک می‌توانستند به‌عنوان فاتح قدم در نینوا بگذارند (پاتس، ۱۳۹۰: ۴۵۲). برخی پژوهشگران برای اثبات شرکت ایلام در تخریب نینوا، به نگاره‌های کاخ آشوربانیپال به‌صورت غیرمستقیم استناد کردند. بر این اساس، رید پیش‌نهاد کرده است که تخریب صورت‌های قاتلان شاهان ایلامی یعنی تئومن^۱ و پسرش تَمَریتو^۲ و همچنین چهره‌ی هُوبِن نیکش یا اومانیکش^۳، شاه ایلامی دست‌نشانده‌ی آشوریان، به‌ویژه سر آشوربانیپال احتمالاً توسط ایلامیان در جریان حمله‌ی ۶۱۲ پ.م انجام شده است (Reade, 1967: 105, 1964: 6 & 1992). همچنین به‌زعم نیلندر، تخریب قسمت‌هایی از نقوش برجسته‌ی کاخ آشوربانیپال در نینوا، احتمالاً توسط ایلامیان به‌منظور انتقام‌جویی از آشور انجام شده است. چهره‌ی آشوربانیپال، جام‌وی، بینی و دهان ملکه، صورت خدمت‌کاری که پشت سر ملکه بوده است، همگی آسیب دیده‌اند (Nylander, 1999: 7) (شکل ۱)؛ هرچند در این زمینه تردیدهایی وجود دارد و برخی پژوهشگران معتقدند احتمالاً تخریب‌های یادشده توسط خانواده‌ی شاهی با هدف ایجاد تغییراتی در تزیینات نقوش برجسته‌ی کاخ انجام شده است (Alvarez-Mon, 2010: 177). به‌دیگر سخن به‌نظر می‌رسد جز نقوش تاحدی تخریب‌شده‌ی کاخ آشوربانیپال، شواهد دیگری از خود ایلام یا میان‌رودانی مبنی بر حضور ایلام در سقوط نینوا یافت نشده است. بنابراین، حضور داشتن یا نداشتن ایلام در این رخ‌داد مانند برخی دیگر از مسائل تاریخ ایلام نوی متأخر، همچنان مبهم باقی می‌ماند.

1. Te-Umman
2. Tammaritu
3. Huban-nikaš



شکل ۱. نقش برجسته آشوربانیپال و ملکه
(Source: Nylander, 1999: 72)

نبوپولاسار در تابستان ۶۰۵ پ.م در گذشت و پسرش نبوکدنزر دوم^۱ جانشین وی شد (پاتس، ۱۳۹۰: ۴۵۲). به نظر می‌رسد بابل و ایلام سی سال در وضعیت صلح بودند تا اینکه احتمالاً این وضعیت در نهمین سال سلطنت نبوکدنزر به پایان رسید. در این زمان، شاهد فعالیت‌های نظامی تازه‌ای در ایلام هستیم (Zadok, 2011: 123). گاهنامه شماره پنج از مجموعه گاهنامه‌های بابل نو، مربوط به سال ۵۹۶ پ.م و در نهمین سال سلطنت نبوکدنزر دوم، از رویارویی سپاهیان بابلی با نیروی دیگری در کنار رودخانه دجله سخن می‌گوید که بابلی‌ها بدون درگیری عقب‌نشینی کردند. در این متن نام فرمان‌روای هم‌اورد بابلی آسیب دیده است؛ اما گریسن و همچنین وایزمن تا اندازه‌ای واژه پادشاه ایلام را برای آن بازسازی کرده‌اند (Grayson, 1957: 102; Wiseman, 1956: 73). با تکیه بر متن این گاهنامه - هر چند هنوز این احتمال تأیید نشده است - کارتر و استالپر معتقدند هنگامی که نیروهای هم‌پیمان بابلی و مادی در جای دیگر در نبرد با آشور بودند، این امکان وجود دارد که حکومت ایلامی در خوزستان توانسته باشد از شرق دجله به بابل فشار آورد (Carter & Stolper, 1984: 53). در مقابل، واترز معتقد است که با استناد به متن مذکور که هنوز صحت آن هم تأیید نشده، نمی‌توان از ایلامی یک پارچه و احیاشده سخن گفت که قادر بوده است بابل را - که در هزاره نخست پ.م در اوج قدرت بود - تهدید کند (Waters, 2000: 175)؛ زیرا متون و اشیایی مربوط به تاریخ ۶۰۰ تا ۵۵۵ پ.م از

1. Nebuchadnezzar II (604-556)

شاهان بابل نو وجود دارند که نشان‌دهندهٔ چیرگی بابل نو حداقل از زمان نبوکدنزر دوم بر ایلام یا شوش هستند. در همین زمینه، برخی پژوهشگران بر این باورند وجود بعضی اشیای اهدایی یافت‌شده در شوش (شامل آجرهای حکاکی‌شده، گلدان مرمیرین، مُهر، سنگ‌وزنه‌ها و همچنین اشیای نذری که نام نبوکدنزر دوم، امل - مردوک^۱ و نرگل - شر - اوصر^۲ روی آن‌ها حک شده است) نشان می‌دهد احتمالاً بابلی‌ها سلطهٔ خود را بر شوش تا نیمهٔ نخست سدهٔ ششم پ.م حفظ کرده بودند (Alvarez-Mon, 2010: 185; Carter & Stolper, 1984: 53; Kuhrt, 1995: 657; Waters, 2000: 176; Dandamaev & Zadok, 2011: 123; Lukonin, 1989: 58; Dandamaev, 1972: 285). به‌علاوه، کامرون معتقد است شناسایی آجرهایی به‌نام نبوکدنزر دوم و گلدان، و وزنه‌هایی که دارای کتیبهٔ وی هستند، در شوش همگی نشان از سلطهٔ نبوکدنزر دوم در آن زمان بر آنجاست (کامرون، ۱۳۶۵: ۱۶۶). گفتنی است که آجرهای مشابهی نیز در تخت جمشید یافت شده که آن‌ها را غنیمت جنگی نامیده‌اند که به این مکان آورده شده‌اند؛ پس دربارهٔ این یافته‌های شوش نیز این تردید وجود دارد که ممکن است به‌عنوان غنیمت جنگی به شوش منتقل شده باشند؛ به همین سبب این شواهد به‌تنهایی دلیلی بر سلطهٔ بابلی‌ها بر شوش در آن زمان نیستند (Dandamaev, 1972: 258; Waters, 2000: 176; Vallat, 2008; Zawadzki, 1988: 142; Carter & Stolper, 1984: 53). به‌علاوه، این نکتهٔ مهم دربارهٔ کتیبه‌های شاهان بابل نو مطرح است که کتیبه‌های ایشان - برخلاف گزارش‌های ثبت‌شدهٔ آشوری در بناها - نشانهٔ عملیات نظامی نیست؛ بلکه آن‌ها مختص بزرگ‌داشت ترمیم یا احداث معابد و کاخ‌ها در بابل و دیگر شهرهایند؛ همچنان‌که نبوکدنزر دوم در کتیبه‌هایش به‌عنوان سازنده‌ای ظاهر شد و در طول حکومت ۴۲ ساله‌اش، به بازسازی بابل و مراکز مذهبی آن پرداخت (King, 1915: 278-280).

از سوی دیگر، بعضی پژوهشگران معتقدند مهاجرت ایلامی‌ها از شوش به بابل در این زمان، نشان‌دهندهٔ حاکمیت بابل بر شوش دست‌کم تا پایان ۵۹۶ پ.م است. در همین باره زادوک استدلال می‌کند که در استوانهٔ کوروش، شوش در میان شهرهایی ذکر شده است

1. Amēl-Marduk (561-560)
2. Nergal-Šar-ušur (556-560)

که کوروش خدایان و شهروندان تبعیدشده را- که در زمان حاکمیت بابل نو به آنجا تبعید شده بودند- به سرزمین هایشان بازگرداند؛ بنابراین پایان حاکمیت بابل بر شوش را هم‌زمان با فتح بابل در ۵۳۹ پ.م به دست کوروش می‌دانند (Zadok, 1976: 61). از یکی دیگر از اسناد بابلی به تاریخ ۵۹۱-۵۹۲ پ.م به عنوان مدرکی برای استیلای بابل نو بر ایلام استفاده شده است. در این مدرک، فهرستی از خواربار و مواد غذایی برای بیگانگانی وجود دارد که در این شهر حضور داشتند؛ به‌ویژه در یکی از این متون، توزیع جیرهٔ روغن برای ۷۱۳ ایلامی آمده که به سرپرستی شخصی بابلی به نام نبو-لثو^۱ انجام شده است. داندامايف با استناد به ویراستار این متون یعنی ویدنر^۲، این ایلامی‌ها را جنگ‌جویانی می‌داند که در یک واحد نظامی در بابل خدمت می‌کردند؛ وی همچنین به اسامی پارسی‌های موجود در این اسناد اشاره کرده و معتقد است احتمالاً حضور ایلامی‌ها و همسایگان آن‌ها یعنی پارس‌ها در بابل، نشان‌دهندهٔ این است که در آن زمان ایلام قسمتی از امپراتوری بابل نو بوده است (Dandamaev & Lukonin, 1989: 59). اما زادوک با استناد به نام بابلی نبولثو به عنوان افسر- یعنی لوسگ^۳ یادشده در متن به عنوان مسئول ایلامیانی که احتمالاً همان ۷۱۳ تن بوده‌اند- این نظر را رد می‌کند و بر آن است که این مهاجران ایلامی از جمله کمان‌داران و دیگر نخبگان ایلامی از سال‌های قبل از امپراتوری بابل نو در حاشیهٔ شرقی بابل حضور داشتند؛ به‌ویژه که آشوربانیپال بعد از فتح موقت قسمت‌هایی از ایلام و شوش، کمان‌داران ایلامی را در ارتش خود جای داد. بنابراین از نظر ایشان، ادغام نخبگان ایلامی با ارتش بابلی در دوران اولیهٔ حکومت بابل نو لزوماً به معنای حاکمیت بابل نو بر ایلام نیست (Zadok, 1976: 62 & 2011: 124). بنابراین وجود آجرهایی به نام نبوکدنزار دوم یا حضور تعدادی از سربازان ایلامی در بابل هیچ‌کدام به‌تنهایی روشن‌کنندهٔ سلطهٔ بابل نو بر ایلام این دوره نیست. در واقع، جزئیات رابطهٔ سیاسی بین ایلام و بابل نوطی اواخر سدهٔ هفتم و اوایل سدهٔ ششم پ.م همچنان روشن نیست و هیچ مدرک قانع‌کننده‌ای وجود ندارد که ثابت کند ایلام پس از فروپاشی امپراتوری آشوریان، در حاکمیت بابل نو بود

1. Nabû-leû
2. Weidner
3. LU SAG

(Henkelman, 2003 a: 75; Waters, 2000: 176). به علاوه، وجود پیوند میان ماد و ایلام در این زمان مسئله بسیار بحث‌برانگیز دیگری دربارهٔ اوضاع سیاسی پس از ویرانی شوش به دست آشوریان است. بحث دربارهٔ احتمال ارتباط بین ماد و ایلام را ابتدا هنکلمن مطرح کرد. به نظر وی، احتمال ارتباط میان ایلام و ماد قطعاً از این منظر مطرح می‌شود که ایلامی‌ها و مادی‌ها به‌عنوان دو گروه در غرب ایران، همیشه در حال درگیری با آشوریان بودند. اما این مسئله که گسترش روزافزون قدرت آشوریان به‌طور حتم پیوند ماد و ایلام را در پی خواهد داشت، فقط در قالب یک فرضیه باقی مانده است (Henkelman, 2003 a: 88-89)؛ زیرا نه تنها با کمبود منابع صریح و روشن دربارهٔ توانمندی مادی‌ها در این زمان مواجهیم (Alvarez-Mon, 2010: 193; Henkelman, 2003 a: 88-89)؛ بلکه افزون‌بر این فرضیه‌هایی که به‌تازگی سانسو وردنبورگ و ایمان‌پور مبنی بر وجود نداشتن پادشاهی قدرتمند ماد در شمال شرقی ایران مطرح کرده‌اند (Sanctis-Weerdenburg, 1988: 197-212; Sanctis-Weerdenburg 1994: 61-81; Imanpour, 2002-2003: 39-55)، تا حدود زیادی بسیاری از بحث‌های پیشین دربارهٔ مادها را که بیشتر مبتنی بر گزارش‌های هردوت بودند، به پرسش کشیده است (Zadok, 2011: 122; Rollinger, 2008: 51; Liverani, 2003: 1-12).

۳. علایم نوزایی سیاسی در ایلام براساس منابع بومی

فرضیه وجود پادشاهی ایلامی پای‌دار بعد از حملات آشوربانیپال، با پژوهش‌های میروشجی دربارهٔ لایه‌های باستان‌شناسی ایلام نو در شوش مطرح شد که در نتیجهٔ آن، تاریخ ایلام نو به دو دورهٔ ایلام نو I (۷۰۰/۷۲۵-۱۰۰۰) و ایلام نو II (۷۲۰/۷۲۵-۷۲۵) تقسیم شد. وی به تداوم سنت کتیبه‌نویسی و آثار فرهنگی و مادی ایلام کهن در سراسر دورهٔ ایلام نو II اشاره می‌کند (Miroshedji, 1985: 265-306 & 1982: 51-63). علاوه بر این به نظر می‌رسد شواهد کافی دال بر وجود فرمان‌روایی جدید در دورهٔ ایلام نو پس از حملات آشوری به مرکزیت شوش وجود دارد. متون آکروپل از شوش (اواخر قرن هفتم و اوایل قرن ششم پ.م) نشان‌دهندهٔ وجود روابط وسیع اقتصادی بین‌مکانی در حوالی شوش با مکان‌ها و اقوام دیگر حتی خارج از خوزستان است (Henkelman, 2003 a: 74-75).

(Cf. Waters, 2000: 95). علاوه بر آن در بعضی از اسناد یافت شده در ایلام این دوره، به نام تعدادی از فرمانروایان ایلامی اشاره شده است که نشان می‌دهد که احتمالاً ایلام توانست پس از مدت کوتاهی از تهاجم آشوربانیپال و ویرانی شوش، به بازسازی سیاسی و فرهنگی خود بپردازد. در متون ایلام نو، حضور چند شاه با نام‌های ایلامی به سال‌های ۶۴۰-۶۵۰ پ.م گواهی شده است که نامشان عبارت‌اند از: شوتور- نهونت^۱ پسر ایندکده، شوترک نهونت پدر هوبن- کیتن،^۲ کودور- هنی،^۳ آپلی^۴ پادشاه زرینی^۵، هوبن- شوتروک^۶ (از گیس^۷)، ات- همیتی- اینشوشینک^۸ و اومنونو^۹ که آن‌ها را مربوط به قرن هفتم و اوایل قرن ششم پ.م می‌دانند (Waters, 2008: 115). هرچند نام این افراد شناسایی شده، ارتباطات، گاه‌شماری، محل‌های فرمان‌راویی و همچنین وسعت قلمرو آن‌ها هنوز به درستی مشخص نشده و اطلاعات موجود درباره آنان محدود است؛ ضمن اینکه ابهامات زیادی در تاریخ‌گذاری این کتیبه‌های شاهان ایلام نو از نظر زمانی وجود دارد (Waters, 2011 a: 115 & 2008: 247). اما گستردگی و تنوع این الواح و نوشته‌ها می‌تواند تا حدود زیادی به بحث مورد نظر و نوزایی ایلام کمک کند. به هر حال، شواهد متنی یا کتیبه‌ای برجای مانده از اواخر دوره به چهار گروه تقسیم می‌شود: ۱. الواح اقتصادی و اداری از شوش؛ ۲. لوح برنزی اورورو^{۱۰} از تخت جمشید؛ ۳. نامه‌های نینوا؛ ۴. کتیبه‌های سلطنتی. تعداد کتیبه‌های سلطنتی نسبتاً اندک است؛ اما از آنجایی که این گروه کتیبه‌ها حاوی برخی از نام‌های اشخاص سلطنتی و فعالیت‌های آنان هستند و اغلب تحولات بعد از دهه ۶۴۰ پ.م را دربرمی‌گیرند، اهمیت دارند. به‌ویژه زمانی که کیفیت و تعداد منابع آشوری و بابلی درباب ایلام به شدت کاهش یافته است، این اسناد می‌توانند تا حدودی به شناخت موضوع در این دوره کمک کنند (Alvarez-Mon, 2010: 197; Waters, 2000: 81). به هر

1. Šutur-Nahhunte son of Indada
2. Huban-Kitin
3. Kutur-Hanni
4. Appalaya
5. Zarians
6. Hubn-Šuturuk
7. Gisat
8. Atta-hamiti-Inshushinak
9. Ummanunu
10. Ururu

حال لازم است به منظور روشن شدن بحث، به صورت جداگانه به بررسی هریک از این مجموعه اسناد و کتیبه‌ها پردازیم.

۳-۱. الواح اقتصادی و اداری از شوش

دو مجموعه از الواح ایلامی کشف شده در شوش، شامل ۲۹۹ لوح از متون آکروپل و ۷ لوح مربوط به ارگ یا آپادانا، مهم‌ترین گروه متنی برای شناخت تاریخ فرهنگی و اقتصادی ایلام پس از لشکرکشی آشوریان در سال ۶۴۶ پ.م هستند. برخی پژوهشگران تاریخ ایلام زمان این الواح را به اواخر قرن هفتم پ.م تا زمان روی کار آمدن کوروش دوم نسبت داده‌اند (Alvarez-Mon, 2010: 197; Waters, 2000: 156; Basello, 2011: 61-62). گیرشمن نیز ضمن حفاری در شهر صنعتگران شوش، لوحه‌ای ایلامی یافت که از نظر شیوه نگارش و ویژگی‌های خطی با متون آکروپل و آپادانا مشترک است (پاتس، ۱۳۹۰: ۴۶۷). این الواح همچنین با ۲۵ نامه ایلامی آسیب‌دیده از نینوا دارای ویژگی‌های مشترکی هستند (Walker, 1980: 79). حوزه جغرافیایی مورد بحث در متون ارگ شامل بخشی از خوزستان و فراتر از آن از شمال میان‌رودان تا سواحل خلیج فارس در بوشهر و فارس است؛ اما شوش متداول‌ترین مکانی است که از آن نام برده شده و در یک سوم این الواح نام شوش آمده است (پاتس، ۱۳۹۰: ۲۹۹؛ Waters, 2000: 163). همچنین، بیش از ششصد نام در این متون آمده است که در میان آن‌ها ۱۰ درصد پارسی و بقیه نام‌ها ایلامی‌اند. در این متون، حداقل به سه شاه از جمله شاه مصر و شاه اومنوو اشاره شده است (Alvarez-Mon, 2010: 199). متن 9 MDP شماره ۱۵۸ تنها متنی است که در آن از یک شاه غیرایلامی یعنی شاه مصر نام برده شده است. در این متن نیز که مانند بقیه این متون فهرستی از اجناس در آن ثبت شده، از مقادیری چوب، جواهرات و گندر نام برده شده است. متن در شوش نوشته شده است که شاید حاکی از مقصد نهایی این کالاها باشد؛ اما در اینکه این اجناس به‌عنوان هدایایی از مصر فرستاده شده باشد، تردید وجود دارد. به هر حال، گفته شده که شاه مصر هم مقداری روغن دریافت کرد (Waters, 2000: 60). در متون آکروپل نیز بیشتر از منسوجات و کالاهای چرمی، سلاح، ظروف مفرغی، آهنی،

طلایی و دیگر کالاهای بازرگانی نام برده شده است (Stopler, 2011: 62; Basello, 2011: 297). نکته مهم در باب تاریخ متن هاست که اغلب به سال‌های پایانی سده هفتم و نیمه نخست سده ششم بازمی‌گردند. حضور نام‌های پارسی در اسناد شوش می‌تواند حاکی از حضور مسالمت‌آمیز اقوام پارسی در قلمرو ایلامی در طول سده ششم پ.م باشد (Carter, 1994: 76; Boucharlat, 1990: 155; Miroschedji, 1982: 76; Henkelman, 2011 a: 579; Tavernier, 2011: 243). به هر حال، این متون نشان‌دهنده وجود دست‌کم یک شاهک‌نشین ایلامی تقریباً هم‌زمان با پادشاهی بابلی در میان‌رودان و نوزایی شوش به‌عنوان یک مرکز سیاسی و اداری پیشین است که بعدها شاهد توسعه بیشتر آن در دوره داریوش اول و جانشین‌های او هستیم (Carter & Stopler, 1984: 54). به دیگر سخن می‌توان ادعا کرد که الواح اقتصادی و اداری شوش نشان از وجود یک واحد یا نهاد سیاسی در شوش یا ایلام، بعد از حملات آشوریان دارد. این نهاد قابلیت برقراری روابط اقتصادی با آن سوی مرزهای ایلام را نیز داشته است.

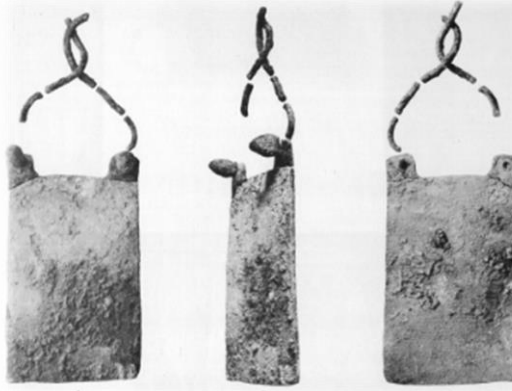
۳-۲. لوح برنزی اورورو از تخت جمشید (شکل ۲)

در خزانه تخت جمشید لوحی برنزی کشف شد که دارای کتیبه و نقشی ایلامی بود و از آن به‌جای مهر استفاده می‌شد. لوح مذکور مستطیل‌شکل و دارای دو بند در بالای هر لبه آن بود که نشان می‌دهد این لوح آویزان می‌شده است (Alvarez-Mon, 2010: 199). برخی علایم به‌کاررفته در این لوح را با علایم کتیبه‌های هنی و همچنین علایم به‌کاررفته در الواح اقتصادی و اداری از شوش مرتبط دانسته و زمان آن را اوایل سده هفتم تا اوایل سده ششم پ.م اعلام کرده‌اند (Schmidt, 1957: 64-5). برخی پژوهشگران نیز زمانی بین ۵۳۹-۵۸۵ پ.م، یعنی ۳۵ تا ۸۰ سال قبل از تاریخ اولین متن باروی تخت جمشید را برای آن لوح پیش‌نهاد کرده‌اند (Tavernier, 2004: 39; Henkelman, 2011 b: 123). علاوه بر آن، والا نیز براساس تقسیم‌بندی خود از تاریخ ایلام نو، لوح را به مرحله ایلام نو III B نسبت می‌دهد و آن را معاصر الواح اداری و اقتصادی شوش می‌داند (Vallat, 1996 b). متن لوح قابل فهم نیست و به‌نظر می‌رسد مربوط به حکومت مستقل

یا نیمه مستقل در مرکز گِیست باشد. روی لوح تصویر یک مُهر با طرح ایلام نو حک شده و در آن به فرد ناشناخته‌ای به نام هُوبِن - شوتروک،^۱ پسر شتی - هوپتی،^۲ اشاره شده است. احتمالاً وی شاهزاده‌ای از گِیست یا یکی از برترین فرمانروایان آنجا یا شاید هم جد فرمانروا بوده که امتیازاتی به اورورو عطا کرده است (Henkelman, 2008: 315). اما میروشچی معتقد است که هُوبِن - شوتروک یادشده احتمالاً در ناحیه‌ای نه‌چندان دور از ایزده و بهبهان، فرمانروا بوده است (Miroshedji, 2003: 35). پشت لوح در سطر ۳۶، به اورورو پسر شُدونونو^۳ اشاره شده که حافظ معبد و اعمال آیینی آنجا بوده است؛ اما روشن نیست که آیا واقعاً وی حاکم گِیست بوده است یا خیر (Waters, 2000: 147; Henkelman, 2008: 314-15). نام اشخاصی دیگر که احتمالاً اعضای همان خاندان هستند، در سطور بعدی کتیبه لوح آمده است. نکته قابل توجه، ذکر شماری از اسامی مکان‌ها و شهرهای مختلف در این لوح است که نام اغلب آن‌ها در جای دیگری ذکر نشده است. مکان‌های مذکور به ترتیب حضورشان در متن عبارت‌اند از: هامون^۴، اودمن^۵، کومامه^۶، اودزمن^۷، شومورتن - دوری^۸، تارتین^۹، بهار^{۱۰} و گِیست (Waters, 2000: 148). در میان این شهرها، فقط گِیست در جاهای دیگر نیز نام برده شده است. نام گِیست در الواح باروی تخت جمشید بسیار تکرار شده و مشخصاً به شهرهای هیدالو و هوهنور^{۱۱} مرتبط بوده است (Miroscheji, 1990: 70; Waters, 2000: 148). به نام گِیست، علاوه بر لوح اورورو، در کتیبه ایلام نوآت - همیتی - اینشوشینک در شوش نیز اشاره شده که نشان از اهمیت این منطقه دارد (Arfaee, 2008: 121; Henkelman, 2008: 314). با توجه به اشارات این متن به نظر می‌رسد این منطقه در انشان یا حداقل در نزدیکی آن منطقه

-
1. Huban-šuturuk
 2. Šati-Hupiti
 3. Šadununu
 4. Hamun
 5. Udman
 6. Kummama
 7. Udazammin
 8. Šumurtan-duri
 9. Tartin
 10. Bahar
 11. Huhnur

واقع شده بود و اگر آن گونه که مطرح شده، زمان این لوح مربوط به ایلام متأخر باشد، می‌تواند نشان‌دهنده وجود یک شاهک‌نشین ایلامی دیگر در بخش‌های کوهستانی باشد (Stolper & Carter, 1984: 55). هنکلمن نیز موقعیت مکانی شهر گیسست را در ناحیه فهلپان استان فارس دانسته که احتمالاً از هیدالو خیلی دور نبوده و ممکن است نمودار وجود یک حکومت محلی متمرکز در این شهر باشد. در هر حال، از نام‌های خدایان، عناوین و عبارات متن لوح چنین برمی‌آید که سنت‌های فرهنگی ایلامی به صورت خیلی قوی در این ناحیه اجرا می‌شده است (Henkelman, 2011 b: 124).



شکل ۲. لوح برنزی اورورو
(Source: Schmit, 1957: PL:27)

۳-۳. نامه‌های نینوا

مجموعه نامه‌های نینوا شامل ۲۶ نامه به خط ایلامی است که منشأ اصلی، زمان و مکان نگارش آن‌ها به درستی روشن نیست (Walker, 1980: 75-81; Waters, 2000: 151-156). تاکنون درباره منشأ و محتوای آن‌ها بحث‌های زیادی در گرفته است (Alvarez-Mon, 2010: 201). بعضی منشأ اصلی این نامه‌ها را معمولاً نینوا ذکر کرده‌اند که در آن تردید هست. رید نینوا را منشأ این نامه‌ها دانسته است. به گفته وی، اگرچه زبان نامه‌ها ایلامی است، واقعاً مکان نگارش این مجموعه نامه‌ها نامشخص است.

وی ضمن اشاره به وجود نام یک شاه آشوری در نامه شماره سیزده و همچنین در دیگر اسناد شوش، آن را شاهی بر این می‌داند که زمان این مجموعه به قبل از زمان سقوط نینوا می‌رسد. وی معتقد است یا نامه‌ها توسط آشوریان بعد از تسخیر شوش به غنیمت گرفته و به نینوا فرستاده شدند یا توسط مقامی سیاسی یا پناهندگان سیاسی ایلامی به نینوا بازگشت داده شدند (Reade, 2000 & 1992). درمقابل، والا منشأ این مجموعه را که از نینوا به دست آمده بودند، شهر ایزده‌مال‌امیر در خوزستان اعلام کرده است. به گفته وی، برخی نامه‌ها یا الواح ایلامی که تاکنون منشأ آن‌ها نینوا شناخته شده، مشکوک‌اند؛ زیرا محتوای آن‌ها مشابه الواحی است که احتمالاً توسط لفتوس^۱ در مال‌امیر یافت شده و توسط دمرگان^۲ شرح داده شده است (Vallat, 1998: 95 & 1988). وی همچنین استدلال می‌کند برخی از این نامه‌ها پیوندها و شباهت‌هایی با اسناد پیداشده در شوش دارند و تاریخ این اسناد به مرحله ایلام نو III B از حدود ۵۳۹-۶۰۵ پ.م برمی‌گردد. بنابراین، آنان مربوط به بعد از سقوط نینوا هستند. بنابراین، به نظر می‌رسد که ناحیه مال‌امیر بیشتر از نینوا می‌تواند منشأ این نامه‌ها باشد (Vallat, 1988). متن نامه‌ها حاوی نام اشخاص و مناطقی است که در متون آکروپل و الواح به دست آمده از دهکده پارسه هخامنشی نیز دیده شده است؛^۳ از جمله می‌توان از مناطقی مانند آپیر در نامه شماره پنج از این مجموعه و همچنین نام افرادی که پارسی معرفی شدند، یاد کرد (Alvarez-Mon, 2010: 201). بر همین اساس، والا این مجموعه را معاصر متون ایلام نو در اوایل قرن ششم پ.م می‌داند. وی به صورت متقاعد کننده‌ای بهوری^۴ ذکر شده در این متون را شاه ایلامی معرفی می‌کند (Vallat, 1998: 99-100). تاورینه هم در تأیید نظر والا این مجموعه را در حدود سال ۵۵۵-۵۹۰ پ.م قرار می‌دهد (Tavernier, 2004: 39). همچنین به نظر می‌رود شخصی، فردی از دیوان‌سالاری سلطنتی ایلام در شوش این نامه‌ها را تهیه کرده بود و احتمالاً این نظام

1. Loftous

2. de Morgan

۳. این مجموعه معماری در قسمت شرقی تپه‌های باستانی شوش در محدوده موسوم به شهر صنعتگران واقع شده است که در سال ۱۹۵۴ توسط گیرشمن مورد کاوش و خاکبرداری قرار گرفت. در پایان کاوش، ساختمانی یافت شد که به عقیده گیرشمن، مربوط به دوره هخامنشی بود و دهکده هخامنشی نام گذاری شد.

4. Bahuri

دیوانی حداکثر تا قبل از ۶۲۵ پ.م ایجاد شده است و همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم، در این زمان نیوپولاسار پیکره‌های آیینی خدایان ایلام را به شوش بازگرداند و تا شروع حکومت پارسی‌ها در ۵۳۹ پ.م به حیات خویش ادامه داد (Miroschedji, 1982: 62). به عبارت دیگر، به نظر اندیشمندان نام‌برده متون ارگ و نامه‌های نینوا نشان‌دهنده وجود فرمان‌روایی‌های پراکنده ایلامی بازیابی شده‌ای است که هر یک در منطقه‌ای از ایلام کهن حاکم بودند و با میان‌رودان، اقوام ایرانی و حتی مصر ارتباط داشتند. علاوه بر این‌ها باید به یک دسته دیگر از این اسناد یعنی کتیبه‌های سلطنتی ایلام نو اشاره کنیم که تداوم فرهنگ ایلامی در بخش وسیعی از غرب ایران را می‌نمایاند.

۳-۴. کتیبه‌های سلطنتی

تاکنون در بخش‌های مختلف غرب ایران، چندین کتیبه یافت شده است که ارتباط آنان را با فرمان‌روایان محلی ایلام این دوره و همچنین تداوم فرهنگ و حاکمیت ایلامی‌ها در زمان پس از حملات آشور را نشان می‌دهند. در زیر به چند نمونه از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

۳-۴-۱. کتیبه هتی از ایزده در کول فرح (EK 175-76)

نقوش برجسته صخره‌ای و کتیبه‌های کول فرح I و اشکفت سلمان III با اینکه اهمیت بسیاری دارند، کمتر مطالعه شده‌اند. کول فرح نیایشگاهی مقدسی در فضای باز واقع در دره‌ای مربوط به ایزده، در کوه‌های زاگرس در جنوب غربی ایران است. این نیایشگاه شامل شش نقش برجسته به تاریخ نیمه نخست هزاره اول پ.م است. در نقوش برجسته حرکت دسته‌جمعی افراد، قربانی حیوانات، حرکت دسته‌های نوازندگان و تشریفات بزمی که شامل صدها نفر است، دیده می‌شود. مضامینی که این نقوش دربردارند، برای درک تاریخ اجتماعی، هنری، سیاسی و مذهبی ساکنان ارتفاعات ایلامی بسیار کلیدی هستند (Alvarez-Mon, 2013 a). رودخانه‌ای فصلی که از چشمه‌ای در جانب شرقی دره نشئت گرفته، از کنار همه نقوش برجسته، البته جز نقش برجسته کول فرح یک، عبور می‌کند که نشان از اهمیت و تقدس آب در مراسم آیینی آنجا بوده است. در واقع، موضوع

و مکان این نقوش صخره‌ای گواهی از اهمیت مذهبی این ناحیه بوده است. وجود نقش برجسته‌های که دو هزاره را دربرمی‌گیرند، دلیل محکمی بر اهمیت دیرینه دره کول فرح است؛ به‌ویژه که ایذه در امتداد راه‌های ارتباطی شمال به جنوب و شرق به غرب قرار داشته است (Waters, 2000: 139). از میان شش نقش برجسته کول فرح و چهار نقش برجسته اشکفت سلمان به‌نظر می‌رسد فقط یکی از آن‌ها، یعنی کول فرح I متعلق به اواخر دوره ایلام نو باشد که به فرمان‌روایی محلی به‌نام هَنّی پسر تَهّی^۱ تعلق دارد و احتمالاً این کتیبه‌ها بعدها به بقیه نقوش برجسته این مکان‌ها افزوده شده است؛ یعنی نقوشی که به دوران حکومت شوتروک نهونت اول یا به دوره‌ای درست پس از پیروزی نبوکدنزر اول در دوران حکومت ایلام میانه تعلق دارند (پاتس، ۱۳۹۰: ۳۹۳). در نقوش برجسته کول فرح I و اشکفت سلمان III هَنّی پسر تَهّی، خود را *kutur* آپییر (به‌معنای حکمران یا رئیس) و تابع شاه ایلامی شوتور- نهونت پسر ایندکده خوانده است (Henkelman, 2008: 20; 2003 b: 258; 2011 b: 129; Stolper, 1988: 277; Alvarez-Mon, 2010: 204). یکی از نکات مهم کتیبه کول فرح I همین اشاره هَنّی به شوتور- نهونت به‌عنوان شاه ایلامی است. هرچند ابتدا تصور می‌شد این شاه همان شوتروک- نهونت دوم است که در حدود ۶۹۹-۷۱۷ پ.م سلطنت کرده است؛ اما اکنون بیشتر پژوهشگران معتقدند شوتور- نهونت کتیبه هَنّی و شوتورک- نهونت دوم هر دو از حاکمان ایلام نو هستند. تاورنیه زمان شوتور- نهونت را بین سال‌های ۵۳۹-۵۸۵ پ.م تخمین زده است (Waters, 2000: 143; Alvarez-Mon, 2010: 202; Tavernier, 2004: 17-22).

به‌نظر می‌رسد که موقعیت هَنّی باید متفاوت بوده باشد که به‌عنوان رهبر محلی قوی، به شاه ایلامی سوگند وفاداری یاد کرده است؛ در نتیجه به‌عنوان کودور آپییر به رسمیت شناخته شد. چنین می‌نماید او یکی از فرمان‌روایان کوچک محلی از دولت ایلام نو در این زمان بوده است (Henkelman, 2008: 21). کتیبه کول فرح I بخش کوچکی از اقدامات هَنّی است که در کنار خدایان دیگر همچون شیموت^۲ و هُوبان^۳ به خدای تیروتیر^۴ وقف

1. Tahhi
2. Šimut
3. Huban
4. Tirutir

شده است. وی همچنین از برپایی معبدی در ایپیر سخن می‌گوید؛ اما با توجه به متن کتیبه می‌توان دریافت که دل‌مشغولی‌های هَنّی فقط مذهبی نبوده است؛ بلکه او از شورش در ناحیه‌ای ناشناخته به نام شیله‌یته^۱ و دست‌گیری بیست شورش که مانند خودش عنوان کودور را داشتند، گزارش می‌دهد که احتمالاً جزء فعالیت‌های محلی وی بوده است. کمبود اطلاعات در این زمینه مانع از آن است که بتوان تحلیل روشنی از فضای سیاسی آن زمان به دست داد. هَنّی بر مقادیر زیادی غنیمت برای ساختمان‌سازی و وقف‌های بیشتر در ایپیر دست یافت. در نهایت، کتیبه با توسل‌های دیگر و نفرین بر کسانی که قصد صدمه زدن به کتیبه‌اش را داشته باشند، پایان می‌پذیرد (Stolper, 1988: 277; Waters, 2000: 140). کتیبه اصلی در اشکفت سلمان III با کتیبه کول فرح I یک تفاوت دارد. اشکفت سلمان III با نقل وقف هَنّی در تَریشه^۲ که به احتمال زیاد همان منطقه اشکفت بوده است، شروع می‌شود. کتیبه و نقوش برجسته وقف مَشْتی^۳ شده‌اند که بانوی تَریشه بوده است. درحالی‌که کول فرح I وقف تیروتیر شده بود (Waters, 2000: 140).

در میان پژوهشگران، توافقی درباره تاریخ کول فرح وجود ندارد. اما با توجه به محتوای کتیبه‌ها به نظر می‌رسد هیچ گسست آشکاری در توالی نقوش برجسته وجود ندارد و این نیایشگاه عمل‌کردش را همچنان تا پایان دوره ایلامی - زمانی که هَنّی به‌عنوان فرمان‌روای محلی دستور نوشتن کتیبه را در آنجا داد - حفظ کرد و نه تنها در طول قرن هفتم پ.م، بلکه بعد از آن در حدود اواسط قرن ششم پ.م نیز تداوم داشت (Henkelman, 2011 b: 129). آلوآرمون نیز که مطالعات گسترده‌ای درباره نقوش برجسته کول فرح انجام داد، کول فرح I از هَنّی را مربوط به اواخر دوره ایلام نو حدود ۵۵۰-۶۵۰ پ.م دانسته است. این در حالی است که درباره تاریخ نقوش برجسته کول فرح دو تا شش، اتفاق نظر وجود ندارد (Alvarez-Mon, 2013 b: 208-209). استالپر نیز براساس شواهد کتیبه هَنّی با کتیبه‌های اواخر ایلام نو، تاریخ بین پایان قرن هشتم پ.م و اوایل قرن ششم پ.م را پیش‌نهاد کرده است (Stolper, 1988: 279). تاورنیه هم ربع

1. Šilhite
2. Tarriša
3. Mašti

آخر قرن هفتم پ.م را بیان کرده است (Tavernier, 2004: 19-21). برخی نیز کول فرح I را هم‌زمان با الواح اداری و اقتصادی شوش، یعنی نیمه اول قرن ششم پ.م تاریخ‌گذاری کردند. با این استدلال که ویژگی‌های زبانی و کتیبه‌ای موجود در کتیبه هنی فقط در متون پس از تاریخ ۶۹۹ پ.م گواهی شده‌اند (Vallat, 1996 a: 387-389). بنابراین، کتیبه‌های هنی در ایذه به‌اضافه لوح برنزی از تخت جمشید و اشاراتی که در کتیبه ات-همیتی-ایشوشینک وجود دارد، از موجودیت‌هایی سیاسی در جنوب شرق خوزستان خبر می‌دهند؛ هرچند روشن نیست که آیا نویسندگان این کتیبه‌ها تابع یا رقیبان یک پادشاهی بودند که شامل شوش بوده است (Waters, 2000: 172).

۳-۴-۲. لوح سنگی ات-همیتی-ایشوشینک (EKI 86-89)=AHI

علاوه بر کتیبه هنی در کول فرح، باید از لوح سنگی ات-همیتی-ایشوشینک (شکل ۳) نام برد که در صورت صحت ادعاهای مطرح‌شده درباره زمان آن می‌توان از تداوم فرمان‌روایان محلی ایلام پس از لشکرکشی آشوربانیپال سخن گفت. سنگ لوحه ناقص ات-همیتی-ایشوشینک یافت‌شده از شوش، مدرکی درباره شاه ایلامی دیگری به‌دست می‌دهد که در منابع میان‌رودانی از وی سخنی به میان نیامده است. در سال‌نامه‌های آشوربانیپال دو بار به فردی به نام اتمتوی^۱ اشاره شده است: یک بار به‌عنوان یکی از فرمان‌دهان ایلامی که از شوش در سال ۶۵۲ پ.م به بابل نیرو گسیل کرد؛ در متنی دیگر نیز، اتمتو^۲ پدر هومبان-هلتش سوم است که در زمان وی آشوربانیپال به ایلام حمله کرده بود. این دو صورت شبیه به و احتمالاً خلاصه‌شده اكدی نام ات-همیتی-ایشوشینک است؛ به همین سبب برخی AHI ایلامی را با اتمتو اشاره‌شده در سال‌نامه آشوری یکی دانسته و فرمان‌روایی شوش در اواخر دهه ۶۵۰ پ.م را به وی نسبت داده‌اند؛ درحالی که در سال‌نامه آشوربانیپال، اتمتو یکی از زیردستان هوبن-نیگش دوم معرفی و گفته شده است که وی را بعد از نبرد گردن زدند. بنابراین، تنها راه برای محفوظ نگه داشتن تطابق

1. Attamaeti
2. Attametu

این AHI با آتمتوی منابع آشوری، متمایز کردن آتمتو پدر هومین - هلتش سوم از آتمتو هوبن - نیکش دوم است (Stolper, 1992: 199; Waters, 2000: 143-144).



شکل ۳. لوح سنگی آت - همیتی - اینشوشینک، موزه لوور
(Source: Alvarez-Mon, 2009 b: 9)

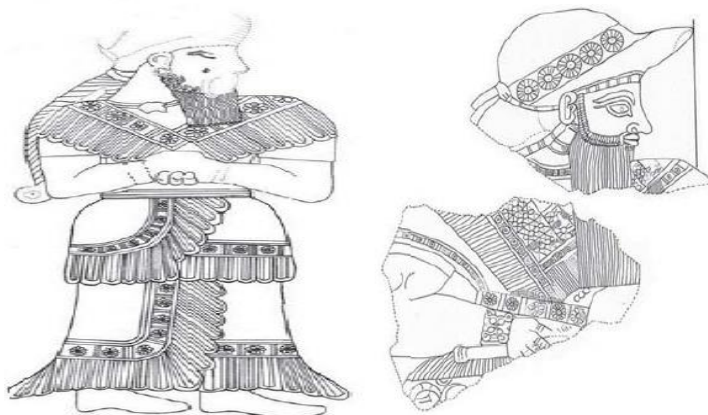
در تطبیق بسیار مهم دیگری، واترز و سپس تاورنیه و هنکلن این امکان را نیز در نظر گرفتند که می توان فرد مورد نظر در کتیبه EKI 86-87 را با آتمتیه^۱ که در کتیبه بیستون رهبر سومین قیام ایلام در برابر داریوش اول به سال ۵۲۰ پ.م معرفی شده است، مطابقت داد؛ زیرا صورت فارسی باستان آتمتیه با آت - همیتی - اینشوشینک ایلامی منطبق است (Waters, 2000: 144; Tavernier, 2004: 24; Henkelman, 2008: 14). بنابراین، از نظر تاریخی و همچنین املائی به نظر می رسد که اگر AHI در رقابت با حاکمی دیگر در خوزستان از عنوان های سنتی ایلام میانه استفاده کرده باشد، اقدامش از نظر استراتژیک بسیار اهمیت داشته است؛ به خصوص اگر این مسئله در پایان تاریخ ایلام نو و زمان الحاق سرزمین ایلام به داریوش اول اتفاق افتاده باشد. به هر حال، دو تاریخ احتمالی برای وی در نظر می گیریم: یا آت - همیتی - اینشوشینک واقعاً در حدود ۶۰۰ پ.م حاکم ایلام بوده، یا اینکه به راستی همان سومین رهبر شورشی ایلام ذکر شده در کتیبه بیستون است؛ از این رو شاید آخرین شاه شوش تصور شود (Tavernier, 2004: 24). در همین زمینه هنکلن معتقد است که او مئوش^۲ و آتمتیه^۱ (صورتی از خلاصه شده AHI) نام های

1. Aθamaita\ Athamaita
2. Ummanuš

ایلامی هستند که مورد استفاده فرمانروایان ایلامی بوده‌اند و در حال حاضر، هر دو متعلق به پس از دوره آشوری هستند. احتمالاً از آنجایی که این نام‌ها در ایلام استفاده می‌شده است، آنان برای جلب حمایت ایلامیان برای شورش، از این نام‌ها استفاده می‌کرده‌اند. این واقعیت که هر سه شورش پیاپی ایلام که سومین آن‌ها به رهبری آت-همیتی-اینشوشینک توسط ارتش مجهز پارسی به رهبری گبرياس^۲ سرکوب شد، گواهی روشن بر بروز احساسات ملی‌گرایی ایلام و تلاش برای کسب استقلال مانند گذشته بوده است (Henkelman, 2003 a: 75). به‌علاوه در این لوح، آت-همیتی-اینشوشینک پسر هوتران-تپتی، خود را شاه‌انسان و شوش، گسترش‌دهنده قلمرو ایلام، سرور و فرمانروای ایلام معرفی می‌کند؛ ادعاها و عنوان‌هایی که بیشتر در دوره ایلام میانه استفاده می‌شده است. نویسنده لوح از طرح مرمت احتمالاً یک ساختمان سخن می‌گوید که ابتدا توسط شاهی به نام هَلکتاش^۳ که معاصر پدر AHI بود، شروع شد (Alvarez-Mon, 2011: 11; Potts, 2012: 46; Tavernier, 2004: 1-44). متن کتیبه نواحی تحت کنترل AHI را بیان می‌کند که آن سوی شوش و از جمله نواحی تحت کنترل حکام محلی مانند آپیر و هوهنور را نیز شامل می‌شده است. هوهنور احتمالاً رامهرمز کنونی است (Alvarez-Mon, 2010: 204). همان‌طور پیش از این اشاره کردیم، شد علاوه‌بر گیت، به شهر هیدالو نیز در سنگ‌لوح آت-همیتی-اینشوشینک اشاره شده است (Henkelman, 2003: 77). بنابراین، برخی پژوهشگران دوره فرمانروایی AHI را به‌عنوان شاه محلی در شوش، در دوره بحرانی بعد از سقوط ایلام از حدود ۶۵۰-۶۴۰ پ.م می‌دانند. متن‌های اهدایی ایلامی به‌دست آمده از شوش گواه فرمانروایی وی در این شهر بود (کامرون، ۱۳۶۵: ۱۴۵؛ Stolper, 1992: 189). علاوه‌بر شهرهای نام‌برده، نام مکان‌هایی همچون شمرشوشو^۴، بستمه^۵، شپشیلک^۶ نیز آمده است. همچنین او از علاقه خود به شوش و مردمش به‌طور خاص سخن می‌گوید که همگی نشان می‌دهند

1. Athamaita
2. Gobryas
3. Halkatātš
4. Šamaršušu
5. Bessitme
6. Šepšilak

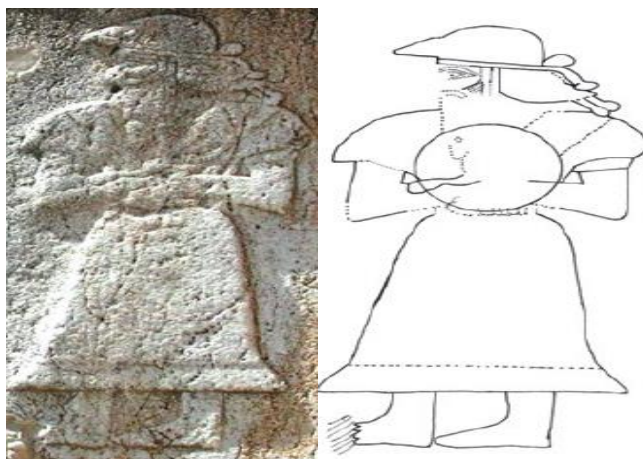
دل مشغولی‌های وی علاوه بر شوش، به سرزمین‌های فراتر از آن نیز می‌رسید؛ یعنی نواحی‌ای شامل جنوب و شرق خوزستان که احتمالاً تا فارس امتداد داشت (Waters, 2000: 145-146). این امر را نیز می‌توان از اعتقاد و احترام وی - علاوه بر اینشوشینک خدای شوش - به دیگر خدایان ایلامی فهمید؛ به‌ویژه خدایانی که در ارتباط با سرزمین‌های ایلام در خوزستان شرقی بودند. وی همچنین مانند سیاست دیگر شاهان ایلام نو، برای گریز از خطر آشوریان به کوه‌های حاشیه شرقی خوزستان که به انشان منتهی می‌شد، پناه می‌برد (Stolper, 1992: 199). بر همین اساس، برخی معتقدند که احتمالاً آت - همتی - اینشوشینک در شوش مستقر نبوده؛ بلکه ممکن است پایگاه سیاسی او در شرق کوه‌های خوزستان شامل ایذه/ مال‌امیر و در طول جاده انشان بوده باشد (Stolper, 1992: 199؛ هینتس، ۱۳۸۷: ۱۷۷). البته، این استدلال در پرتو شباهت میان کلاه‌خود و آرایش موی AHI در کتیبه‌اش با کلاه‌خود هنی در کول فرح I و همچنین تصویر مردی با لباس ایلامی در نقش رستم و کلاه‌خود نمایش داده‌شده در کاسه آرجان درخور توجه است (Alvarez-Mon, 2010: 204) (شکل ۴ و ۵) و تا حدود زیادی مؤید دیدگاه‌هایی است که معتقدند حاکمیت ایلامی‌ها حداقل بر بخشی از سرزمین‌های شرقی پس از ویرانی شوش توسط آشوربانیپال تداوم داشته است.



شکل ۴. شباهت موجود میان کلاه‌خود و آرایش موی

آت - همتی - اینشوشیناک و هنی حکمران آپیر

(Source: Alvarez-Mon, 2009 b: 9)



شکل ۵. نگارهٔ مرد ایلامی در نقش رستم
(Source: Alvarez-Mon, 2011: 9)

۳-۴-۳. کتیبه‌های اشیای به‌دست‌آمده از غار کَلماکَرَه^۱

علاوه بر ادعاهای فوق می‌توان به کتیبه‌ها و اشیای به‌دست‌آمده از غار کَلماکَرَه اشاره کرد که تا حدود زیادی مؤید ادعاهای یادشده مبنی بر تداوم فرمان‌روایی حاکمان محلی ایلام بر این سرزمین به‌خصوص نواحی شرقی ایلام و دامنه‌های جنوبی زاگرس بر این سرزمین پس از لشکرکشی آشوربانیپال تا شکل‌گیری امپراتوری پارسی‌ها در زمان کوروش دوم هستیم.

غار کَلماکَرَه در بیست کیلومتری شمال غربی شهرستان پل دختر از استان لرستان قرار دارد. پل دختر در جنوب لرستان و همچنین در جنوبی‌ترین قسمت کوه‌های زاگرس قرار گرفته و از نواحی مهم به‌شمار می‌رفته است. این شهر با توجه به موقعیت جغرافیایی ویژه‌اش، از روزگار باستان تا کنون نقشی پررنگی در ارتباطات بین ساکنان دشت خوزستان و ساکنان بومی زاگرس مرکزی داشته است (Khosravi, 2013: 35). باینکه

۱. نام غار کَلماکَرَه متشکل از دو واژه کَلما و کَرَه است که در گویش لکی اولی به معنای غار یا مکان و کره با تشدید روی حرف «ر» به معنای انجیر است. درخور ذکر است که پوشش گیاهی این منطقه از درختان انجیر است و احتمالاً به این علت این غار بدین نام خوانده می‌شود (Khosravi, 2013: 35).

ابهاماتی درباره کشف این غار و اشیای یافت شده از آن وجود دارد، در سال‌های اخیر هنکلمن موفق شد پژوهشی جامع درباره اشیای مکشوف از آنجا انجام دهد و اثبات کند که حتی یک قرن بعد از حمله آشور، فرهنگ و هنر مادی ایلام به حیات خود ادامه داده است. شاید بتوان ادعا کرد که مهم‌ترین گنجینه در دوره تاریخ ایلام نو مربوط به کلماکره است. این گنجینه شامل تعداد زیادی بشقاب نقره‌ای، کاسه، ریتون، ظروفی شبیه به جانوران و انواع ظروف تشریفاتی بود و برخی از آن‌ها دارای کتیبه‌هایی از ایلام نو بودند که طبق گزارش، در منطقه رومشگان در جنوب لرستان از درون غار به یغما رفتند. فقط بخشی از این آثار توسط دولت ضبط شد و باقی مانده بیشتر به دست تاجران آثار باستانی در سراسر جهان به حراج گذاشته شد (Henkelman, 2008: 28). به نظر می‌رسد این ظروف به یک سلسله محلی در منطقه که یک نهاد سیاسی به نام سَمَتی^۱ بودند، تعلق داشته است و احتمالاً در ناحیه مرزی بین الیپی و ایلام واقع شده بود؛ یعنی سرزمین‌هایی که در طول دوره ایلام نو احتمالاً تحت کنترل مستقیم پادشاهان ایلامی نبوده است. در هر حال، این شواهد نشان می‌دهد که فرهنگ ایلامی حتی در خارج از قلمرو دولت ایلام نو نیز گسترش یافته بود. نام ساکنان سَمَتی و نام قبایل سَمَتی یا حتی رهبران سَمَتی در متون آکروپل شوش ذکر شده است. یکی از آن‌ها انی - شیلهک^۲ است. وی احتمالاً همان فردی است که از او به‌عنوان یکی از شاهان سَمَتی یاد شده است. به هر حال، زمان این گنجینه را می‌توان مانند متون آکروپل به نیمه اول قرن شش پ.م تاریخ‌گذاری کرد (Henkelman, 2003 b: 257-258 & 2008: 29-30).

سیاری از اشیای کلماکره دارای کتیبه‌هایی به زبان ایلام نو هستند. در بیشتر این کتیبه‌ها (حدود نوزده شیء) به آمپیریش^۳، شاه سَمَتی پسر دَبَلَا^۴، اشاره شده است. کتیبه‌ها به یک پادشاه سَمَتی اشاره می‌کنند که در متون آکروپل از آن‌ها نام برده شده است (Alvarez-Mon, 2010: 206). والا که خود از نخستین کسانی است که کتیبه‌های این اشیای بررسی کرده، معتقد است فقط ۲۲ نام ایلامی در کتیبه‌های اشیای این غار شناسایی

1. Samati
2. Anni-šilhak
3. Ampiriš
4. Dabala

شده‌اند که به نظر می‌رسد از میان آنان فقط چهار تن عنوان لوگال ساماتورا^۱ به معنای شاه سَمَتی را داشتند و آنان عبارت‌اند از: آمپیرش، اَنی - شیلَهک، اونزی - کیلیک^۲ و اونسک^۳ البته، علاوه بر متون آکروپل شوش، برخی از این ۲۲ نام در متون ایلام نو هخامنشی در تخت جمشید نیز دیده شده است (Vallat, 1996 b). کاملاً روشن نیست که شاهان ایلام و شاهان سَمَتی چه نوع پیوندهایی داشته‌اند. احتمال دارد این واحد سیاسی از سلطه مستقیم سیاسی ایلام خارج بوده است؛ اما بی‌شک این ناحیه تحت نفوذ تبادلات فرهنگی و اقتصادی ایلام بوده؛ چندان که نام‌های ایلامی داشتند و همچنین کتیبه‌های این اشیا به خط ایلام نو بوده و از سوی دیگر، روابط شاهان سَمَتی در متون ارگ شوش ذکر شده است. ممکن است سَمَتی‌ها همانند کوسی‌ها و اوکسی‌ها در زمان دولت هخامنشی، دولتی یا گروهی نیمه‌مستقل بوده‌اند. اگر سَمَتی‌ها در ناحیه رومشگان زندگی می‌کردند، احتمالاً مردمی کشاورز و دام‌دارانی بودند که مازاد تولیدات دامی و لبنی خود مانند پشم و دیگر محصولات دامی را با دولت ایلام مبادله می‌کردند. همچنین به نظر می‌رسد آنان کاملاً ثروتمند بودند که این موضوع از حجم زیاد و کیفیت بسیار بالای اشیای گنجینه کَلماکره مشهود است. با توجه به ارزش مادی و فرهنگی و همچنین سیاسی این اشیا می‌توان گفت که دوره پسین ایلام نو دوره‌ای کاملاً رو به ضعف و انحطاط نبوده است (Henkelman, 2008: 30). واترز نیز ضمن اینکه شاهان سَمَتی را پادشاهی ایلام نو می‌نامد، نیز یادآور می‌شود چیز دیگری از این شاهان جز ذکر نامشان بر اشیای مذکور معلوم نیست. وی این شاهان را مربوط به دوره ایلام نوی سه، یعنی حدود ۶۵۳-۵۵۰ پ.م می‌داند (Waters, 2000: 173). در اظهار نظری قابل تأمل از پاتس نیز گفته شد که اشیای یافت شده از غار کَلماکره به‌طور قریب به یقین، نشان‌دهنده وجود ایلامی مستقل به مرکزیت شوش در قرن ششم پ.م است؛ یعنی جایی که امرزه نیز جنوب لرستان را دربرمی‌گیرد و احتمالاً در بخش جنوبی آن که در منابع آشوری بدان اشاره شده، جایی چون الپی قرار داشته است. ضمناً اشاره به الهه دیلبت در این اسناد نیز ارتباط آن را با کتیبه

1. LUGAL Sa-ma-tur-ra
2. Unzi-kilik
3. Unsak

کول فرح I و متون آکروپل شوش بیان می‌کند. در واقع، اگرچه این اشیا از ناحیه‌ای به دست آمده‌اند که از دیرباز به ماد نسبت داده شده‌اند، استفاده از نام‌های ایلامی و ویژگی برجسته ایلامی این آثار نشان می‌دهد که این منطقه تحت تأثیر فرهنگ و زبان ایلامی بوده است (پاتس، ۱۳۹۰: ۴۷۵؛ Potts, 2005: 11).

۴. نتیجه

از شواهد میان‌رودانی، بابلی، آشوری و به‌ویژه منابع بومی یافت‌شده از جنوب غربی ایران، یعنی سرزمین ایلام دریافتیم که برخلاف ادعاهای آشوربانیپال، وی تنها موفق شد برای مدت کوتاهی بر بخش‌های غربی ایلام و شهر شوش سلطه پیدا کند و نواحی شرقی ایلام به‌خصوص نواحی کوهستانی زاگرس جنوبی که در سلطه ایلام بود، از این حملات مصون ماند. بلافاصله پس از عقب‌نشینی آشوربانیپال که در مرکز حکومت دچار مشکلات شده بود، ایلامی‌ها توانستند با توجه به از بین رفتن حکومت مرکزی در مناطق مختلف به‌ویژه نواحی شرقی، حکومت‌های محلی ایجاد کنند و برخی از آن‌ها نیز با توجه به ارتباطاتی که با بابل پیدا کردند، توانستند با شرکت در جنگ عیله آشور به موفقیت بهتری دست یابند و حتی به تشکیل فرمان‌روایی ایلامی به مرکزیت شوش اقدام کنند. هرچند به‌نظر می‌رسد دیگر با توجه به حکومت‌های محلی پراکنده و حضور پارسی‌ها در شرق، امکان تشکیل حکومت مرکزی مقتدری در ایلام وجود نداشت؛ اما در تداوم فرهنگ و سنت‌های ایلامی در طول این دوران تردیدی وجود ندارد و شواهد نشان می‌دهد به‌رغم صدمات آشوریان در سال ۶۴۶ پ.م بر ایلام، ایلامیان توانستند به بازسازی خود پردازند؛ به‌گونه‌ای که همچنان فرهنگ و سنت‌های ایلامی در این سرزمین ادامه یافت و حتی پس از سلطه پارسی‌ها بر این سرزمین، ایلامیان بزرگ‌ترین نقش را در نظام سیاسی و فرهنگی پارسی‌ها دارا بود.

منابع

- بریان، پی‌یر (۱۳۸۶). *تاریخ امپراتوری هخامنشیان* (از کورش تا اسکندر). ترجمه مهدی سمسار. ج ۱. تهران: زریاب.
- پاتس، دنیل تی. (۱۳۹۰). *باستان‌شناسی ایلام*. ترجمه زهرا باستی. تهران: سمت.
- کامرون، جورج (۱۳۶۵). *ایران در سپیده‌دم تاریخ*. ترجمه حسن انوشه. تهران: علمی و فرهنگی.
- مجیدزاده، یوسف (۱۳۷۰). *تاریخ و تمدن ایلام*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- _____ (۱۳۷۹). *تاریخ و تمدن بین‌النهرین* (تاریخ فرهنگی - اجتماعی). ج ۲. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- هینتس، والتر (۱۳۸۷). *شهریاری ایلام*. ترجمه پرویز رجبی. تهران: نشر ماهی.
- Alvarez-Mon, J. (2009 a). "Ashurbanipal's Feast: A view from Elam". *Iranica Antiqua*. Vol. 44. Pp. 131-180.
- Alvarez-Mon, J. (2009 b). "Notes on the Elamite Garment of Cyrus the Great". *The Antiquities Journal: The Society of Antiquaries of London*. 1-13.
- _____ (2010). *The Arjān Tomb, at the cross-roads of the Elamite and the Persian Empires*. Peeters Leuven. Paris. Walpole, M. in *Acta Iranica* 49.
- _____ (2010). "Elite Garments and Head-Dresses of the Late Neo-Elamite Period (7th-6th Century BC) " in *Archaeologische Mitteilungen aus Iran und Turan. Neue Folge*. 42. 207-235.
- _____ (2012). "Elam: Iran's First Empire" in *A Companion to the Archaeology of the Ancient Near East*. Edited by D.T. Potts. Blackwell Publishing Ltd. 740 -757.
- _____ (2013 a). "Kul-e Farah" in *Encyclopaedia Iranica*.
- _____ (2013 b). "Braids of Glory. Elamite Sculptural Reliefs from the Highlands: Kul-e Farah IV" in *Susa and Elam Archaeological, Philological, Historical and Geographical Perspectives*. Proceedings of the International Congress Held at Ghent University,

- December 14-17, 2009. Edited by Katrien De Graef & Jan Tavernier. Leiden. Boston: Pp. 207-248.
- Amiet, P. (1973). "La glyptique de la fin de l'Elam". *Arts Asiatiques*. 28. Pp. 3- 45.
 - Arfaee, A. (2008). *The Geographical Background of the Persepolis tablets*. Ph.d Dissertation in the University of Chicago.
 - Basello, G.P. (2011). "Elamite as Administrative Language: From Susa to Persepolis" in *Elam and Persia*. Edited by Javier Alvarez-Mon & Mark B. Garrison, Eisenbrauns. 61-88.
 - Bedford, P.R. (2009). "The Neo-Assyrian Empire" in *The Dynamics Ancient Empires*. Edit by Ian Morris and Walter Scheidel. Oxford University Press.
 - Boucharlat, R. (1990). "Suse at La Susane A L'époque Achéménide". *Données Archéologiques*. in H. Sancisi-Weerdenburg, A. Kuhrt (Eds.). *Achaemenid History IV: Center and Periphery*. Leiden. 149-175.
 - Brinkman, J.A. (1984). *Prelude to Empire: Babylonian Society and Politics 707-626 BC*, Philadelphia: Occasional Publications of Babylonian Fund 7.
 - Brinkman, J.A. (1986). "The elamite- Babylonian frontier in the Neo-Elamite Period, 750-625 BC" in *Liragmenta Historiae Elamicae*. Ed. Recherche Sur Les civilisations. Paris. 199- 207.
 - Carter and Stolper (1983). *Elam: Surveyes of Political History and Archaeology*. Near Eastern Studies Vol. 25. University of California, Berkeley.
 - Carter, E. (1994). "Bridging the gap between Elam and the Persians in South-Eastern Khuzistan" in H. Sancisi-Weerdenburg, A. Kuhrt and M.C. Root (Eds.). *Achaemenid History VIII: Continuity and Change*. Leiden. 65-95.
 - Curtis and Reade (1995). *Art and Empire Treasures From Assyria*. in the British Museum. 72-77.
 - Dandamaev, M.A. (1972). "Connections between Elam and Babylania in the Achaemenid Period". The Memorial Volume of the 7th international Congress of Iranian Art and Archaeology (Tehran). Vol. 1. 258-264.

- Dandamaev, M.A. and Vladimir G. Lukonin (1989). *The Cultural and Social Institutions of Ancient Iran*. Philip L. Kohl (Ed.). Cambridge.
- Fales, F.M. & J.N. Postgate (1992). *Imperial Administrative Records*. Pt.1: *Palace and Temple Administration*. Helsinki: State Archives of Assyria 7.
- Grayson, A.K. (1975). *Assyrian and Babylonian Chronicles*. Texts from Cuneiform Sources 5. Locust Valley and New York.
- Hansman, J. (1972). "Elamites, Achaemenids and Anshan". *Iran X*. 101-125.
- _____ (1985). "Anshan" in *Encyclopaedia Iranica*. Vol. II. Fasc. I. 103- 107.
- Henkelman, W.F.M. (2003 a). "Persian, Medes and Elamites: Acculturation in the Neo-Elamite Period" in *Continuity of Empire: Assyria, Media, Persia*. Ed. G.B. Lanfranchi, M. Roof and R. Rollinger. *History of the Ancient Near East Monograph 5*. Padova. 75-123.
- _____ (2003 b). "Defining Neo-Elamite History". *Bibliotheca Orientalis 60 (3-4)*. 251-263.
- _____ (2008). "The Other Gode Who Are, Studies in Elamite-Iranian Acculturation based on the Persepolis Fortification Tablets". *Achaemenid History XIV*.
- _____ (2011 a). "Cyrus the Persian and Darius the Elamite: a Case of Mistaken Identity" in *Herodotus and the Parsian Empire*. Edited by R. Rollinger, B. Truschnegg, R. Bichler. Wiesbaden. 577-634.
- _____ (2011 b). "Farnaka's Feast: Šip in Parsa and Elam' in *Elam and Persia*. Edited by Javier Alvarez-Mon & Mark B. Garrison. Eisenbrauns. 89-166.
- Imanpour, M.T. (2002-2003). "The Medes and Persians: Were the Persians ever Ruled by the Medes?". *Nāme-ye Irān-e Bāstān (The International Journal of Ancient Iranian Studies)*. 2 (2). 61-81.
- King, L. Litt. D. (1915). *A History of Babylania, from the foundation of the Monarchy to the Persian Conquest*. London.

- Khosravi, L. (2013). "Introduction to a unique Archer Soldier Statue found at Kalmakareh cave, Lurestan, Iran". *International Journal of Archaeology*. 1(3). 34-37.
- Kuhrt, A. (1995). *The Ancient near East c. 3000-330 BC. Vol. 2.* by Rout ladge. London and New York.
- Livernani, M. (2003). "The rise and fall of Media" in *Achaemenid History II*. Edited by H. Sancisi-Weerden burg & A. Kuhrt, Leiden.
- Miroschedji, P. (1982). "Notes sur la glypitque de la fin de l' Elam". *Revue d'Assriologie et d'Assriologie Orientale*. 76. 51-63.
- _____ (1985). "La fin du royaume d'Anšan et de suse et la naissance de l'Empire Perse". *Zeitschrift für Assyriologie und Verwandte Gebiete, (from 1939) und Vorderasiatische Archäologie* 75. 265-306.
- _____ (1990). "La fin de l' Elam: essai d'analyse et d'interpretation". *Iranica Antiqua*. 25. 47-95.
- _____ (2003). "Susa and the highland: Major trends in the history of civilization". *Yeki Bud, YekiNabud: Essays on the Archaeology of Iran in Honor of William M. Sumner*. Edited by Naomi Frances Miller, Kamyar Abdi, William M William M Sumner, American Institute of Iranian. *Studies; University of Pennsylvania Museum of Archaeology and Anthropology*. 17-38.
- Nadali, D. (2007). "Ashurbanipal against Elam: Figurative patterns and Architectural location of the Elamite wars". *HISTORIAE V.4*. 57-91.
- Nylander, C. (1999). "Breaking, The Cup of Kingship: A Elamite cup in Nineveh?". *Iranica Antiqua* 34. 71-83.
- Potts, D.T. (2005). "Cyrus the Great and kingdom of Anshan" in *The birth of Persian Empire*. Vol. 1. Edited by Vesta Sarkhosh Curtis & Sara Stewart. London & New York. 8-27.
- _____ (2012). "The Elamites". *Oxford Handbook of Iranian History*. Edited by Touraj Daryae. Oxford University Press. 37-56.
- Radner, K. (2014). "The Neo-Assyrian Empire" in *Imperien und Reiche in der Weltgeschichte*. Epochenübergreifende und globalhistorische Vergleiche, Herausgegeben von, Michael Gehler und Robert Rollinger, Unter Mitarbeit von Sabine Fick und Simone Pittl, Harrassowitz Verlag. Wiesbaden: 101-119.

- Ragzin, Z. (1905). *Assyria from the Rise of the fall of Nineveh*. Now York.
- Reade, J. (1964). "More Drawings of Ashurbanipal Sculptures". *Iraq*. Vol. 26. N. 1. 1-13.
- _____ (1967). "Elam and Elamites in Assyrian sculpture". *Archäologische Mitteilungen aus Iran* 9. 97-105.
- _____ (1979). "Ideology and Propaganda in Assyrian art". *in Power and Propaganda: A Symposium on ancient empires*. 329-343.
- _____ (1992). "The Elamite tablets from Nineveh". *Novelles Assyriologiques Brèves et Utilitaires (cahiers de NABU)*. 119.
- _____ (2000). "Elam after the Assyrian sack of Susa in 647 BC". *Novelles Assyriologiques Brèves et Utilitaires (cahiers de NABU)*. 80.
- Rollinger, R. (2008). "The Median Empire, The end of Urartu and Cyrus the Great Campaign in 547 BC". *AWE* 7. 51-65.
- Sancisi-Weerden burg, H. (1988). "Was there ever a Madian Empire?" in *Achaemenid History III*. Pp. 197-212.
- Sancisi-Weerden burg, H. (1994). "The Orality of Herodotus' Medikos Logos or: The Empire Copenhagen revisited" in H. Sancisi-Weerden burg, A. Kuhrt and M.C. Root (Eds.). *Achaemenid History VIII: Continuity and Change*. Leiden. 39-55.
- Schmidt, E.F. (1957). *Persepolis II, Contents of the Treasury and other Discoveries*. OIP 69. Chicago.
- Stolper, M.W. (1992). "Stele of Ass-Hamiti-Inshinak" in *The Royal City of Susa: Ancient Near Eastern Treasures in the Louver*. Edited by Prudence Ovliver Harper & Francoise Tallon, Metropolitan Museum of Art. New York.
- _____ (1988). "Mālamir. B. Philologisch" in *Reallexikon der Assyriologie und Vorderasiasatischen Archaologie*. 7. 276-281.
- Tavernier, J. (2004). "Some thoughts on Neo-Elamite chronology". *ARTA*. 003. 1-44.
- Tavernier, J. (2011). "Iranians in Neo-Elamite Texts" in *Elam and Persia*. Edited by Javier Alvarez-Mon & Mark B. Garrison. Eisenbrauns. 191-261.

- Vallat, F. (1996 a). "Nouvelle analyse des inscriptions néo-élamites" in Gasche H & Hrouda B. (Eds.). *Collectanea Orientalia. Histoire, arts de L' espace et industrie de La terre*. Etudes offertes en hommage 6: Agnes Spycket, Civilisation du proche orient 1 Archéologie et environnement 3, Neuchâtel, Paris. 385-395.
- _____ (1996 b). "Le royaume Elamite de Samati". *Nouvelles Assyriologiques breves et tiliaires. in Nouvelles Assyriologiques Brèves et Utilitaires (cahiers de NABU)*. 31.
- _____ (1988). "À propos de l' origine des tablettes élamites «de Ninive» conservées au British Museum" in *Nouvelles Assyriologiques Brèves et Utilitaires (cahiers de NABU)*. 39.
- _____ (1998). "Le Royaume elamite de Zamin et Les "Letters De Ninive". *Iranica Antiqua*. Vol. 33. 95-106.
- _____ (2008). "Susa ii: History during the Elamite Period" in *Encyclopaedia Iranica*. originally published. April 7, 2008, Also available at: <http://www.iranicaonline.org/articles/susa-ii-history-during-the-elamite-period>.
- Walker, C. B. F. (1980). "Elamite inscriptions in the British Museum" in *Iran* 18. Pp. 75-81.
- Waters, M. (2000). *A Survey of Neo-Elamite History* (SAAS). Helsinki.
- _____ (2008). "Cyrus and Susa". *Revue d' Assriologie et d' Assriologie Orientale*. Vol. CII. 115-118.
- _____ (2011 a). "Notes on the Medes and Their Empire: From JER 25:25 to HDT 1.134". *A Common Cultural Heritage: Studies on Mesopotamian and the Biblical world in Honor of Barry L. Eichler*, CDL Press. 243-253.
- _____ (2011 b). "Parsumaš, Anšan, and Cyrus" in *Elam and Persia*, Edited by Javier Alvarez-Mon & Mark B. Garrison, Eisenbrauns. 285-296.
- Wiseman, D.T. (1956). *Chronicles of the Chaldaean Kings (625-556 BC)* in the British Museum. London: British Museum.
- Zadok, R. (1976). "On the connections between Iran and Babylonia in the sixth century B.C." *IRAN* 14. 60-78.
- _____ (1979). "On Some Foreign Population groups in first-Millennium Babylonia". *Tel Aviv* 6. 164-181.

- _____ (2011). "The Babylonia- Elam Connections in the Chaldaen and Achaemenid Period (Part one)" in *Tel Aviv*. Vol. 38. 120-143.
- Zawadzki, S. (1988). *The Fall of Assyria and Median-Babylonian Relations in Light of the Nabopolassar Chronicle*. Poznan: Seria Historia 149.

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)
سال بیست و پنجم، دوره جدید، شماره ۲۶، پیاپی ۱۱۶، تابستان ۱۳۹۴

تحلیل استنادی مآخذ رساله‌های دکتری رشته تاریخ دانشگاه الزهراء(س) در سال‌های ۱۳۸۰-۱۳۹۱

مهناز مختاری اوغانی^۱
حجت‌الله حسن لاریجانی^۲
شهلا بختیاری^۳

تاریخ دریافت: ۹۳/۴/۲۲

تاریخ تصویب: ۹۳/۹/۲

چکیده

در پژوهش حاضر، به دنبال شناخت الگوهای استناددهی و استفاده از منابع اطلاعاتی در نگارش رساله‌ها به منظور شناسایی نیازهای اطلاعاتی و پژوهشی محققان در حوزه تاریخ از طریق تحلیل استنادی پایان‌نامه‌های دکتری تاریخ در دانشگاه الزهراء(س) بوده‌ایم. نتایج این تحقیق، در تسهیل فرایند پژوهش در این رشته، بسیار مؤثر است.

۱. کارشناس ارشد دانشگاه آزاد اسلامی؛ mokhtarymahnaz@yahoo.com

۲. عضو هیئت علمی گروه کتابداری دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال؛ hamedahl@yahoo.com

۳. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه الزهراء(س)؛ dr_shba@yahoo.com

روش پژوهش، از نوع مطالعه‌ی سندی (تحلیل استنادی) است و جامعه‌ی آماری مورد مطالعه، شامل تمام منابع مندرج در فهرست منابع رساله‌های دکتری تاریخ در دانشگاه الزهرا (س) از سال ۱۳۸۰ تا سال ۱۳۹۱ بوده است. در این پژوهش، ۲۵ پایان‌نامه به صورت استنادی بررسی شده و ابزار تحلیل داده‌ها نرم‌افزار مایکروسافت اکسل بوده و در مجموع، حدود ۵۹۴۹ استناد از این پایان‌نامه‌ها استخراج شده است.

بررسی نوع منابع مورد استناد، بیانگر آن است که از مجموع ۲۵ پایان‌نامه مورد نظر، کتاب‌ها با ۴۷۳۶ (۷۹/۶۱ درصد) استناد، در جایگاه پراستنادترین منابع و زبان فارسی با ۳۴۱۴ استناد (۵۷/۳۹ درصد)، زبان غالب بوده و بعد از آن، زبان عربی با ۲۰۳۵ استناد (۳۴/۲۱ درصد) در جایگاه دوم منابع قرار گرفته است. گرایش ایران اسلامی با میانگین ۵۷/۲۵ مورد، بیشترین تعداد استناد را داشته و میانگین نیم‌عمر کل کتاب‌های مورد استناد در گرایش تاریخ اسلام، ۹/۹۰ سال و در گرایش تاریخ ایران اسلامی، ۱۰/۹۷ سال بوده است. میانگین نیم‌عمر کل نشریات مورد استناد در گرایش تاریخ اسلام، ۷/۹۵ سال و در گرایش تاریخ ایران اسلامی، ۸/۶۲ سال بوده است. براساس یافته‌های پژوهش، کتاب‌ها اصلی‌ترین قالب فیزیکی در میان منابع مورد استناد هستند و استناد به کتاب‌ها و مقاله‌های تألیفی، بیش از کتاب‌ها و مقاله‌های ترجمه یا گردآوری شده صورت گرفته است. کتاب‌ها و نشریات فارسی مورد استناد نیز روزآمدتر از کتاب‌ها و نشریات عربی و لاتین بوده‌اند.

واژه‌های کلیدی: تحلیل استنادی، کتاب‌سنجی، نیم‌عمر، منابع و مآخذ، نشریات هسته، گروه تاریخ دانشگاه الزهرا (س).

۱. مقدمه

رساله‌های دانشجویان مقطع دکتری از جمله منابع موجود در کتابخانه‌های دانشگاهی هستند که در کمک به محققان و متخصصان رشته‌های مختلف، نقشی اساسی دارند و ویژگی ژرفنگری و محدود بودن دامنه کار پایان‌نامه‌ها از لحاظ پژوهش، حائز اهمیت فراوان است؛ از این روی، لازم است پایان‌نامه‌ها را از دو دیدگاه بررسی کنیم: یکی به‌عنوان مدارک مفید پژوهشی و دیگری به‌مثابه نوعی کتابشناسی تخصصی به‌اعتبار مآخذ پایانی آن‌ها (مظفری غربا و فدایی عراقی و حرّی، ۱۳۸۴: ۱۶).

یکی از مهم‌ترین ابزارها برای ارزیابی کار پژوهشگران و آگاهی‌یافتن از انتشارات جدید، استفاده از روش کتاب‌سنجی و بررسی استنادهاست. ساندیسون^۱ (حرّی و شاه‌بداغی، ۱۳۸۸: ۲-۳) معتقد است استناد، بیانگر آن است که نویسنده می‌خواهد رابطه میان مدرکی را که در دست دارد با نوشته‌ای دیگر نشان دهد. کامپاناریو^۲ (عبدالمجید و نوروزی، ۱۳۸۷: ۷۴) از استنادها به‌عنوان یادداشت‌های موجود در متن اصلی یک اثر علمی یاد کرده که یک ارجاع کتابشناختی به اثری انتشاریافته می‌دهد که این مرجع از سوی نویسنده استفاده یا نقل قول شده است.

در فرهنگ بزرگ سخن، «استناد» به‌معنای مدرک و ملاک قراردادن چیزی و آن را پشتوانه عمل یا گفته خود کردن است (انوری، ۱۳۸۱: ۳۹۰).

بررسی استناد به ما امکان می‌دهد دانش تازه کشف‌شده را عرضه و بدین صورت، اولویت‌ها را تعیین کنیم (داورپناه، ۱۳۸۴: ۸۷). واژه Bibliometrics (کتاب‌سنجی) از ترکیب دو واژه Biblio به‌معنای «کتاب» و Metric به‌معنای «سنجش» به‌وجود آمده است. واژه «بیلو» از کلمه لاتین «بیلیون»، معادل «بیل» یا «بیلوس» به‌معنای کتاب گرفته شده و بیلوس، شهری در فنیقیه قدیم و محل دادوستد و صدور کاغذ بوده است. واژه «متریکس»، علم اندازه‌گیری را مشخص می‌کند و از کلمات لاتین Metricus یا Metrikos به‌معنای اندازه‌گیری مشتق شده است (سن گوپتا^۳، ۱۹۹۲: ۷۷).

1. Sandison
2. Companario
3. San Gupta

کتابسنجی^۱، شیوه‌ای است برای مطالعه، بررسی و ارزیابی کمی متون علمی با به‌کارگیری روش‌های آماری در متون مضبوط و منابع آن‌ها؛ به بیان ساده‌تر، با شمارش انتشارات علمی و استنادهای متعلق به آن‌ها و کاربرد تحلیل‌های آماری در منابع متون یک رشته علمی، در یک گروه آموزشی، دانشکده، دانشگاه تا سطوح ملی و بین‌المللی می‌توان متون علمی را ارزیابی و با یکدیگر مقایسه کرد (عصاره، ۱۳۷۶: ۶۶). به گفته حرّی (۱۳۸۱: ۶۱۶)، مطالعه استنادی یا تحلیل استنادی^۲، یکی از متداول‌ترین فنون کتاب‌سنجی است که در آن، قواعد حاکم بر رابطه میان مدرک استناددهنده (متن) و مدرک مورد استناد (سند) جست‌وجو و مطالعه می‌شود. کشف گرایش نویسندگان متون علمی در استفاده از انواع محمل‌های اطلاعاتی (کتاب، مقاله، گزارش و...) و تشخیص روزآمدی منابع مورد استفاده نویسندگان، از مهم‌ترین کاربردهای تحلیل استنادی است که از طریق آن، رفتار استنادی پژوهشگران یک حوزه شناسایی می‌شود و تصمیم‌گیری بهتر در فرایند مجموعه‌سازی کتابخانه‌ها و عرضه خدمات ناشی از آن را در پی دارد (حرّی و نشاط، ۱۳۸۱). یکی از منابع علمی‌ای که می‌توان با استفاده از روش تحلیل استنادی، آن را تحلیل و ارزیابی کرد، رساله‌های دانشجویان دوره دکتری است. اعتبار پژوهشی پایان‌نامه‌ها از دو نظر مورد توجه قرار می‌گیرد: یکی ماهیت مسئله تحقیق و دیگری منابع رساله‌ها؛ از این روی، دانشجو در تدوین رساله خود، ناگزیر است برای یافتن سابقه کار یا شواهد تحقیق، متون و منابعی را جست‌وجو و از آن‌ها استفاده کند که گاه از چشم دیگران دور می‌مانند. روی آوردن به اسناد و مدارکی که شناسایی و دستیابی به آن‌ها با دشواری صورت گرفته است، سبب می‌شود فهرست مآخذ رساله‌ها منبعی بسیار باارزش برای آگاهی یافتن از متون مربوط به موضوعی کاملاً محدود باشد؛ به همین دلیل، در معرفی کتابشناسی‌هایی که استفاده از آن‌ها مفید و بلکه ضروری است، فهرست مآخذ رساله‌ها در صدر منابع پیشنهادی قرار دارد. همین ویژگی سبب شده است رساله‌ها از دو دیدگاه در رشته‌های مختلف دانشگاهی و پژوهشی مورد توجه قرار گیرند: یکی به‌عنوان مدرک مفید پژوهشی (به‌اعتبار متن تحقیق) و دیگری به‌مثابه نوعی کتابشناسی تخصصی (به‌اعتبار فهرست مآخذ پایانی)

1. Bibliometrics
2. Citation Analysis

(حرّی، ۱۳۷۲: ۲۲۶). از طرفی، به گفته جان^۱ و هروبل^۲ (پورشعرباف، ۱۳۷۵: ۸)، مآخذ رساله‌ها طیفی گسترده از علاقه‌های تحقیقاتی را ایجاد می‌کند و از این طریق، میزان کارایی، توانایی و همچنین تازگی و عمق مجموعه (کتابخانه) را بازمی‌تاباند؛ بنابراین با استفاده از تحلیل استنادی رساله‌ها می‌توان مواد و منابع معتبر در یک زمینه خاص را شناسایی کرد.

۲. بیان مسئله

دانشجویان و اعضای هیئت علمی دانشگاه‌ها برای انجام دادن پژوهش‌های خود، به منابع اطلاعاتی گوناگون نیاز دارند و یکی از ملاک‌های مهم برای تهیه مجموعه‌ای مناسب در کتابخانه‌های دانشگاهی، در نظر گرفتن نیاز واقعی مراجعان است؛ اما با توجه به رشد روزافزون و مهارناپذیر تولیدات علمی، افزایش قیمت منابع اطلاعاتی و محدودیت‌های مالی، کتابخانه‌های دانشگاهی، قادر به تهیه تمام منابع مورد نیاز جامعه استفاده‌کننده از منابع خود نیستند؛ از این روی، کتابداران برآنند تا با صرف هزینه کمتر، بهترین و مناسب‌ترین منابع را در اختیار مراجعان قرار دهند؛ بنابراین از جمله مسائلی که این کتابخانه‌ها با آن مواجه‌اند، تعیین مواردی همچون پراستفاده‌ترین متون و منابع، پرکاربردترین محمل‌های اطلاعاتی و نیز میزان روزآمدی منابع موجود است. استفاده از روش‌های رایج در کتابسنجی و از جمله تحلیل استنادی می‌تواند در این کار به کتابداران کمک کند. تحلیل استنادی، کاربردهایی فراوان دارد که از جمله آن‌ها می‌توان مواردی همچون تشخیص دادن گرایش نویسندگان متون علمی در استفاده از انواع محمل‌های اطلاعاتی (کتاب، مقاله نشریه، گزارش و...)، بررسی میزان تازگی یا کهنگی منابع مورد استناد نویسندگان، تعیین پراستفاده‌ترین مؤلفان، تعیین متون و منابع هسته و پرکاربرد در حوزه‌های موضوعی مختلف، تبیین الگوی استفاده از انواع منابع در فهرست منابع و سیاست‌گذاری در مجموعه‌سازی کتابخانه‌ها را ذکر کرد. در پژوهش حاضر، با استفاده از روش تحلیل استنادی، مطالعه‌ای هدفمند در این حوزه انجام داده‌ایم.

1. Jean
2. Herubel

بنابراین در پژوهش حاضر، به دنبال آن بوده‌ایم که با استفاده از تحلیل استنادی رساله‌های دکتری گروه تاریخ دانشگاه الزهرا (س)، الگوی رفتار استنادی دانشجویان دکتری این گروه در چگونگی استفاده از منابع علمی را تحلیل و منابع پراستناد را بررسی کنیم و بدین ترتیب، به پژوهشگران، دانشجویان و کتابداران کتابخانه تخصصی این گروه در تهیه مجموعه‌ای متناسب با نیازهای کاربران خود یاری رسانیم. انتخاب تعداد رساله‌ها براساس تاریخ دفاع از آن‌ها تا پاییز ۱۳۹۲ صورت گرفته است. به دلیل وجود دو گرایش تاریخ اسلام و تاریخ ایران اسلامی در بیشتر دانشگاه‌های مجری دوره دکتری در کشور، بررسی آن‌ها می‌تواند نمونه و مدخلی برای بحث درباره استناددهی در مقطع دکتری رشته تاریخ به طور عام باشد.

۳. پیشینه پژوهش

پرداختن به تحلیل استنادی در خارج و داخل کشور، همواره از حوزه‌های مورد علاقه گروه‌های دانشگاهی بوده است و بسیاری از محققان در این زمینه آثاری پدید آورده‌اند؛ مانند: کریمیان مزیدی (۱۳۸۱) در مقاله «تحلیل استنادی مآخذ پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد رشته تحصیلی آبیاری دانشگاه‌های شهید چمران اهواز، تهران و فردوسی مشهد (۱۳۶۷-۱۳۷۷)»؛ آژیده (۱۳۸۱) در تحلیل استنادی مآخذ پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد رشته تحصیلی زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران (۱۳۷۰-۱۳۷۶)؛ احمدزاده (۱۳۸۴) در تحلیل استنادی مآخذ پایان‌نامه‌های دکترای شهرسازی و معماری دانشکده هنرهای زیبا: ابتدا تا پایان سال ۱۳۸۱؛ تصویری قمصری و جهان‌نما (۱۳۸۵) در مقاله «تحلیل استنادی پایان‌نامه‌های پژوهشگران پژوهشکده مهندسی جهاد کشاورزی»؛ صابری و نیکخواه (۱۳۸۷) در تحلیل استنادی مآخذ پایان‌نامه‌های دکتری علوم کتابداری و اطلاع‌رسانی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد علوم و تحقیقات؛ حداد (۱۳۸۸) در مقاله «تحلیل استنادی مآخذ پایان‌نامه‌های دکتری ارتباطات دانشکده علوم اجتماعی و ارتباطات علامه طباطبایی»؛ فرج‌پهلوی و زمانی (۱۳۸۹) در تحلیل استنادی مآخذ پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد حوزه شیمی دانشگاه شهید چمران اهواز و دانشگاه شیراز در سال‌های ۱۳۸۰-۱۳۸۷؛

ایزدی (۱۳۸۹) در تحلیل استنادی و تعیین منابع اثرگذار در پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد معماری دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان در سال‌های ۱۳۷۹-۱۳۸۶؛ پناهی (۱۳۹۰) در تحلیل تطبیقی استنادهای پایان‌نامه‌های دکتری روانشناسی عمومی دانشگاه‌های علامه طباطبایی و تربیت مدرس طی سال‌های ۱۳۸۹-۱۳۹۰؛ گودن^۱ (۲۰۰۱) در تحلیل استنادی پایان‌نامه‌های دکتری رشته تحصیلی شیمی در دانشگاه ایالتی اوهایو؛ نصیر و کومار (۲۰۱۱) در تحلیل استنادی پایان‌نامه‌های دکتری ارائه‌شده به گروه اقتصاد دانشگاه اسلامی علیجار هند^۲ طی سال‌های ۱۹۹۰-۲۰۱۰؛ فاشی (۲۰۱۲) در تحلیل استنادی پایان‌نامه‌های موجود در دانشکده اقتصاد کشاورزی دانشگاه فدرال آکور نیجریه؛ بورمن^۳ و شلا^۴ (۲۰۱۱) در تحلیل استنادی پایان‌نامه‌های حقوق ارائه‌شده به دانشگاه دهلی^۵. همان‌گونه که می‌بینیم، در رشته‌های مختلف، تحلیل استنادی صورت گرفته است؛ اما به سبب ماهیت تحقیق محور بودن رشته تاریخ و تکیه بسیار زیاد آن بر داده‌های منابع تاریخی و به‌ویژه منابع موجود در کتابخانه‌ها، لزوم تحلیل استنادی در این رشته، بیشتر احساس می‌شود.

۴. هدف‌های پژوهش

هدف اصلی از این پژوهش، شناخت الگوهای استناددهی به منابع اطلاعاتی و استفاده از آن‌ها برای انجام دادن تحقیقات علمی، نگارش مقاله‌ها و پایان‌نامه‌های دکتری رشته تاریخ در دانشگاه الزهرا (س) با تکیه بر روش تحلیل استنادی رساله‌های موجود است و بدین وسیله می‌توان به شناخت هرچه بیشتر نیازهای اطلاعاتی محققان دست یافت.

۵. پرسش‌های پژوهش

برای رسیدن به هدف‌های پژوهش، پرسش‌هایی درباره توزیع فراوانی استنادها از نظر شکل فیزیکی و پراکندگی زبانی منابع مورد استناد، میانگین تعداد استنادها در هر پایان‌نامه

1. Gooden
2. Aligarh Muslim Universtiy, India
3. Burman
4. Sheela
5. University of Delhi

۱۸۶ / تحلیل استنادی مآخذ رساله‌های دکتری رشته تاریخ دانشگاه الزهرا (س) در سال‌های ۱۳۸۰-۱۳۹۱

به تفکیک گرایش تحصیلی، توزیع فراوانی استنادها از نظر قالب کتاب و مقاله (تألیف، ترجمه یا گردآوری)، پربسامدترین کتاب‌ها و نشریه‌های فارسی، عربی و لاتین، و تعیین نیم‌عمر کتاب‌های فارسی، عربی و لاتین در پایان‌نامه‌های مورد بررسی به تفکیک گرایش تحصیلی مطرح کرده و در پاسخگویی به پرسش‌های پژوهش کوشیده‌ایم.

۶. واژگان تحقیق

در این پژوهش، از واژگانی بدین شرح استفاده شده است:

۶-۱. منابع اطلاعاتی

تعریف مفهومی این اصطلاح، عبارت است از هرگونه سند یا مدرک مکتوب یا غیرمکتوب که شامل نوعی اطلاع باشد (سلطانی و راستین، ۱۳۷۹: ۳۹۵).
به لحاظ تعریف عملیاتی، در این پژوهش، منظور از منابع اطلاعاتی، آن دسته از منابعی است که در پایان‌نامه‌های مورد مطالعه، به آن‌ها استناد شده است. این منابع عبارت‌اند از: کتاب‌ها، مقاله‌ها، نشریه‌ها، پایان‌نامه‌ها و رساله‌ها، مقاله‌های ارائه‌شده در کنفرانس‌ها، طرح‌های پژوهشی، جزوه‌های درسی، وبسایت‌ها، گزارش‌ها، اسناد دولتی، روزنامه‌ها، و مدخل‌های دانشنامه‌ها و دایرةالمعارف‌ها.

۶-۲. منابع (مآخذ)

در حوزه تعریف مفهومی، کتابشناسی، کتابنامه یا منابع و مآخذ عبارت است از نام و مشخصات کتاب‌ها و دیگر مواد خواندنی به صورت فهرستی که معمولاً در آخر کتاب‌ها قرار می‌دهند (سلطانی و راستین، ۱۳۷۹: ۳۳۸).
به لحاظ تعریف عملیاتی، در این پژوهش، منابع (مآخذ) عبارت است از کلیه کتاب‌ها، نشریات، پایان‌نامه‌ها و رساله‌ها، طرح‌های تحقیقاتی، صفحات وب، مقالات ارائه‌شده در کنفرانس‌ها و نیز نسخه‌های خطی که در تهیه رساله‌های دانشجویان از سال ۱۳۸۰ تا ۱۳۹۱ (۲۵ رساله) از آن‌ها استفاده شده و فهرستشان در آخر رساله‌ها آمده است.

۳-۶. نیم عمر

به لحاظ تعریف مفهومی، نیم عمر به مدت زمانی اطلاق می شود که نیمی از کل منابع استناد شده در آن مدت انتشار یافته باشد. هرچه طول این مدت کمتر باشد، استناد به منابع روزآمد بیشتر است و برعکس، هرچه طول این مدت، بیشتر باشد، استناد به منابع روزآمد، کمتر خواهد بود (سن گوپتا، ۱۳۷۹). نیم عمر به ارزش مدرکی معین با کم کردن سال نشر آن از میانه سال های نشر مدرکی تعیین می شود که به آن استناد کرده اند (تیمورخانی، ۱۳۸۱: ۳۶).

به لحاظ تعریف عملیاتی، در این پژوهش، منظور از نیم عمر، مدت زمانی است که نیمی از کتاب ها و نشریات مورداستناد در رساله های دانشجویان از سال ۱۳۸۰ تا ۱۳۹۱ (۲۵ رساله) مورد مطالعه در آن مدت انتشار یافته اند.

۴-۶. نشریات هسته

به لحاظ تعریف مفهومی، در هر موضوع، دو گروه از نشریات وجود دارند: نخست، نشریات هسته یا مرکزی که بیشترین بهره برداری از آن ها صورت گرفته و تعداد مقالاتی که در آن موضوع منتشر می شود، زیاد است؛ بنابراین، استفاده از آن ها به مراتب بیش از دیگر نشریات در آن موضوع است؛ دوم، نشریاتی که تعداد مقاله ها و میزان بهره برداری از آن ها کم است و به آنان نشریات ماوراء هسته مرکزی می گویند (اکبری، ۱۳۸۷: ۱۷).
به لحاظ تعریف عملیاتی، در این پژوهش، منظور از نشریات هسته، آن هایی است که بیشترین میزان استنادها را به خود اختصاص داده اند.

۵-۶. تحلیل استنادی

به لحاظ تعریف مفهومی، تحلیل استنادی، یکی از روش های کمی است که برای ارزیابی متون علمی براساس شمارش استنادهای تعلق گرفته به آن متون استفاده می شود (عصاره، ۱۳۷۷: ۳۴).

از منظر تعریف عملیاتی، در این پژوهش، تحلیل استنادی عبارت است از بررسی و شمارش ارجاع‌ها در رساله‌های دکتری دانشجویان رشته تاریخ دانشگاه الزهرا (س) از سال ۱۳۸۰ تا سال ۱۳۹۱ به انواع منابع اطلاعاتی، اعم از کتاب‌ها، مقاله‌های چاپ‌شده در نشریه‌ها، پایان‌نامه‌ها و رساله‌ها، طرح‌های پژوهشی، مجموعه‌مقالات ارائه‌شده در کنفرانس‌ها، اسناد، گزارش‌ها، وب‌سایت‌ها و میکروفیلم‌ها.

۷. روش پژوهش

در پژوهش حاضر، از روش تحلیل استنادی که یکی از روش‌های کتابسنجی است، برای گردآوری داده‌ها استفاده شده است. واژه «کتابسنجی» را نخستین بار، بریچارد^۱ (۱۹۶۹) به کار برد. به عقیده وی، کتابسنجی عبارت از کاربرد روش‌های آماری و ریاضی برای بررسی چگونگی نشر کتاب‌ها، مقاله‌ها و دیگر ابزارهای تبادل افکار انسانی و شیوه استفاده از آنهاست. یکی از روش‌های پر استفاده در کتابسنجی، روش تحلیل استنادی است که در آن، متون علمی براساس شمارش استنادهای تعلق گرفته به آنها ارزیابی می‌شوند. فرضی که بنیاد روش‌های مختلف تحلیل استنادی قرار گرفته و احکامی متنوع را سبب شده، این است که بین سند و متن، نوعی رابطه محتوایی وجود دارد و متن، کم‌وبیش به همان موضوع سند می‌پردازد (حرّی، ۱۳۶۲). در پژوهش حاضر، با استفاده از روش تحلیل استنادی برای بررسی رساله‌های دانشجویان دکتری تاریخ در دانشگاه الزهرا (س) کوشیده‌ایم نیازهای اطلاعاتی دانشجویان و رفتارهای استنادی آنها را تحلیل کنیم.

۸. جامعه آماری پژوهش

در این پژوهش، جامعه آماری را کلیه منابع مورد استناد در رساله‌های دکتری تاریخ در دانشکده ادبیات، زبان‌ها و تاریخ دانشگاه الزهرا (س) که بین سال‌های ۱۳۸۰-۱۳۹۱ از آنها دفاع شده است، تشکیل می‌دهند که در مجموع، شامل ۵۹۴۹ استناد در دو گرایش

1. Pritchard

رشته تاریخ دانشگاه الزهرا (س) در مقطع دکتری (نخست، تاریخ اسلام و دوم، تاریخ ایران اسلامی) هستند.

۹. ابزار جمع آوری اطلاعات

در این پژوهش، جمع آوری داده‌ها با حضور در کتابخانه دانشگاه و مشاهده مستقیم رساله‌ها انجام شده است. برای تحلیل داده‌ها، تمامی موارد استخراج شده در مرحله گردآوری داده‌ها به نرم افزار Microsoft Excel انتقال یافت و در این نرم افزار، داده‌ها براساس فیلدهای موردنظر از رساله‌ها در ستون‌های مجزا مرتب شدند؛ سپس فراوانی، درصد فراوانی، میانگین و دیگر موارد استخراج و براساس آن‌ها جدول‌هایی ترسیم شد.

۱۰. بخش نظری

تحلیل استنادی، کاربردهای بسیار دارد و از سال ۱۹۶۳م. به صورت‌های گوناگون از آن استفاده شده است که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از: بهبود کنترل کتابشناختی متون رشته‌های مختلف، تعیین منابع هسته، گروه‌بندی منابع، ردگیری گسترش اندیشه‌ها و رشد متون علمی، پیش‌بینی روند انتشارات، تبیین الگوی استفاده از انواع منابع در فهرست منابع، و سیاستگذاری برای مجموعه‌سازی کتابخانه‌ها و مراکز اطلاع‌رسانی (حرّی، ۱۳۸۱: ۶۱۹). ارزیابی کمی و کیفی دانشمندان، انتشارات و مؤسسات علمی، مطالعه توسعه تاریخی علم و فناوری جست‌وجو و ارزیابی اطلاعات، ترسیم موضوعی رشته‌های مختلف، مطالعه تاریخ علم، شناسایی روابط بین مجله‌ها، کشف گرایش‌های نویسندگان مقاله‌ها در استفاده از منابع اطلاعاتی متفاوت، تعیین میزان روزآمدی منابع و نویسندگان پراستناد استفاده می‌شود (عبدالمجید، ۱۳۸۶: ۸۲).

بی‌تردید، چنین تحلیلی اشکال‌هایی هم دارد که بیشتر به دو بخش مربوط می‌شوند: الف) اشکال‌های مربوط به فرض: در این حوزه، فرض این است که میان متن و سند(های) آن، نوعی رابطه مفهومی وجود دارد؛ درحالی که درواقع، عواملی دیگر، مؤلف مقاله را خواسته یا ناخواسته، به تصمیم‌گیری درباره نوع مآخذ مقاله خود وادار می‌کنند؛

مانند استناد نکردن به مقالات پیشین؛ آگاه نبودن از وجود مقالات مهم که در حرکت علمی یک حوزه سهم داشته‌اند به دلیل ناآشنایی مؤلف با زبان اصلی یک مقاله؛ علاقه‌های شخصی نویسنده در استناد به آثار پیشین و وجود منابعی همچون نمایه استنادی علوم و همزادانش در غرب (زیرا مؤلف یقین دارد برای راه یافتن به این نمایه باید به آثار برزگان حوزه مورد نظر خود یا حوزه‌های مجاور استناد کند)؛ مقید کردن نویسندگان به محدودیت ذکر منابع به دلیل دشواری بازیابی مقاله از طریق مآخذ از جانب برخی نشریات (حرّی، ۱۳۷۲: ۲۹۹).

ب) اشکال‌های مربوط به روش: از آنجا که در تحلیل استنادی، بیشتر، از روش‌های کمی و آماری استفاده می‌شود، از برخی مسائل نیز غفلت می‌شود که از جمله آن‌ها می‌توان موارد زیر را نام برد:

- استفاده مورد توجه قرار نمی‌گیرد؛ یعنی مشخص نمی‌شود آیا نویسنده مقاله، متن اطلاعات مقاله مآخذ را رد یا آن‌ها را تأیید کرده است.
- در هیچ‌یک از روش‌های پیشین مشخص نمی‌شود کدام جنبه از مآخذ در متن منعکس شده است. ممکن است یک مآخذ در چند مقاله استفاده شود؛ ولی یکی از مفاهیم آن بهره برده، دیگری روش آن را اقتباس کرده و نفر سوم از نتایج آن، بهره‌مند شده باشد.
- گاه کشف نقل با واسطه یا بی‌واسطه در مقاله‌های علمی، چندان ساده نیست؛ زیرا نویسنده مقاله، ممکن است از یک یا چند منبع پیشین، از طریق منابعی دیگر که واسط محسوب می‌شوند، استفاده کند؛ ولی به صورت مستقیم به منبع اصلی استناد کند؛ بدون آنکه نامی از آن منبع واسط ذکر کند؛ بدین ترتیب، برخی حلقه‌های زنجیره استناد، مقام واقعی خود را در این شبکه به دست نمی‌آورند.

در پایان، ذکر این نکته لازم است که استفاده از تحلیل استنادی باینکه امروزه در غرب رواج یافته، تنها زمانی قابل دفاع است که مسلّم باشد رابطه میان سند و متن، صرفاً از نوع علمی است و هیچ یک از عوامل جنبی که ممکن است از شخصی ترین تصمیم گیری ها تا عناصر زبانی، جغرافیایی، اجتماعی و... را شامل شود، در این حوزه دخیل نبوده است (حرّی، ۱۳۷۲: ۳۰۱).

۱۱. انواع تحلیل استنادی

از آغاز پیدایش روش تحلیل استنادی، پژوهش های فراوان در این زمینه صورت گرفته است؛ البته در این پژوهش ها فقط به رابطه میان سند و متن توجه نشده؛ بلکه بر مبنای این رابطه و با توجه به فرض این گونه تحلیل ها، روابط میان خود «متن»ها یا «سند»ها نیز موضوع پژوهش های بسیار بوده و اساس راه حل هایی برای گزینش متون بنیانی و کشف معتبر از نامعتبر قرار گرفته است؛ به همین سبب و برای سهولت بررسی این گونه پژوهش ها می توان آن ها را از لحاظ شیوه عمل، به دو گروه عمده، شامل تحلیل استنادی عمودی و تحلیل استنادی افقی تقسیم کرد (حرّی، ۱۳۸۱: ۶۱۸). در اینجا، هر یک از این دو گروه را معرفی می کنیم:

الف) تحلیل استنادی عمودی: غرض از کشف قواعد حاکم بر رابطه متن و زنجیره استناد، آن است که یکی از فعالیت هایی که در آن حوزه و با استفاده از این گونه تحلیل صورت می گیرد، تعقیب یک اندیشه از طریق رد گیری استنادها برای رسیدن به نخستین طراح یک فکر یا بدعت در یک حوزه علمی و به قولی، به منظور استفاده در تدوین تاریخ علوم است.

در این روش، فرض بر آن است که عمل استناد، سبب می شود خواسته یا ناخواسته، شبکه ای میان اسلاف (اسناد) و اخلاف (متون) در یک زمینه پدید آید. هر بار که نویسنده ای به مقاله های پیشین استناد می کند، نه تنها بر حجم انتشارات آن زمینه می افزاید؛ بلکه بر بافت شبکه ارتباطی آن زمینه نیز اثر می گذارد. اثر گذاری در اینجا به معنای حضور یک مدرک در سیاهه مآخذ آثاری است که بعداً در آن زمینه منتشر شده است؛ بدین

۱۹۲ / تحلیل استنادی مآخذ رساله‌های دکتری رشته تاریخ دانشگاه الزهرا (س) در سال‌های ۱۳۸۰-۱۳۹۱

ترتیب، ارزش یک مقاله علمی بر مبنای تأثیر در مقاله‌ها و نوشته‌های بعدی (حضور در مجموعه مآخذ آن‌ها) تعیین می‌شود (حرّی، ۱۳۷۲: ۲۹۵).

ب) تحلیل استنادی افقی: منظور از این گونه تحلیل، کشف رابطه احتمالی میان خود مآخذ (سندها) یا خود مقاله‌ها (متن‌ها) است. اگر بپذیریم میان یک مقاله و مآخذش، رابطه‌ای برقرار است، به این نتیجه می‌رسیم که اگر دو مقاله دارای مآخذ مشترک باشند یا دو مآخذ در مقاله‌هایی، پیوسته در کنار یکدیگر استفاده شوند، باید میان آن دو مقاله با یکدیگر و این دو مآخذ با هم از لحاظ موضوعی، شباهتی موجود باشد. حالت اول را «اشتراک در مآخذ» و حالت دوم را «اشتراک در متن» می‌نامند (حرّی، ۱۳۸۱: ۶۱۸).

۱۲. جمع‌بندی

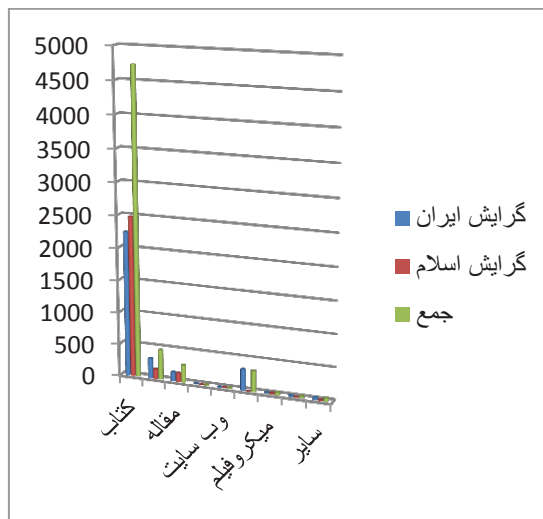
مرور پژوهش‌های انجام‌شده در داخل و خارج کشور نشان می‌دهد در بیشتر این پژوهش‌ها شکل فیزیکی، زبان، تاریخ انتشار، میانگین تعداد استنادها و نیم‌عمر منابع مورداستناد بررسی و مطالعه شده است؛ علاوه بر آن، پراستنادترین مؤلفان و منابع تعیین شده‌اند.

به‌طور کلی، هدف عمده از این پژوهش‌ها شناخت الگوهای استناددهی و استفاده از منابع اطلاعاتی در انجام‌دادن پژوهش‌های علمی، و نگارش مقاله‌ها و رساله‌ها بوده است که به شناسایی هرچه بیشتر نیازهای اطلاعاتی محققان کمک می‌کنند. در هر یک از این پژوهش‌ها سعی شده است با شناخت هرچه بیشتر گروه‌های مختلف پژوهشگر از طریق مطالعه الگوهای استناددهی آن‌ها، چشم‌انداز روشن‌تری از نیازهای اطلاعاتی آنان به دست آید. این پژوهش‌ها بیشتر در محیط‌های دانشگاهی با تأکید بر پایان‌نامه‌ها و رساله‌های دانشجویی (در مقطع تحصیلات تکمیلی) انجام شده‌اند؛ زیرا این منابع از مهم‌ترین آثار پژوهشی محسوب می‌شوند. در پژوهش حاضر هم بر مبنای مباحث نظری و پیشینه‌های ذکر شده، تحلیل استنادی پایان‌نامه‌های دکتری تاریخ در دانشکده ادبیات، زبان‌ها و تاریخ دانشگاه الزهرا (س) به منظور بررسی متغیرهای موردنظر صورت گرفته است؛ بدین منظور، با استفاده از روش تحلیل استنادی، همه استنادهای ذکر شده در مآخذ این رساله‌ها به‌لحاظ

استنادی تحلیل شده است تا شکل فیزیکی، زبان، نیم عمر، وضعیت تألیف و ترجمه منابع مورد استناد و نیز پراستنادترین کتاب‌ها و نشریات تعیین شوند.

۱۳. یافته‌ها

در رشته تحصیلی تاریخ، در گرایش ایران اسلامی، از مجموع ۳۱۱۷ استناد، ۲۲۴۹ استناد (۷۲/۱۵ درصد) و در گرایش تاریخ اسلام، از مجموع ۲۸۳۲ استناد، ۲۴۸۷ منبع (۸۷/۸۱ درصد) از نوع کتاب بوده است؛ به طوری که در این دو گرایش، از مجموع ۵۹۴۹ استناد، کتاب‌ها با ۴۷۳۶ استناد (۷۹٫۶۱ درصد)، عمده‌ترین منبع مورداستناد در این رشته تحصیلی بوده و پس از آن، نشریه‌ها با ۴۶۳ استناد (۷/۷۸ درصد) و اسناد با ۳۲۷ استناد (۵/۴۹ درصد)، به ترتیب در رتبه‌های دوم و سوم قرار گرفته‌اند؛ همچنین کمترین استنادها به رساله‌ها (دوازده استناد، معادل بیست درصد) بوده است.



شکل ۱. توزیع فراوانی میزان استناد بر اساس شکل فیزیکی منابع مورد استناد در رساله‌های دکتری رشته تاریخ، گرایش اسلام و ایران اسلامی، دانشکده ادبیات، زبان‌ها و تاریخ دانشگاه الزهرا (س) در سال‌های ۱۳۸۰-۱۳۹۱

جدول ۱. توزیع فراوانی میزان استناد بر اساس شکل فیزیکی منابع مورد استناد در رساله‌های دکتری رشته تاریخ، گرایش اسلام و ایران اسلامی، دانشکده ادبیات، زبان‌ها و تاریخ دانشگاه الزهرا (س) در سال‌های ۱۳۸۰-۱۳۹۱

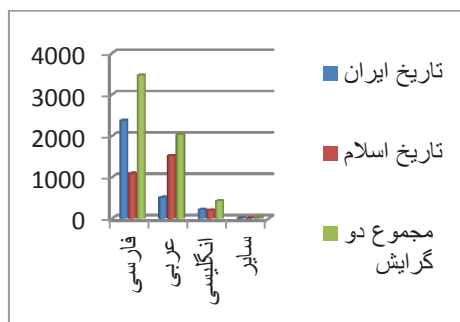
شکل فیزیکی منبع	کتاب		نشریه		مجموعه مقاله		پایان‌نامه		وبسایت		اسناد		میکروفیلم		نسخه‌های خطی		موارد دیگر		جمع		تعداد
	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	
تاریخ ایران اسلامی	۶۳۴۱	۵۱/۸۸	۳۶/۶	۶۸۱	۵۳/۳	۰	۸۴/۰	۵	۶۱/۰	۸۲/۸	۶۳/۰	۷۱	۸۵/۰	۲۰	۳۶/۰	۳۶	۲۳/۱	۱۱۱/۸	۱۰۰	۲۱	
تاریخ اسلام	۸۷۳۱	۱۷/۸۷	۳۵۱	۳۱/۵	۰	۸/۰	۷	۶۹/۰	۰	۰	۰	۳/۱	۲۷/۰	۶	۱۳/۰	۸۱	۶/۰	۲۸/۷	۱۰۰	۳۱	
جمع	۱۶۸۶۸	۷۸/۸	۴۱۳	۲/۱	۵۵/۳	۲/۱	۹۰/۰	۱۲	۱۲۱/۰	۸۲/۸	۶۳/۰	۱۳	۱۱۲/۰	۲۶	۴۹/۰	۱۵۵	۳۸/۰	۶۹۶۵	۱۰۰	۲۵	

در رشته تاریخ، گرایش اسلام، زبان عربی با ۱۵۲۲ استناد (۵۳/۷۴ درصد) از ۲۸۳۲ استناد، زبان غالب در منابع مورد استناد بوده است. پس از آن، منابع فارسی زبان با ۱۰۹۳ استناد (۳۸/۵۹ درصد) و منابع انگلیسی زبان با ۲۰۷ استناد (۷/۳۱ درصد) در رتبه‌های بعدی قرار گرفته‌اند. در گرایش تاریخ ایران اسلامی، زبان فارسی با ۲۳۷۱ استناد (۷۶/۰۷ درصد) و منابع عربی زبان و انگلیسی زبان به ترتیب با ۵۱۳ استناد (۱۶/۴۶ درصد) و ۲۱۸ استناد (۶/۹۹ درصد) در رتبه‌های بعدی قرار دارند.

در مجموع، در پایان‌نامه‌های مربوط به این دو گرایش، زبان فارسی با ۳۴۶۴ استناد (۵۸/۲۳ درصد) از مجموع ۵۹۴۹ استناد، زبان غالب در منابع مورد استناد بوده است. پس از آن، منابع عربی زبان با ۲۰۳۵ استناد (۳۴/۲۱ درصد) در جایگاه دوم قرار گرفته‌اند. و دیگر زبان‌ها (شامل زبان‌های ترکیه‌ای و اردو) با ۲۵ استناد (۰/۴۳ درصد)، کمترین استناد را به خود اختصاص داده‌اند.

جدول ۲. توزیع فراوانی میزان استناد براساس زبان منابع مورد استناد در رساله‌های دکتری رشته تاریخ در دو گرایش ایران و اسلام، دانشگاه الزهرا (س) در سال‌های ۱۳۸۰-۱۳۹۱

جمع		دیگر زبان‌ها		انگلیسی		عربی		فارسی		زبان گرایش‌ها
		درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	
۱۰۰	۲۸۳۲	۰/۳۶	۱۰	۷/۳۱	۲۰/۷	۵۳/۷۴	۱۵۲۲	۳۸/۵۹	۱۰۹۳	تاریخ اسلام
۱۰۰	۳۱۱۷	۰/۴۸	۱۵	۶/۹۹	۲۱۸	۱۶/۴۶	۵۱۳	۷۶/۰۷	۲۳۷۱	تاریخ ایران اسلامی
۱۰۰	۵۹۴۹	۰/۴۳	۲۵	۷/۱۶	۴۲۵	۳۴/۲۱	۲۰۲۵	۵۸/۲۳	۳۴۶۴	جمع



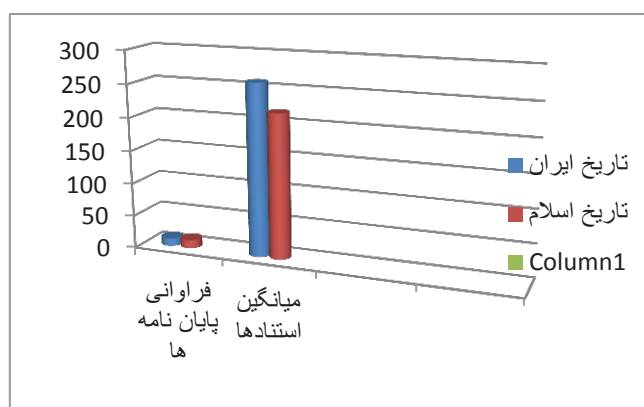
شکل ۲. توزیع فراوانی میزان استناد براساس زبان منابع مورد استناد در رساله‌های دکتری رشته تاریخ در دو گرایش ایران و اسلام، دانشگاه الزهرا (س) در سال‌های ۱۳۸۰-۱۳۹۱

۱۹۶ / تحلیل استنادی مآخذ رساله‌های دکتری رشته تاریخ دانشگاه الزهرا (س) در سال‌های ۱۳۸۰-۱۳۹۱

در گرایش تاریخ اسلام، میانگین تعداد استناد برای هر پایان‌نامه، ۲۱۷/۸۵ مورد و در گرایش تاریخ ایران اسلامی، ۲۵۹/۷۵ مورد بوده است؛ بنابراین، بیشترین میانگین تعداد استناد، مربوط به پایان‌نامه‌های گرایش ایران اسلامی با مجموع فراوانی ۳۱۱۷ استناد (۲۵۹/۷۵ درصد) است. در مجموع، در این دو گرایش تحصیلی، میانگین تعداد استناد در پایان‌نامه‌ها ۲۳۷/۹۶ بوده است.

جدول ۳. فراوانی تعداد پایان‌نامه‌ها، استنادها و میانگین تعداد استنادها در رساله‌های دکتری رشته تاریخ، دانشکده ادبیات، زبان‌ها و تاریخ دانشگاه الزهرا (س) در سال‌های ۱۳۸۰-۱۳۹۱

میانگین تعداد استناد در رساله‌ها	مجموع استنادها		پایان‌نامه‌ها		استناد / گرایش تحصیلی
	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	
۲۱۷/۸۵	۴۷/۶۰	۲۸۳۲	٪۵۲	۱۳	تاریخ اسلام
۲۵۹/۷۵	۵۲/۴۰	۳۱۱۷	٪۴۸	۱۲	تاریخ ایران اسلام
۲۳۷/۹۶	٪۱۰۰	۵۹۴۹	٪۱۰۰	۲۵	جمع

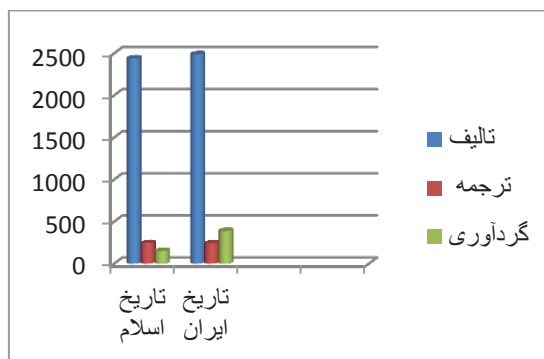


شکل ۳. توزیع فراوانی تعداد پایان‌نامه‌ها، استنادها و میانگین تعداد استنادها در رساله‌های دکتری رشته تاریخ، دانشکده ادبیات زبان‌ها و تاریخ، دانشگاه الزهرا (س) در سال‌های ۱۳۸۰-۱۳۹۱

در گرایش تاریخ اسلام، کتاب‌ها و مقاله‌های تألیفی با ۲۴۳۹ استناد (۸۶/۱۲ درصد) و در گرایش ایران اسلامی با ۲۴۸۸ استناد (۷۹/۸۲ درصد)، بیش از کتاب‌ها و مقاله‌های ترجمه و گردآوری شده مورد استناد قرار گرفته‌اند. در مجموع، در این دو گرایش تحصیلی، بیشترین استنادها به کتاب‌ها و مقاله‌های تألیفی با ۴۹۲۷ مورد (۸۲/۸۳ درصد) بوده و پس از آن، کتاب‌ها و مقاله‌های ترجمه‌ای با ۴۸۵ استناد (۸/۱۵ درصد) در جایگاه دوم قرار گرفته‌اند.

جدول ۴. توزیع فراوانی میزان استناد به کتاب‌ها و مقاله‌های تألیفی، ترجمه‌ای و گردآوری شده در رساله‌های دکتری رشته تاریخ با گرایش‌های ایران و اسلام، دانشکده ادبیات، زبان‌ها و تاریخ دانشگاه الزهرا (س) در سال‌های ۱۳۸۰-۱۳۹۱

جمع		گردآوری		ترجمه		تألیف		وضعیت تألیف، ترجمه و گردآوری	
								درصد	فراوانی
درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	رشته تحصیلی	
۱۰۰	۲۸۳۲	۵/۳۰	۱۵۰	۸/۵۸	۲۴۳	۸۶/۱۲	۲۴۳۹	تاریخ اسلام	
۱۰۰	۳۱۱۷	۱۲/۴۱	۳۸۷	۷/۷۷	۲۴۲	۷۹/۸۲	۲۴۸۸	تاریخ ایران اسلامی	



شکل ۴. توزیع فراوانی میزان استناد به کتاب‌ها و مقاله‌های تألیفی، ترجمه‌ای و گردآوری شده در رساله‌های دکتری رشته تاریخ با گرایش‌های ایران و اسلام، دانشکده ادبیات، زبان‌ها و تاریخ دانشگاه الزهرا (س) در سال‌های ۱۳۸۰-۱۳۹۱

۱۹۸ / تحلیل استنادی مآخذ رساله‌های دکتری رشته تاریخ دانشگاه الزهرا (س) در سال‌های ۱۳۸۰-۱۳۹۱

در گرایش تاریخ اسلام، کتاب‌های *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، *مروج الذهب و معادن الجواهر، الملل و النحل، تجارب الامم و تعاقب الهمم، من لا يحضره الفقيه و دانشنامه جهان اسلام* از پراستنادترین کتاب‌های فارسی و عربی، و کتاب‌های *The Encyclopedia of Religion and Ethics* و *The Encyclopedia of Islam* پراستنادترین کتاب‌های لاتین بوده است. در گرایش ایران اسلامی، کتاب‌های تاریخ ایران، *نسخ التواریخ، مروج الذهب و معادن الجواهر، سفرنامه، جامع التواریخ و تاریخ ایران بعد از اسلام*، پراستنادترین کتاب‌های فارسی و عربی، و کتاب‌های *The Encyclopedia of Religion and Ethics* و *Encyclopedia Iranica (b0ktisu)* پراستنادترین کتاب‌های لاتین بوده‌اند. در مجموع، از میان ۲۴۸۷ استناد (۸۷/۸۱ درصد) در گرایش تاریخ اسلام، ۸۸ مورد و در مجموع، از ۲۲۴۹ استناد (۷۲/۱۵ درصد) در گرایش ایران اسلامی، ۴۸ مورد، مربوط به کتاب‌های ذکر شده بوده است.

در گرایش تاریخ اسلام، *آینه پژوهش و فرهنگنامه*، پراستنادترین نشریات فارسی و *Arabic and Islamic Studies* پراستنادترین نشریات لاتین و در گرایش ایران اسلامی، *تعلیم و تربیت، روزنامه شفق، روزنامه اطلاعات، ایرانشهر، نامه فرهنگستان، بررسی‌های تاریخی و کتاب ماه تاریخ و جغرافیا* پراستنادترین نشریات فارسی و *Communautes Syriaques en Iran et Naft Magazine Iranian Studies* و *Iraq des Origines a 1552* پراستنادترین نشریات لاتین بوده‌اند. به‌طور کلی، از مجموع ۳۱۰ استناد (۹/۹۴ درصد) در گرایش تاریخ ایران اسلامی، ۱۴۶ استناد و از مجموع ۱۵۳ استناد (۵/۴۰ درصد) در گرایش تاریخ اسلام، بیست استناد، مربوط به نشریات ذکر شده است.

در گرایش تاریخ اسلام، میانگین نیم‌عمر کل کتاب‌های مورداستناد، ۹/۹۰ سال و در گرایش تاریخ ایران اسلامی، ۱۰/۹۷ سال است. در گرایش تاریخ اسلام، میانگین نیم‌عمر کل نشریات مورداستناد، ۷/۹۵ سال و در گرایش تاریخ ایران اسلامی، ۸/۶۲ سال است.

۱۴. نتیجه گیری

با توجه به یافته‌های پژوهش و بررسی نتایج، پیشنهادهای زیر را می‌توان ذکر کرد:

الف) گرایش دانشجویان به استفاده از منابع مکتوب و فارسی‌زبان، و استفاده نکردن از منابع و پایگاه‌های الکترونیک و وبسایت‌ها که مسلماً نیازمند آشنایی کافی با زبان‌های انگلیسی و عربی است، تأمل و برنامه‌ریزی‌ای هدفمند از سوی گروه آموزشی مربوط را می‌طلبد و یافتن دلایل این گرایش‌ها می‌تواند موضوع تحقیق‌هایی سودمند در این زمینه و دست‌یافتن به راهکارهایی کاربردی در هدایت پژوهش‌های دانشجویان، برآوردن نیازهای اطلاعاتی و بهره‌وری بیشتر در انجام دادن پژوهش‌های آنان باشد.

ب) با توجه به اهمیت استفاده از منابع عربی و انگلیسی‌زبان در انجام دادن امور پژوهشی و با در نظر داشتن میانگین استفاده از این منابع در پژوهش حاضر، خرداری منابع عربی و انگلیسی‌زبان، معرفی این منابع از طرف کتابخانه گروه به دانشجویان، و هدایت پژوهش‌های دانشجویان به سمت این منابع از طریق استادان، ترغیب دانشجویان به یادگیری هرچه بیشتر زبان‌های عربی و لاتین برای استخراج منابع اطلاعاتی مورد نیاز در این رشته از طریق عبور از درگاه‌های مجازی و اتصال به دنیای دانش جهانی، بسیار ضروری است.

ج) با توجه به زیادبودن سرعت دسترسی به منابع غیرچاپی و روزآمدی آن‌ها مانند بانک‌های اطلاعاتی و اینترنت، و افزایش روزافزون استفاده از این گونه منابع در کشورهای دیگر، شناسایی پایگاه‌های معتبر علمی و ورود به درگاه‌های علمی الکترونیک مربوط، به منظور استفاده هرچه بهتر محمل‌های اطلاعاتی و پایگاه‌های اطلاعاتی تمام‌متن معتبر، از سوی دانشکده همیا و معرفی و اطلاع‌رسانی آن‌ها به پژوهشگران و دانشجویان تاریخ

پیشنهاد می‌شود و اتصال به پایگاه‌های اطلاعاتی، شبکه‌ها و وب‌سایت‌های مرتبط و شناسایی و معرفی منابع اطلاعاتی مفید برای محققان این رشته از طریق کتابخانه از جمله سرویس‌دهی مرجع مجازی در غنی‌تر کردن مجموعه کتابخانه گروه به منابع روزآمد می‌تواند مفید باشد.

د) پایان‌نامه‌ها به اعتبار نظارت دقیقی که از جانب استادان راهنما و مشاور بر آن‌ها اعمال می‌شود، از بهترین منابع تحقیقاتی به‌شمار می‌آیند؛ علاوه بر آن، فهرست منابع هر پایان‌نامه، نوعی کتابشناسی موضوعی و تخصصی محسوب می‌شود. اساسی‌ترین مشکل موجود در بررسی پایان‌نامه‌ها رعایت‌نشدن استانداردها و قوانین کتابشناختی در ضبط منابع مورد استفاده بوده و شایسته است نویسندگان پایان‌نامه‌ها از یکی از شیوه‌های استاندارد کتابنامه‌نویسی برای درج اطلاعات کتابشناختی منابع مورد استناد خود بهره‌گیرند؛ بدین منظور پیشنهاد می‌شود استانداردهای کتابنامه‌نویسی موجود از سوی گروه‌های آموزشی یا کتابخانه دانشکده در اختیار دانشجویان قرار گیرد و آنان به استفاده از یکی از آن استانداردها ملزم شوند.

ه) از آنجا که نشریات از جمله مهم‌ترین منابع برای پژوهش و نگارش پایان‌نامه‌ها هستند و نتایج به‌دست آمده نشان می‌دهد در بعضی رشته‌ها، از نشریات و به‌ویژه نشریات تخصصی عربی و لاتین، چندان استفاده نشده است. پیشنهاد می‌شود دانشگاه به تهیه شکل‌های چاپی و الکترونیک نشریات اقدام کند و همچنین امکاناتی بیشتر را برای استفاده از پایگاه‌های الکترونیک فراهم آورد.

و) بررسی مهم‌ترین دلایل استفاده‌نشدن یا کاربرد کم تألیفات علمی اعضای هیئت علمی دانشگاه از سوی دانشجویان دکتری در انجام‌دادن پژوهش‌ها و پایان‌نامه‌ها و رساله‌های دانشجویی پیشنهاد می‌شود.



منابع

- اکبری، خدیجه و اشرف بزرگی (۱۳۸۷). «تحلیل استنادی مقالات نمایه‌سازی‌شدهٔ ارسالی توسط سازمان انرژی اتمی ایران به پایگاه اطلاعاتی اینیس طی سال‌های ۱۳۸۱-۱۳۸۵». *دانش‌شناسی*. ش ۳. ص ۱۵-۲۷.
- انوری، حسن (۱۳۸۱). *فرهنگ بزرگ سخن*. تهران: سخن.
- پناهی، عبدالعظیم (۱۳۹۰). *تحلیل تطبیقی استنادهای پایان‌نامه‌های دکتری روانشناسی عمومی دانشگاه‌های علامه طباطبایی و تربیت مدرس*. پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد. دانشکدهٔ روانشناسی و علوم تربیتی. دانشگاه علامه طباطبایی.
- پورشعرباف، الهه (۱۳۷۵). *تحلیل استنادی مآخذ پایان‌نامه‌های فارغ‌التحصیلان دانشکدهٔ علوم پایهٔ دانشگاه تربیت مدرس در سال‌های ۱۳۶۲-۱۳۷۴*. پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد. دانشکدهٔ روانشناسی و علوم تربیتی. دانشگاه تربیت مدرس.
- تصویری قمصری، فاطمه و محمدرضا جهان‌نما (۱۳۸۵). «تحلیل استنادی پایان‌نامه‌های پژوهشگران پژوهشکدهٔ مهندسی جهاد کشاورزی». *فصلنامهٔ کتاب*. ش ۶۷. ص ۷۵-۸۸.
- تیمورخانی، افسانه (۱۳۸۱). «تحلیل استنادی مقالات تألیفی». *فصلنامهٔ کتاب*. ش ۵۱. ص ۳۲-۴۵.
- حداد، زهرا (۱۳۸۸). «تحلیل استنادی مآخذ پایان‌نامه‌های دکتری ارتباطات دانشکدهٔ علوم اجتماعی و ارتباطات علامه طباطبایی». *فصلنامهٔ کتاب*. ش ۷۸. ص ۱۳۹-۱۵۲.
- حرّی، عباس (۱۳۶۲). «تحلیل استنادی و شباهت‌های آن با علم الحدیث». *نشر دانش*. ش ۴، (۲). ص ۱۱-۱۷.
- _____ (۱۳۷۲). *مروری بر اطلاعات و اطلاع‌رسانی*. تهران: هیئت امنای کتابخانه‌های عمومی کشور، دبیرخانه.
- _____ (۱۳۸۱). «تحلیل استنادی». در *دایرةالمعارف کتابداری و اطلاع‌رسانی*. ج ۱. ص ۶۱۶-۶۲۰. تهران: کتابخانهٔ ملی جمهوری اسلامی ایران.



۲۰۲ / تحلیل استنادی مآخذ رساله‌های دکتری رشته تاریخ دانشگاه الزهرا (س) در سال‌های ۱۳۸۰-۱۳۹۱

- حرّی، عباس و اعظم شاه‌بداغی (۱۳۸۳). «استناد در آثار علمی: چاله‌ها و چالش‌ها». *مجله روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران*. ش ۶۹. ص ۶۵-۹۶.
- حرّی، عباس و نرگس نشاط (۱۳۸۱). «بررسی رفتار استنادی نویسندگان مقاله‌های مندرج در مجله روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران از آغاز تا پایان سال ۱۳۷۹». *مجله روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران*. ش ۳۲ (۲). ص ۱-۳۱.
- سلطانی، پوری و فروردین راستین (۱۳۷۹). *دانشنامه کتابداری و اطلاع‌رسانی*. تهران: فرهنگ معاصر.
- سن گوپتا، آی. ان. (۱۳۷۹). «مروری بر کتاب‌سنجی، اطلاع‌سنجی، علم‌سنجی و کتابخانه‌سنجی». ترجمه مهرداد وزیری. *اطلاع‌رسانی*. ش ۱۰ (۳). ص ۳۸-۵۸.
- عبدالمجید، امیرحسین (۱۳۸۶). «تحلیل استنادی: تعاریف و کاربردها». *فصلنامه علوم و فناوری اطلاعات*. ش ۲۲ (۳). ص ۷۳-۸۸.
- عبدالمجید، امیرحسین و یعقوب نوروزی (۱۳۸۷). «کتاب‌سنجی: مروری بر تعاریف و کاربردها». *کتاب ماه کلیات*. ش ۱۲۵. ص ۲۲-۲۹.
- عصاره، فریده (۱۳۷۶ الف). «بررسی مختصر کتاب‌سنجی». *فصلنامه کتاب*. ش ۳۲. ص ۹۰-۱۰۸.
- _____ (۱۳۷۶ ب). «کتاب‌سنجی». *مجله علوم تربیتی و روانشناسی دانشگاه شهید چمران اهواز*. ش ۳ (۳ و ۴). ص ۶۳-۷۷.
- _____ (۱۳۷۷). «تحلیل استنادی». *فصلنامه کتاب*. ش ۳۵ و ۳۶. ص ۳۴-۴۸.
- _____ (۱۳۸۵). «کتاب‌سنجی». در *دایرةالمعارف کتابداری و اطلاع‌رسانی*. ج ۲. ص ۱۵۵۶-۱۵۶۱. تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- عطارها، حامد (۱۳۸۸). *بررسی جهتگیری‌های موضوعی در تولیدات علمی ایران و کشورهای خاورمیانه در نمایه گسترش یافته استنادی علوم در سال‌های ۱۹۹۸-۲۰۰۷*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی. دانشگاه شیراز.

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء / ۲۰۳

- کریمیان مزیدی، محمدعلی (۱۳۸۱). «تحلیل استنادی مآخذ پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد آبیاری دانشگاه‌های شهید چمران اهواز، تهران و فردوسی مشهد». *مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز*. ش ۳۷. ص ۶۲-۷۸.
- گارفیلد، یوجین (۱۹۸۳). «چگونه استناد کنیم؟». ترجمه عبدالحسین فرج‌پهلوی. *مجله علوم تربیتی و روانشناسی دانشگاه شهید چمران اهواز*. ش ۱-۲. ص ۱۲۷-۱۴۱.
- مظفری غربا، رستم، غلام‌رضا فدایی عراقی و عباس حرّی (۱۳۸۴). «تحلیل استنادی پایان‌نامه‌های دکتری شیمی دانشگاه تهران و دانشگاه تربیت مدرس (۱۳۷۶-۱۳۸۳)». *مجله کتابداری*. ش ۳۹. ص ۱۵-۴۳.
- مکی‌زاده، فاطمه (۱۳۸۷). «تحلیل استنادی پایان‌نامه‌های رشته جغرافیا (برنامه‌ریزی شهری) در دانشگاه‌های تهران، تربیت مدرس و یزد (۱۳۷۶-۱۳۸۴) با تأکید بر پایان‌نامه‌های مورد استناد به‌عنوان عامل اثر گذار». *فصلنامه کتاب*. ش ۷۶. ص ۱۲۵-۱۴۸.
- منصوریان، یزدان (آبان ۱۳۸۹). «افراط و تفریط در استناد». *پایگاه خبری و کتابداری و اطلاع‌رسانی*. ش ۱۲، ۱۵.
- Burman, Joginder Singh and M. Sheela (January 2011). *Citation Analysis of Dissertation of Law Submitted to University of Delhi*. Library Philosophy and Practice (E-Journal). Retrieved Febuary 4, 2012 from the World Wide Web: [http:// digitalcommons.unl.edu](http://digitalcommons.unl.edu).
- Fasaee, Kehinde Joseph (2012). *Citation Analysis of Dissertation and Theses Submitted to the Department of Agricultural Economics And Extension*. Federal University of Technology Akure. Nigeria. Library Philosophy and Practice (E-Journal). Retrieved Febuary 4, 2012 from the World Wide Web: [http:// unllib.unl.edu](http://unllib.unl.edu).
- Nasir, Jamal, Kumar, Devendra (2011). *Citation Analysis of Doctoral Dissertations Submitted between 1990 and 2010 in the Department of Economics*. Aligarh Muslim University. Aligarh (India). Chinese Librarianship: An International Electronic Journal. 32. Retrieved Febuary 4, 2012 from the World Wide Web: [http:// iclc.us](http://iclc.us).



فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و پنجم، دوره جدید، شماره ۲۶، پیاپی ۱۱۶، تابستان ۱۳۹۴

اندیشه تشکیل ارتش ملی در نخستین دوره مجلس شورای ملی

علی رضا ملائی توانی^۱
سیده فاطمه سهیلی^۲

تاریخ دریافت: ۹۳/۲/۱۰

تاریخ تصویب: ۹۳/۹/۲

چکیده

با پیروزی نهضت مشروطه و تأسیس مجلس، اندیشه دفاع از استقلال و تمامیت ارضی کشور از سطح سیاست مردان به جامعه تسری یافت و دگرگونی مهمی در نگرش ایرانیان به قوای دفاعی کشور پدید آمد. انجمن‌های ایالتی با پیش‌گامی در این مسیر، برای مشق نظامی مردم از مجلس درخواست مجوز کردند. این امر کنش‌ها و واکنش‌هایی را در سطح مجلس، دولت و مردم برانگیخت؛ چنان‌که مجلس وزارت جنگ را به پاسخ‌گویی در برابر این امر واداشت و به نقد عمل کرد بریگاد قزاق پرداخت. اما مهم‌تر از همه، طرح تشکیل

۱. دانشیار تاریخ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ mollaiynet@yahoo.com

۲. کارشناس ارشد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ارتش ملی در مجلس بود که بررسی آن مسئلهٔ اصلی این مقاله است. در پژوهش حاضر با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی می‌کوشیم اقدامات و رویکردهای مجلس را در جهت تشکیل ارتش ملی به‌همراه واکنش‌ها و پیامدهای آن ارزیابی کنیم. اندیشهٔ تشکیل ارتش ملی هرچند با پشتیبانی مجلس و مشروطه‌خواهان نزدیک بود به تأسیس نیروی نظامی کارآمد بینجامد، با جنگ قدرتی که بین شاه و مجلس در گرفت، استبدادگران مسئلهٔ ارتش ملی را در تضاد با ارتش دولتی برشمردند و مانع از تحقق آن شدند.

واژه‌های کلیدی: مجلس، ارتش ملی، بریگاد قزاق، مشق نظامی.

۱. مقدمه

شکست ایران در جنگ با روسیه اندیشهٔ اصلاحات نظامی را در میان حکومتمگران قاجار شکل داد و عباس میرزا را به تلاش برای ایجاد ارتشی نو واداشت. اصلاحات او به‌سختی و کندی در زمان محمدشاه ادامه یافت و تا دورهٔ ناصری به تغییراتی در حوزهٔ تجهیز سپاه، استفاده از کارشناسان نظامی اروپایی، تأسیس دارالترجمه برای کتب راهنمای نظامی و مهندسی، و اعزام نخستین گروه دانشجویان ایرانی به اروپا برای تحصیل در علوم نظامی، مهندسی، اسلحه‌سازی، طب، نقشه‌برداری و زبان‌های جدید انجامید (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۴۸).

در دورهٔ ناصری به ابتکار وزرای اصلاح‌طلبی همچون امیرکبیر و سپهسالار تغییرات مهمی در قوای نظامی ایران پدید آمد. تلاش‌های امیرکبیر در راه اصلاح قوای دفاعی ایران بیشتر بر خوداتکایی و بالا بردن سطح فنی ارتش براساس علوم نو غرب استوار بود. در نتیجه، همسایگان خارجی این امر را تاب نیاورده، با مخالفان داخلی هم‌دست شدند و با قتل امیرکبیر اصلاحات وی را ناکام گذاشتند (شمیم، ۱۳۸۷: ۱۴۸). چند دهه بعد، بریگاد

قزاق با مساعی سپهسالار به تقلید از قشون منظم روسیه در ۱۸۷۹م/ ۱۲۹۶ق تشکیل شد (دولت آبادی، ۱۳۷۱: ۴۵/۱).

بریگاد قزاق تنها نیروی نظامی منظم ایران تا قبل از دوره مشروطه بود که هرگز نتوانست به عنوان نیروی جایگزین ارتش ایران عمل کند؛ زیرا فرمان‌دهی، تشکیلات و تعلیمات آن همگی در جهت گسترش نفوذ روسیه و سلطه آن کشور بر مقدرات ایران طراحی شده بود. به همین سبب، وابستگی نسبی و ظاهری بریگاد قزاق به حکومت ایران و تبعیت آن از سفارت روسیه در تهران و دفاع از منافع روسیه در سطحی گسترده موجبات اعتراض محافل سیاسی و فکری ایران را فراهم آورد و صدای اعتراض حکومت را برانگیخت؛ زیرا بریگاد هرگز بدون اجازه سفارت روسیه دست به کوچک‌ترین اقدامی نمی‌زد و حتی دستورهای شاه و دربار سلطنتی را نادیده می‌گرفت (طوسی، ۱۳۶۹: ۱۱۲).

بدیهی است این موضوع از چشم مجلس شورای ملی دور نمی‌ماند. افزون‌بر این، مجلس نمی‌توانست نوسازی ارتش را به فراموشی سپارد. حال این پرسش‌ها مطرح می‌شود: چرا توجه مجلس به ایجاد ارتش ملی جلب شد؟ مجلس در راه تشکیل ارتش ملی چه گام‌هایی برداشت؟ چرا طرح ارتش ملی به تقابل با ارتش دولتی کشانده شد و ناکام ماند؟ تاکنون هیچ پژوهش مستقلی درباره اندیشه تشکیل ارتش ملی در نخستین مجلس شورای ملی صورت نگرفته است. حتی در آثاری که به تاریخ نظامی ایران پرداخته‌اند، مانند «ارتش ایران ۱۲۵۹-۱۲۸۶ هـ.ش، ۱۸۸۰-۱۹۰۷ م.» اثر رضا رئیس طوسی، نقش ارتش در تحولات تاریخی ایران نوشته ناصر فربد، تاریخ تحولات نظام ایران و نیز تاریخ ژاندارمری ایران از قدیمی‌ترین ایام تا عصر حاضر نوشته جهانگیر قائم‌مقامی، رضاشاه و ارتش نوین اثر استفانی کرونین و مجاهدان مشروطه نوشته سهراب یزدان، مسئله تشکیل ارتش ملی در مجلس بحث نشده است. با عنایت به خلأ موجود در این زمینه می‌کوشیم تا گوشه‌هایی از تلاش‌های مجلس را در تکوین این اندیشه نشان دهیم.

۲. مجلس اول و اعتراض به ساختار نظامی کشور

قبل از تکوین اندیشهٔ ارتش ملی در مجلس اول، دو موضوع حساسیت نمایندگان را به ضرورت اصلاح قوای دفاعی کشور برانگیخت: یکی تعیین وزیر جنگ و دیگری ساختار قوای قزاق. البته در کنار این موضوع، مسئلهٔ ناامنی فراگیر در سراسر کشور نیز لزوم این مهم را افزون‌تر می‌کرد. اکنون این دو موضوع را به اختصار بررسی می‌کنیم.

۲-۱. مسئلهٔ معرفی وزیر جنگ در مجلس

یکی از مهم‌ترین اقدامات و کارکردهای مجلس، نظارت بر قوهٔ مجریه و نیز رأی اعتماد یا عدم اعتماد به کابینه بود. به همین سبب، پس از گشایش مجلس شورای ملی براساس روال نظام‌های دموکراتیک باید اعضای کابینه به مجلس معرفی می‌شدند تا پس از رأی اعتماد مجلس فعالیت خود را آغاز کنند. محترم‌السلطنه روز یکشنبه ۱۹ ذی‌الحجهٔ ۱۳۲۴ از سوی صدراعظم (میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله) شش تن از وزرای کابینه را به مجلس معرفی کند که بین آن‌ها وزیر جنگ وجود نداشت و به جای آن، نام علاءالملک به‌عنوان وزیر لشکر اعلام شده بود. این امر اعتراض نمایندگان مجلس را برانگیخت؛ اما محترم‌السلطنه در پاسخ گفت که وزیر جنگ فقط درمقابل شاه مسئول است، نه در برابر نمایندگان و فقط وزیر لشکر می‌تواند طرف سؤال نمایندگان باشد.

سعدالدوله و تقی‌زاده، از نمایندگان تندروی مجلس، معتقد بودند که دولت باید به‌جای واژهٔ وزیر لشکر، از واژهٔ وزیر جنگ استفاده کند و به‌صراحت اعلام کند که وزیر جنگ باید فقط به مجلس پاسخ گو باشد؛ اما مخبرالسلطنه، از نمایندگان مجلس، اظهار کرد که هر وزیری که در برابر دولت مسئول باشد، درمقابل مجلس هم مسئول است. او سپس از تقی‌زاده پرسید: «از شما سؤال می‌کنم مسئول بودجه نظام کیست؟ تقی‌زاده: مسئول وزیر جنگ است. مخبرالسلطنه: وزیر لشکر است، وزیر جنگ یا سپهسالار و ادارهٔ عسکری داخل در مسئولیت نیستند». حاجی محمد اسمعیل در پاسخ به مخبرالسلطنه گفت: معنای وزیر براساس استدلال شما کسی است «که مخارج دولتی دارد. مخارج را وزیر جنگ دارد نه وزیر لشکر. وزیر لشکر منشی است وزیر نیست». بدین ترتیب، مخبرالسلطنه قانع شد که

واژه وزیر جنگ ذکر شود (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، جلسه ۱۹ ذی‌الحجه ۱۳۲۴).

ممکن است تصور کنیم که این ایراد لفظی است؛ اما واقعیت جز این بود و در پس این اقدام دولت، انگیزه‌های نهفته بود که کسروی آن را به درستی گفته است: «راستی این بود که محمدعلی میرزا مجلس را خوار می‌گرفت و چنین می‌خواست که پدرزن خود کامران میرزا را در وزیر جنگی نگه دارد بی آنکه کسی بتواند از او بازپرسی کند» (کسروی، ۱۳۸۳: ۲۰۸).

محمدعلی شاه که در موضوع معرفی وزیر جنگ شکست خورد، با کمک طرف‌دارانش کوشید در همه جای کشور با ایجاد بحران و ناامنی، به ستیز با مشروطه‌خواهان پردازد. او معتقد بود اگر ناامنی و دزدی در سرتاسر ایران شیوع پیدا کند و مردم مخصوصاً تجار را در فشار ناامنی قرار بدهند، مردم از مشروطیت روگردان خواهند شد و برای حفظ جان و مال خود از سلطنت مطلقه دفاع خواهند کرد و کشورهای بیگانه که در ایران منافع تجارتنی دارند، این ناامنی را از مشروطیت خواهند دانست؛ در نتیجه مشروطه به بن‌بست می‌رسد (ملکزاده، ۱۳۲۹: ۲/۲۲۵).

۲-۲. اعتراض مجلس به سازمان و عمل کرد بریگاد قزاق

قوای قزاق که در مسیر اقتدارگرایی شاه تلاش می‌کرد و در بسیاری از موارد عامل هرج و مرج و ناامنی بود، کم‌کم اعتراض مجلس و مشروطه‌خواهان را برانگیخت. علت این امر افزون بر سرسپردگی قزاق‌ها به روس‌ها، ناشی از رفتار تحقیرآمیز آنان با مردم ایران بود. برای مثال، کاساکوفسکی، فرمانده وقت بریگاد، پس از استخدام نیرو از افراد ایل شاهسون عملاً این ایل را به کنترل فرمانده بریگاد درآورد و با رفتار خود نارضایتی شاهسونان را برانگیخت (کرونین، ۱۳۷۷: ۱۱۳). اجحاف زیاد پالکونیک در حق شاهسون‌ها همچون تحمیل مالیات سنگین و دریافت اسب از اهالی، سبب اعتراض شاهسون‌ها به مجلس شد. مجلس در جلسه ۲۱ ربیع‌الاول ۱۳۲۵ درباره این موضوع بحث کرد که چرا

رعایای ایران باید تحت حکومت پالکونیک باشند. سرانجام، پس از تلاش‌های فراوان مجلس، پالکونیک عزل، و ایل شاهسون آزاد شد (تهرانی کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۶۳۰-۶۳۱).

افزون بر این، اخبار تجاوزگری‌های همه‌روزه و درگیری‌های مستمر قزاقان با مردم ایران به علت رفتار نامناسب آنان، از حوادثی بود که مکرر منتشر می‌شد. برای نمونه، رفتار قزاق‌ها با زنان در سبزوار موجب اعتراض شدید اهالی شد (سند 1-114/GH1324/K21/P06 از آرشیو وزارت امور خارجه ایران)؛ درحالی که مجلس انتظار داشت قزاق‌ها ضمن پشتیبانی از امنیت شهروندان، در دفع مخاطرات خارجی نیز بکوشند.

سرانجام، آنچه باعث شد مجلس با حساسیت ویژه‌ای به موضوع بریگاد قزاق بپردازد، این بود که فرماندهٔ بریگاد قزاق مبلغی هنگفت برای خرید اسلحه، آن‌هم بدون اطلاع وزارت جنگ، دریافت کرده بود. اما مجلس که نمی‌توانست از نادیده گرفته شدن وزارت جنگ چشم‌پوشد، به رسمیت نشناختن وزارت جنگ را به معنای به رسمیت نشناختن دولت تلقی کرد (مستشارالدوله صادق، ۱۳۶۲: ۳۴-۳۵). اموری از این دست به استیضاح وزیر جنگ منجر شد؛ چنان‌که سه‌شنبه واپسین روز ماه ذی‌قعدة ۱۳۲۴ نمایندگان پس از مذاکره درباب ناامنی موجود در کشور به انتقاد از قوای قزاق پرداختند. آقا میرسیدمحمد گفت: «ترتیب قزاق‌خانه را من نمی‌دانم چطور است؟ این‌ها نوکر روس هستند یا نوکر ایران. اگر نوکر روس هستند، ما نوکر روس نیاز نداریم. اگر نوکر ایران هستند پس چرا علامت نظامی ایران در آن‌ها نیست؟ این یک نفر مشاق روسی آمده ببینید چه کارها کرده؟». رئیس مجلس (صنیع‌الدوله) پاسخ داد: «البته این‌ها نوکر ایران‌اند و باید در تحت فرمان دولت ایران باشند». آقا میرسیدمحمد گفت: «این‌ها علامت نوکری ایران را ابداً ندارند. علاوه چندی قبل در شمیران سفیر روس آمد، احترامات زیاد کردند. نایب‌السلطنه آمد احترامی برای او نکردند». بدین ترتیب، موضوع وابستگی قزاقان به روسیه و نیز نشانه‌های نظامی آنان مورد اعتراض مجلس قرار گرفت و مجلس به صورت فعالانه به گفت‌وگو در این باره پرداخت و ادامهٔ مذاکرات به نشست بعدی مجلس یعنی روز پنج‌شنبه ۹ ذی‌الحجه ۱۳۲۴ موکول شد. در این نشست، در حین مکالمات نمایندگان دربارهٔ وضع مالی و بودجهٔ ارگان‌های دولتی، سیدالحکما (سیدیحیی لاریجانی) نمایندهٔ اعیان و

زمین داران تهران، به قوای قزاق در مجلس حساسیت زیادی نشان داد. وی گفت: «کنترکت قزاق خانه را بایست فهمید که سالی دویست و هشتاد هزار تومان که از دولت می گیرند چه کرده و می کنند؟ این ها همه ضرر دولت و ملت است. چرا رسیدگی و تحقیق نمی شود و قواعد مسئولیت به عمل نمی آید؟». در جلسه ای دیگر هم وی خواستار پرسش از وزیر جنگ درباره پلکنیک رئیس قزاق خانه شد و پرسید: «وی ۲۸ سال است به این مملکت آمده و تصرفات و تعدیات زیاد نموده» (مذاکرات مجلس اول، یکشنبه ۲۸ ربیع الاول ۱۳۲۵).

افزون بر این، مطبوعات مشروطه خواه نیز همگام با مجلس ضمن انتقاد از رفتار بریگاد قزاق، از اقدامات مجلس در مسیر اصلاح نظامی ایران پشتیبانی کردند. با این همه، در مجلس اول دیگر هیچ سخنی درباره قشون قزاق مطرح نشد؛ اما در همین سطح نیز می توان عمق نارضایتی نمایندگان را از وضع موجود تنها نیروی منظم کشور درک کرد. یکی از دلایل مطرح نشدن این امر در مجلس اول، ابراز وفاداری فرمانده و اجزای بلندمرتبه بریگاد قزاق به مجلس و مشروطه و پشتیبانی از آن بود؛ چنان که قزاق خانه با احساس خطر از موضع مجلس، بی درنگ به بهبود مناسبات خود با مجلس همت گماشت. آن ها طی تعهدنامه ای در برابر انجمن ها و چند تن از سران ملت از جمله آیت الله طباطبایی در سوم رجب ۱۳۲۴، سوگند خوردند هرگاه از آن ها خیانتی به دولت و ملت ایران بروز کند، خاطیان برای مجازات به دست اولیای دولت و ملت سپرده خواهند شد تا برای عبرت دیگران اعدام شوند و هیچ ترحمی به بازماندگان آن ها صورت نخواهد گرفت (ناظم الاسلام کرمانی، ۱۳۸۴: ۳/ ۵۰۱). با وجود این، در عمل قوای قزاق حتی در ظاهر تابع ایران نبودند. عناصر ظاهری این قشون نیز به قشون دولتی ایران شباهتی نداشت. برای مثال، رئیس قزاق ایران در سر پاکت رسمی طمغه عقاب را استعمال می کرد تا نشان دهد سواره قزاق ایران یک فرقه از قزاق های روسیه است (روزنامه جبل المتین، ۱۳۲۴، س ۱۴، ش ۵، ص ۱۲). به گزارش کتاب آبی، قشون قزاق با آنکه از پول ایران پرورش می یافت، فقط به منافع روس خدمت می کرد. همه قزاقان با هر درجه ای هرگاه به یکی از ولایات مأمور می -

شدند، مکلف بودند از چگونگی محل توقف خود گزارش‌های دقیق به مرکز ریاست ارائه دهند (کتاب آبی، ۱۳۶۲: ۱/۶۳).

۳. مسئله تشکیل ارتش ملی

نخستین بار در پی انتشار خبر تشکیل قشون ملی در تبریز و مشق نظامی مردم در آن شهر، حساسیت مجلس برانگیخته شد. سهراب یزدانی احتمال می‌دهد که ابتکار تشکیل قوای مجاهد در تبریز به پیش‌نهاد اجتماعیون باکو بوده باشد که «به رهبران غیبی گوش زد کردند که برپایی سازمان مسلح ملی برای رویارویی با نیروهای آزادی‌کش ضروری است» (یزدانی، ۱۳۸۸: ۵۵). سوسیال‌دموکرات‌های باکو که امکان سرکوبی همچون انقلاب روسیه در ایران را منتفی نمی‌دانستند، انجمن تبریز را تشویق کردند که سپاه داوطلب تشکیل دهد (آفاری، ۱۳۷۹: ۱۱۵). در مجلس مباحثه مفصلی در این باب در گرفت. در جلسه روز شنبه ۲۷ ربیع‌الاول ۱۳۲۵، یکی از نمایندگان مجلس به نام آقا سیدمحمدتقی تلگراف مردم تبریز خطاب به مجلس را قرائت کرد. در این تلگراف آمده بود: «بعضی از اهالی تبریز لباس مخصوصی از برای خودشان ترتیب داده و هفته‌ای دو روز مشغول تیراندازی و مشق نظامی هستند». در متن تلگراف و مذاکرات آن روز مجلس، درباره انگیزه تبریزیان از ارتکاب به این اقدام سخنی به میان نیامد. فقط قبل از قرائت تلگراف، محتشم‌السلطنه گفت برای امنیت راه‌ها و خیابان‌های آذربایجان از جانب دولت به نظام‌الملک و سایر حکام تلگرافی درخواست شده که انجمن‌ها در امور دخالت نکنند. در میان نمایندگان مجلس، فقط وکیل‌التجار درباره محتوای این تلگراف گفت: «حال که در میان ملت هیجانی پدیدار شده است، خوب است که از طرف دولت اقدامی شود که این جمع در تحت اداره نظامی درآمده، البته در مواقع لزوم به درد خواهند خورد»؛ اما رئیس مجلس با ذکر این جمله که «کلیه ترتیب نظام در این مملکت تغییر خواهد کرد، انشاءالله آن وقت ترتیبات صحیحه داده خواهد شد»، تصمیم‌گیری در این زمینه را به وقتی دیگر موکول کرد تا مبادا مجلس به تصمیم‌گیری هیجانی و شتاب دست یازد.



پیامد منطقی این تلگراف و گزارش مشق نظامی داوطلبان تبریزی، انگیزه و اندیشه تشکیل ارتش ملی را در مجلس مطرح کرد و مجلس را به تأمل در این باره واداشت؛ چنان که در جلسه روز ۲۷ ربیع الثانی ۱۳۲۵ شرف الدوله، نماینده آذربایجان، لایحه‌ای تقدیم مجلس کرد که در آن ضمن اشاره به لزوم سامان‌دهی قشون، پرداخت به موقع مواجب سپاهیان و تقاضای ارسال سریع نظام‌نامه انجمن‌های ایالتی جهت «رفع انقلابات و اغتشاش ولایات» آمده بود:

حالا که ملت عزیز وطن خواه مملکت ایران به این مقام آمده‌اند که در راه حفظ وطن و بیضه اسلام جان‌نثاری نمایند و خودشان را فدای ترقی کشور کنند، چه ضرری دارد که دولت افسران آگاه را به ولایت‌ها بفرستد تا به تمام طبقات مستعد کشور مشق نظامی بدهند و علم جنگ بیاموزند تا در اندک مدتی با کمترین هزینه ایران دارای قشون صحیح شود و در موقع لزوم در راه وطن پرستی جان‌بازی کنند (روزنامه مجلس، ۱۳۲۵، س ۱، ش ۱۰۹، ص ۳).

به تدریج مذاکرات میان نمایندگان درباره ارتش ملی اهمیت و عمق بیشتری پیدا کرد؛ اما در همان حال که مجلس به تأسیس ارتش ملی می‌اندیشید، درگیری‌ها و اغتشاشات داخلی در بیشتر ولایات همچون آذربایجان، فارس، کرمان، خراسان، استرآباد، مازندران و گیلان گسترش یافت و محمدعلی شاه عناد و عداوت خود را با اساس مجلس آشکارتر کرد و علناً به کارشکنی همه‌جانبه در امور مشروطه‌خواهان پرداخت. بنابراین، از یک سو ناآرامی‌های داخلی و مخالفت‌های دربار و از سوی دیگر معاهده ۱۹۰۷م روس و انگلیس و تجاوزات عثمانی بر نگرانی ایرانیان افزود. بسیاری از نمایندگان مجلس به این می‌اندیشیدند که مبادا ایران همچون مراکش، مصر و کره استقلال خود را از دست دهد. به همین منظور سه‌شنبه ۲۸ رمضان ۱۳۲۵، امر دفاع از میهن در مجلس با استفاده از آموزه‌های تشیع آشکارا رنگ ملی- مذهبی یافت که مختصری از آن در ادامه بیان می‌شود:

حاج میرزایحیی امام‌جمعه خویی: این مملکت، مملکت شیعه است اما چرا هشت ماه پس از تجاوز عثمانی کسی در اندیشه اعزام قشون برای مقابله با آنها نیست؟ اگر فردا یک دولت قوی‌تر به کشور حمله کند چه خواهید کرد؟ چرا سرباز درست نمی‌کنید؟ چرا در



فکر قشون نیستید؟ اول بیایید پسر مرا به سربازی بگیرید. همهٔ آقایان حاضرند فرزندشان را برای حفظ اسلام و مملکت به سربازی بفرستند.
شهاب‌الدوله: اصلاح مملکت تنها مختص مجلس و دولت نیست و مردم نیز در آن شریک‌اند.

تقی‌زاده: تمام این نطق‌های مهیجانه صحیح است و باید بیش از این‌ها در مساجد و مجامع گفته شود و مردم را آگاه کرد؛ ولی من معتقدم دولت ایران عاجز نیست و برای حفظ حدود و ثغور خود باید قشون تهیه کند.

رئیس مجلس صنیع‌الدوله: با تأیید سخنان تقی‌زاده گفت: باید جداً از دولت خواست که در اندیشهٔ سرباز و قشون باشد. از فردا در مجلس به همین موضوع خواهیم پرداخت و کمیسیونی مخصوص تشکیل می‌دهیم.

میرزا ابوالحسن خان (معاذالسلطنه): باید سرباز را مطابق قانون اساسی گرفت.

سپس مذاکرات به استخدام معلم برای تعلیم قشون و مخارج آن کشیده شد و شیخ محمدتقی و کیل‌الرعا یا گفت: باید ببینید در بدو اسلام چه کردند. ما اکنون از آن نقشه دور افتاده‌ایم این آخرین دوی ماست. من حاضرم فرزندم را در هر میدانی که می‌گویید بفرستم. امام‌جمعه نیز در تکمیل سخنان خود گفت: همه می‌دانید که قشون چریک امروزه به درد نمی‌خورد. اینکه در بدو اسلام مردم به جهاد می‌رفتند، صحیح است؛ ولی امروز با این توپ و اسلحهٔ جدید باید قشون منظم شکل داد. از وزیر جنگ بخواهیم که لااقل یک قشون هشتاد هزار نفری ترتیب دهد تا همسایگان هم چشم طمع به کشور ندوزند (روزنامهٔ مجلس، ۱۳۲۵، س ۱، ش ۲۰۳، ص ۲-۴).

این گفت‌وگوها در جلسهٔ بعد هم تداوم یافت و به موازات تلاش نمایندگان برای تدوین سازگاری قانونی برای بهره‌گیری از نیروی ملی، ناامنی‌های موجود و تقاضاهای انجمن‌ها و مردم بر شدت این اقدامات افزود. اما آشکار بود که صنیع‌الدوله، رئیس مجلس، از ایجاد هرج‌ومرج، تفرقه و افزایش تنش میان مجلس و دربار (ملت و دولت) بر سر ارتش ملی بیمناک بود. تلاش برای مسکوت نهادن موضوع ناکام ماند؛ چنان‌که تقی‌زاده در واپسین روز ماه رمضان ۱۳۲۵ بار دیگر بحث دربارهٔ ارتش ملی را در مجلس از سر گرفت.

او گفت تا زمانی که اذهان مردم متوجه این مطلب است و هیجانی دارند، زودتر باید اداره‌ای برای این کار تشکیل داد تا سربازهای داوطلب به خدمت گرفته شوند. در جریان تبادل نظر نمایندگان درباب سن ورود به قشون که ۱۸ یا ۲۱ سال باشد، نگرانی‌ها از تقابل ارتش دولتی و ملی در مجلس زیادتر شد. آنچه بر این نگرانی‌ها افزود، شرایط حاد کشور بود؛ زیرا روابط شاه و مجلس به نقطه بحران رسیده بود؛ با این همه، مجلس به مذاکرات خود ادامه داد:

شیخ حسین گفت: حالا که هیئت دولت و ملت یکی است، اجازه داده شود که همه علم جهاد بیاموزند. رئیس (صنیع‌الدوله) گفت: نباید مسئله به گونه‌ای طرح شود که گویی دولت یا مجلس با تشکیل قشون ملی مخالف هستند. دولت و ملت یکی است و این قشون را باید از روی ترتیب صحیح شکل داد (روزنامه مجلس، ۱۳۲۵، س ۱، ش ۲۰۴، ص ۴). با این همه، مجلس این موضوع را مسکوت نهاد. از تعلل مجلس آشکار می‌شود که صنیع‌الدوله از ادامه مذاکرات مجلس درباره ارتش ملی خوف داشت. به اذعان قهرمان میرزا سالور (عین‌السلطنه)، رئیس مجلس از جریان سرباز ملی ناخشنود بود و اعتقاد داشت که «تمام کار مملکت بازی شده» (عین‌السلطنه، ۱۳۷۴: ۳/ ۲۰۷۹)؛ اما شایسته‌تر این است که تصور کنیم او قصد داشت با پرهیز از هرگونه اقدام احساسی، تصمیمات مجلس را در مسیر عقلانیت و منطبق با واقعیات به جریان بیندازد؛ چنان‌که او با تصدیق لزوم تشکیل قشون منظم، خواهان تشکیل کمیسیونی برای رسیدگی به این امر شد تا کارها برپایه روال قانونی صورت پذیرد و هرگز این ذهنیت پدید نیاید که تشکیل قشون ملی در تقابل با قشون دولتی قرار دارد (مذاکرات مجلس اول، پنجشنبه، سلخ رمضان ۱۳۲۵).

اما چرا مجلس اندیشه تشکیل ارتش ملی را کنار نهاد؟ پاسخ این مسئله را باید در متن تحولات مشروطه جست‌وجو کرد. مجلس در این برهه، درگیری‌های حاد و پرتنش با محمدعلی‌شاه پیدا کرد و مانع تشکیل کمیسیون نظامی و تدوین قانون نظام شد. یکی از این جنجال‌ها، واقعه میدان توپخانه در ۹ ذی‌قعدة ۱۳۲۵ و درگیری مشروطه‌خواهان با مشروعه‌خواهان بود که آشکارا محمدعلی‌شاه آن‌ها را تحریک و حمایت می‌کرد. این حادثه با آنکه نقطه عطفی در تکوین اندیشه قشون ملی در مجلس اول بود، با مداخله دربار

اندیشهٔ تأسیس قشون ملی به منزلهٔ تقابل با قوای دولتی معنا شد که پیامد منطقی آن، تشدید تنش در مناسبات مجلس و دربار بود.

البته، قبل از وقوع تحصن در میدان توپخانه، انجمن‌ها که نشانه‌های شدت گرفتن مخالفت‌ها علیه مجلس را درک کرده بودند، کوشیدند با تصرف مدرسهٔ سپهسالار و اتصال آن به باغ بهارستان، در اطراف مجلس سنگربندی کنند و از موقعیت ممتاز این محل در دفاع از مجلس بهره گیرند؛ زیرا از داخل شهر و اطراف عمارت امکان ورود مخالفان وجود نداشت. مگر آنکه از خارج شهر با توپ بتوانند به ساختمان مدرسه و مجلس حمله کنند. صاحب‌منصبان مشروطه‌خواه از صمیم قلب برای خدمت به ملت، یک ادارهٔ نظامی مناسب راه‌اندازی کردند. انجمن‌های ملی همچون انجمن شاه‌آباد، مظفری و... افراد مسلح خود را به حراست از مجلس واداشتند (دولت‌آبادی، ۱۳۷۱: ۱۶۷-۱۶۸). این انجمن‌های مدافع مشروطه که در مدرسهٔ سپهسالار تجمع کرده بودند، ضمن نامه‌ای از مجلس درخواست کردند در اسرع وقت کمیسیون نظامی جدید را برای سامان‌دهی قشون ملی و داوطلب تشکیل دهد (مذاکرات مجلس اول، سه‌شنبه ۱۲ شوال ۱۳۲۵). مجلس به انجمن‌ها پاسخ داد که باید با دولت وارد گفت‌وگو شود و در حال حاضر نیازی نیست که انجمن‌ها در این هوای سرد در مسجد سپهسالار متحصن شوند و اردو تشکیل دهند. نمایندگان معتقد بودند باید از این انجمن‌ها تشکر کرد که در این سردی هوا با کمال نجابت و معقولیت متحمل همه قسم زحمات و صدمات شده‌اند.

ناصرالملک، رئیس‌الوزرای وقت که در این مذاکرات حضور داشت، با تأیید نظر نمایندگان، اشاره به اقدامات دولت در تأمین امنیت و تشکر از همراهی ملت اضافه کرد که با این سرما حاجت به اردو نیست و هرگاه لزوم پیدا کند، دولت مراتب آن را حتماً به مجلس اعلام خواهد کرد: «در باب قشون هم نگفتم لازم نیست، البته باید تهیه شود؛ ولی قبل از وقت هم باید سنجید و فهمید که چقدر و چطور لازم است و روی کاغذ آورد تا معلوم شود» (روزنامهٔ مجلس، ۱۳۲۵، س ۱، ش ۲۱۲). حاج معین‌التجار نظر خود را در ادامهٔ سخنان رئیس‌الوزرا بیان کرد: «اردو لازم است ولی نه اینکه در طهران باشد، بلکه در سرحدات مثل کردستان و فارس و خراسان باشد این اندازه از قشون را هم حرکت دادن



فی الحقیقه تشکیل اردو نیست». رئیس در جمع‌بندی سخنان و کلا و رئیس‌الوزرا گفت: «محتاج به فکر و تأمل می‌باشد. قشون ملی همان نظام جدید است. همه قشون ملی هستند در این باب باید بعد از مشاوره جواب بدهند» (همان‌جا). احتشام‌السلطنه که پس از صنیع‌الدوله به ریاست مجلس رسید، در خاطرات خود آورده است که وی برای پیش‌گیری از عواقب ناگوار تشکیل قوای مجاهد (چریک) و کنترل آن‌ها، انتخاب فرمان‌دهی مطمئن و همچنین وضع قوانین لازم در این باره به مجلس پیش‌نهاد کرد طرح سرشماری در تهران و سایر ولایات را در دستور کار قرار دهد تا از این طریق بتوان خدمت نظام اجباری را مانند آلمان و عثمانی و سایر کشورها اجرا کرد. پیش‌نهاد وی حاوی این موارد بود:

- ایجاد قشون آموزش دیده ۱۰۰ تا ۱۵۰ هزار نفری متشکل از نیروی دریایی، زمینی و پیاده‌سوار، توپخانه و غیره؛
- آموزش نظامیان تحت نظر صاحب‌منصبان و فرمان‌دهان ایرانی؛
- ایجاد مدارس و دانشگاه‌های نظامی؛
- استخدام معلمان نظامی از کشورهای بی‌طرف؛
- تصفیه قوای قزاق حقوق‌بگیر فعلی با اخراج فرمان‌دهان روسی؛

وی بر این باور بود که با این راه‌کارها موفق به ایجاد یک فوج یا لشکر فدایی مانند گارد ملی یا ینی‌چری عثمانی خواهد شد و این قشون حافظ مجلس و مشروطه خواهند بود و قوای قزاق تحت فرمان افسران روسی و آلت دست شاه را به حاشیه خواهد راند؛ بدین ترتیب شاه نیز خلع سلاح می‌شود (احتشام‌السلطنه، ۱۳۶۷: ۶۲۲-۶۲۳).

۴. علل ناکامی مجلس در تشکیل قشون ملی

جمع‌بندی نهایی آرای نمایندگان مجلس این بود که باید کمیسیون مخصوص جهت سامان‌دهی امور نظامی کشور تشکیل شود و قشون ملی نیز منحصر به تهران نباشد؛ زیرا مجلس به وجود ناامنی گسترده در کشور آگاه بود. ناامنی و هرج‌ومرج‌های موجود که تا



حد زیادی معلول تحریکات شاه و اطرافیانش بود، از چشم مجلس پنهان نماند. با وجود این می‌توان از سخنان نمایندگان مجلس دربارهٔ ارتش ملی دو دیدگاه را شناسایی کرد: دیدگاه نخست متعلق به نمایندگان جریان تندروی مجلس همچون تقی‌زاده بود که به ارتش ملی به‌عنوان وسیله‌ای برای افزایش قدرت بیشتر مجلس و مشروطه در مقابل دولت و دربار می‌نگریست و با جدیت خواهان استفاده از هیجان و اشتیاق عمومی ملت برای تشکیل فوری ارتش ملی بود. براینده آرای آنان لزوماً یک ارتش مدرن به‌معنای دقیق کلمه نبود؛ بلکه می‌توانست بسیج انبوهی از داوطلبان ملی و محلی را شامل شود.

دیدگاه دوم برخاسته از آرای نمایندگان جریان معتدل و میانه‌روی مجلس بود که اعتقاد داشتند قشون ملی همان ارتش نو است؛ بنابراین تفکیک قوای دفاعی کشور به دو دستهٔ متمایز ملی و دولتی را باور نداشتند. رئیس مجلس و نزدیکان وی، و هواداران محمدعلی‌شاه در مجلس را می‌توان در این دسته جای داد. برای نمونه، در جلسهٔ ۱۲ شوال ۱۳۲۵ حسنعلی‌خان بیان کرد:

در اینکه از برای مملکت یک نظام جدید مرتبی لازم است حرفی نیست [...] اسم قشون ملی یک نوع اسباب جدایی می‌شود یعنی به این اسم. والا ترتیب صحیح خیلی خوب است. مخصوصاً لایحه‌ای که جناب صنیع‌الدوله وزیر علوم در این چند روزه نوشته‌اند مشعر بر این است که اهالی این مملکت باید یک اندازه از ثروت خودشان را برای حفظ و حراست مملکت بدهند و این همان مالیات است که گرفته می‌شود و باید یک اندازه به مصرف قشون برسد؛ پس هرچه زودتر کمیسیون نظام تشکیل شود و وزارت جنگ قوانین نظام را معین نموده که نظام به ترتیب صحیح فراهم شود (روزنامهٔ مجلس، ۱۳۲۵، س ۱، ش ۲۱۲).

از آنجا که بحث قشون مسئله‌ای ملی بود و مخالفت آشکار با آن ممکن نبود، دست‌نشانندگان محمدعلی‌شاه و دربار در مجلس مخالفت خود را از دیدگاه ایجاد تنش بین مجلس و دولت، امکان بروز هرج و مرج در حین سربازگیری و مشق نظامی مردمی یا عدم ضرورت ایجاد قشونی خارج از ساختار وزارت جنگ و قشون دولتی ابراز می‌کردند.

حاصل نظر مجلسیان درباب قشون ملی به این امر منتهی شد که نظام‌نامه مخصوصی برای این کار نوشته شود و برای اجرا به تأیید شاه برسد؛ اما این امر به دلیل گرفتاری‌های بی‌شمار مجلس صورت نپذیرفت. به تعبیر دولت‌آبادی، این موضوع اگرچه موافق میل تندروان است، طرف‌داران شاه و موافقان با رئیس مجلس تعدادشان زیاد است و معلوم نیست که اقلیت تندرو بتواند آن را حتی در مجلس طرح کند؛ چنان‌که نتوانست مطرح کند (دولت‌آبادی، ۱۳۷۱: ۲/۲۰۳). در مجموع، موضوع ارتش ملی به یکی از موارد مهم اختلاف مجلس و دولت تبدیل شد. مشکلاتی هم که مخالفان مشروطه برای مجلس ایجاد کردند، فرصت هرگونه اقدام مؤثر را از مجلس گرفت. کمتر از یک ماه بعد از مذاکرات، درگیری مشروطه‌خواهان با شاه و مخالفان مجلس با عنوان مشروطه‌طلبان زیادتر شد. البته، مجلس در ماجرای توپخانه با اتکای قوای دفاعی انجمن‌ها موفق شد شاه و مشروطه‌خواهان را موقتاً به عقب براند و شاه را وادارد تا با سوگند مجدد، وفاداری خود را به مجلس ابراز کند؛ اما ماجرای ترور شاه تنش بین مجلس و دربار را به اوج رساند و شاه را واداشت تا شرایطی را برای صلح پیش‌نهاد کند که از محتوای آن می‌توان میزان نگرانی شاه را از ارتش ملی درک کرد:

- اقتدار شاه مانند اقتدار امپراتور آلمان باشد؛
- شاه حق داشته باشد همه‌وقت ۱۰ هزار قشون در تهران نگه دارد؛
- شاه اختیارات تام در کار قشون داشته باشد؛
- وزیر جنگ فقط نزد شخص شاه مسئول باشد.

در خواهش اول، شاه می‌خواست اختیاراتی بیش از آنچه در قانون اساسی برای او معین شده بود، دارا باشد. درخواست دوم به دلیل نگرانی‌اش از تشکیل ارتش ملی بود؛ زیرا عده‌ای از جوانان مملکت مسلح شده و آرامش او را مختل کرده بودند؛ بنابراین می‌خواست درمقابل آن‌ها ۱۰ هزار قشون برای حفظ خود داشته باشد. درخواست سوم او هم ناشی از همین خیال بود و شاید درخواست دوم او به تحریک روس‌ها صورت گرفته

بود تا به این بهانه بر عدهٔ قزاق خود بیفزاید (دولت‌آبادی، ۱۳۷۱: ۲/۳۰۵-۳۰۶)؛ اما مجلس این درخواست‌ها را رد کرد.

با ترور اتابک و تیره شدن افق مشروطیت، صنیع‌الدوله از ریاست مجلس استعفا کرد و دودستگی بزرگی در صف‌بندی مجلس رخ داد. سعدالدوله، نمایندهٔ تندروی مجلس، به اردوگاه شاه پیوست. در نتیجه احتشام‌السلطنه، دومین رئیس مجلس شورای ملی، با درخواست شاه مبنی بر انحلال هیئت نظامی ملی در بهارستان و انجمن‌ها موافقت کرد. وی سعی کرد تمام ملیون مسلح را متفرق کند و فقط دویست نفر را به‌عنوان مستحفظ ملی در بهارستان نگه دارد. سرانجام پس از مذاکره با نمایندگان انجمن‌های ملی مستقر در مدرسهٔ بهارستان، این امر تحقق یافت (همان، ۱۸۲). احتشام‌السلطنه در دفاع از اقدام خود می‌نویسد:

[من] ناگزیر از تشویق و حمایت از ایشان [قوای مجاهد ملی] بودم؛ زیرا با هیچ منطقی ممکن نبود به آن‌ها حالی کرد که اقدام مشروطه‌خواهان به تشکیل گارد برای مقابله با شاه و قوای قزاق تحت فرمان او، به شاه و اطرافیان‌ش فرصت می‌دهد که علناً به جنگ با مجلس و مشروطه و قوای مجاهد برخیزند و راه هرگونه ایرادی را به او می‌بندد و جنگ شاه با مجلس را تسریع خواهد کرد (احتشام‌السلطنه، ۱۳۶۷: ۶۱۸).

اما واقعیت چیزی دیگر بود. اگر نمایندگان مجلس به انگیزهٔ مصالحه با شاه که اینک سودای انهدام مشروطه را در سر داشت، نیروهای مجاهد داوطلب مدافع مجلس را پراکنده کردند، همین امر دست شاه را برای تهاجم به مجلس باز گذاشت؛ چنان‌که اندکی پس از مصالحهٔ شاه با مجلس و پراکنده شدن قشون ملی، محمدعلی‌شاه مجلس را به توپ بست. نیروهای ملی داوطلب موجود هم به‌دلیل ناکارآمدی و مدیریتِ بد نتوانستند درمقابل قوای شاه که روسیه از آن‌ها حمایت می‌کرد، مقاومت کنند؛ در نتیجه مجلس اول سقوط کرد.

بدین ترتیب، اندیشهٔ ارتش ملی اقدامی ابتکاری بود که از سطح ملت به مجلس و دولت رسید. این اندیشه نه از تجربهٔ کشوری دیگر الگو گرفته بود و نه راه‌برد و نقشهٔ مشخصی داشت. هرچند مجلس سعی کرد تا این اندیشه را در قالب قوانین و الگوهای

نظامی عثمانی و آلمان انتظام دهد، هیجان عمومی و جنجال‌های طرف‌داران افراطی این جریان، مشکلات داخلی و خارجی کشور این طرح را بیشتر به سوی الگوی نامنظم و قوای چریکی سوق داد و در نهایت هیچ الگویی به اجرا در نیامد. در واقع، در آن فضای پرتهاپ، سرنوشت ارتش ملی با سرنوشت مجلس و مشروطه گره خورد و با بمباردمان مجلس این اندیشه محقق نشد و اساساً با حضور شاه و نیروهای استبدادگر هوادار او، تشکیل چنین ارتشی در آن فضا امکان‌پذیر نبود.

این موضوع را بسیاری از فعالان سیاسی آن عهد متذکر شده‌اند. به‌باور دولت‌آبادی، «ایجاد نظام ملی با هدف مسلح شدن جمعی از مردم موجب وحشت فوق‌العاده شاه می‌شد و دوگانگی میان قشون دولت و نظام ملی آن‌ها را با نظام ملی طرف خواهد کرد» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۱: ۲/۲۰۲-۲۰۳). مجدالاسلام کرمانی معتقد است انجمن‌ها و طرف‌داران این طرح در مجلس گمان می‌کردند که مقصود از قشون ملی این است که حتماً ملت باید در مقابل دولت دارای قشون و استعداد نظامی باشد. فلسفه قشون ملی دفاع از کشور در برابر بیگانه است (کرمانی، ۲۵۳۶: ۸۲-۸۳). احتشام‌السلطنه نیز معتقد بود مسلح شدن جمع دویست سیصد نفری از آخوند پنجاه‌ساله تا جوان‌های بیست‌ساله را نمی‌توان ارتش ملی خواند؛ زیرا موجب علنی شدن مقابله شاه با مجلس و ایجاد هرج‌ومرج‌هایی از جنس ناآرامی‌های دوران انقلاب فرانسه می‌شود (احتشام‌السلطنه، ۱۳۶۷: ۶۲۲).

واقعیت این است که طرح تأسیس ارتش ملی با وجود حسن‌نیت بانیان و مشوقان نخستین آن، به افزایش اصطکاک مجلس و دولت دامن زد و به طرحی ملی و قانونی تبدیل نشد. البته، بخش بزرگ این ناکامی ناشی از فضای ملتهب دوران مشروطه بود که هیچ چشم‌اندازی جز رویارویی آشکار دربار و مجلس نداشت؛ در نتیجه طبیعی بود که مجلس را از تشکیل کمیسیون نظامی و اندیشه سامان‌دهی ارتش ملی و تصویب قوانین مربوط به آن بازدارد و نیروهای سرکوبگر مشروطه را در انهدام آن مصمم‌تر کند.

۵. ملت پیش‌گام مجلس در تشکیل ارتش ملی

پس از تشکیل مجلس شورای ملی، پیوند مردم با حاکمیت مستحکم‌تر شد و قشرهای مختلف در کنار نمایندگان خود در مجلس در مقابل مسائل موجود در کشور واکنش نشان دادند. ملت از وکلای خود خواست که هرچه سریع قوانین مربوط به قشون ملی را وضع کرده، مردم را به این امر تشویق کنند؛ زیرا تنها راه چاره برای حفظ بیضهٔ اسلام و خاک پاک وطن انتظام دوایر لشکری و تعلیم و تربیت عساکر ملی بود (روزنامهٔ انجمن تبریز، ۱۳۲۵، س ۲، ش ۲۱، ص ۲). مردم به‌صورت داوطلبانه و خودجوش در مناطق گوناگون کشور به مشق نظامی می‌پرداختند. انجمن‌های ملی به‌ویژه انجمن آذربایجان، برادران دروازهٔ قزوین، مظفری، شاه‌آباد و مجاهدان کار سربازگیری داوطلب را آغاز کردند و در مدتی کوتاه، عده‌ای را بدون برقراری انتظامات درست مسلح نمودند (دولت‌آبادی، ۱۳۷۱: ۲/۲۰۲).

گارد ملی تشکیل شده مجاهد نیز خوانده می‌شد: «در جامعهٔ ایران بار مذهبی داشت و مشروطه‌خواهان می‌خواستند مبارزه در راه مشروطیت را همسان جهاد در راه دین خداوند نشان دهند» (یزدانی، ۱۳۸۸: ۵۶). کسروی تمرین قشون ملی را به تبریز و رشت منحصر کرده است؛ ولی در روزنامه‌های آن دوره می‌توان نشانه‌هایی از این حرکت در سایر شهرها هم یافت که اگرچه به شکوه و گستردگی تبریز نبود، قابل انکار هم نبود. تفاوت تبریز ممکن است از این روی باشد که همواره در خطر حملهٔ عثمانی و روس بود و بر اثر معاشرت با انقلابی‌های قفقازی، پس از مشروطه دیگر کشور را از آن خود می‌دانست و دفاع از آن را وظیفه و واجب عینی خود فرض می‌کرد.

البته، حرکت داوطلبانهٔ مشق نظامی مردم در شهرها بدون قاعده نبود؛ بلکه انجمن‌ها بر آنان نظارت داشتند و مانع از هرج‌ومرج و آسیب‌دیدگی داوطلبان می‌شدند تا بهانه‌ای به دست مخالفان نداده باشند؛ مثلاً انجمن تبریز اعلانی را منتشر کرد تا به‌موجب آن هیئت محترم انجمن به کسانی که پیش‌تر در محلهٔ خود مشغول مشق نظامی بودند، اجازه دهد که فقط روزهای جمعه با کمال آرامش مشغول مشق نظامی شوند و پس از اتمام مشق، هر کس

اسلحه خود را در خانه بگذارد و به کسب و دادوستد خود بپردازد (روزنامه انجمن تبریز، ۱۳۲۵، س ۱، ش ۱۰۵، ص ۴).

اهالی محله شاه‌آباد تهران (روزنامه تمدن، ۱۳۲۵، س ۱، ش ۵، ص ۱)، رشت، انزلی، لیل‌آباد، چرنداب و اصفهان قریب ۲ هزار نفر مشغول مشق نظامی بودند (روزنامه انجمن مقدس ملی اصفهان، ۱۳۲۵، س ۱، ش ۳۱، ص ۸). در بیرجند، تحت تأثیر مقالات *حبل‌المتین* و بیانات حجه‌الاسلام آقا حاجی شیخ محمدباقر مجتهد که رئیس روحانی مسلم تمام قائنات بود، با شور و شوقی وصف‌ناپذیر ۵۰ هزار نفر^۱ به مشق نظامی مشغول شدند (روزنامه *حبل‌المتین*، ۱۳۲۵، س ۱۵، ش ۲۱، ص ۱۹). در کرمان، مردم با رهبری ناظم‌التجار کرمانی قورخانه دولتی را تصرف کردند و برای حمایت از مشروطیت، قشون ملی تشکیل دادند (ملکزاده، ۱۳۲۹: ۲/۲۶۲). علمای نجف اشرف در لزوم نظام ملی و مشق حرب براساس قواعد نظامی جدید، حکمی صادر کردند. همچنین، با ذکر اهمیت مشق عمومی برطبق قانون، خطاب به مجلس بیان کردند که هیچ عذری برای تأخیر تعیین قانون مشق نظامی در نظر نمی‌آید (شریف کاشانی، ۱۳۶۲: ۲۱۴).

بر اثر گسترش این هیجان‌ات در کشور، افرادی که صاحب فن و صنعتی بودند که می‌توانستند باعث پیش‌رفت قشون ملی شوند و ملت را در این راه یاری کنند، اعلام آمادگی کردند. برای نمونه، فردی به نام محمدجعفر خیاط، مخترع توپ مسلسل، به مجلس شورای ملی اعلام کرد حاضر است صنعت خود را در اختیار دولت بگذارد. او با وزیر جنگ وقت، شاهزاده فرمان‌فرما، مذاکره کرد و حتی نمونه باروتی درست کرد که از نمونه فرنگی آن یک درجه بهتر بود؛ ولی دولت به بهانه نبود بودجه برای این کار، هیچ اقدامی نکرد (اسناد ۲/۱۳۶/۸/۱۱/۱، ۲/۱۳۶/۸/۱۱/۴، ۲/۱۳۶/۸/۱۱/۶، ۲/۱۳۶/۸/۱۱/۸، ۲/۱۳۶/۸/۱۱/۹ از آرشیو مجلس شورای اسلامی). شاید به این علت به پیش‌نهاد این شخص وقعی گذاشته نشد که وزارت جنگ در اوآن همان سال (۱۹۰۷م/۱۳۲۵ق)، قرارداد کنترات مهندسی قورخانه و کارخانه فشنگ‌سازی را به مسیو ژولین بوش فرانسوی به‌مدت

۱. در روزنامه تصریح شده است که ۵۰ هزار نفر؛ اما این رقم به نظر بعید می‌رسد و امکان دارد که نگارنده برای پرشور جلوه دادن این حرکت، در ذکر این رقم اغراق کرده باشد.

سه سال داده بود (اسناد ۲/۱۳۶/۸/۱۱/۲۵، ۲/۱۳۶/۸/۱۱/۲۶ از آرشیو مجلس شورای اسلامی).

از زمان سازمان‌دهی و شکل‌گیری ارتش ملی، عده‌ای از لوطیان یا به تعبیر ثقه‌الاسلام «اجامر و اوباش» (تبریزی، ۲۵۳۵: ۵۲) به گارد ملی پیوستند. مشروطه‌خواهان نیز آنان را به‌عنوان نیروی یزن‌بها در و بازوی قهریه درمقابل مستبدان پذیرفته بودند (یزدانی، ۱۳۸۸: ۵۹). درست است که مردم صمیمانه و داوطلبانه به این جنبش پیوستند، حتی سردمداران این حرکت برنامه‌ریزی و برداشت دقیق از توانایی‌ها و امکانات موجود نداشتند. این امر را از گفت‌وگویی که میان تقی‌زاده و مستشارالدوله پیش از به توپ بستن مجلس صورت گرفته است، می‌توان درک کرد. مستشارالدوله خطاب به سیدحسن تقی‌زاده گفت: حال که صلح نکردیم، باید منتظر جنگ شد. تقی‌زاده گفت: همه‌چیز داریم و شرح داد ۳ هزار تفنگ با مقداری فشنگ موجود است. مستشارالدوله پرسید: چه کسانی از این تفنگ‌ها استفاده می‌کنند؟

گفتند سربازان ملی که در محلات و میدان‌های مختلف تهران چندی است هر روزه مشغول مشق هستند. تعداد آن‌ها را شمرده گفتند از جمله انجمن دروازه قزوین که شامل پاره‌ای ایلات طرف قزوین هم هست بیست‌وهفت هزار نفر اعضا دارد. قریب به نصف قزاقخانه به طرف‌داری ما حاضر هستند. نصف بیشتر توپخانه به همراهی ما قول داده‌اند. وقتی که امر شود توپ‌ها را از توپخانه خارج کنند بیشتر آن‌ها رو به باغشاه شلیک خواهند کرد.

مستشارالدوله می‌نویسد: «من درمقابل این حسن اعتمادی که آقای تقی‌زاده به قول و قرارها داشت بدون داشتن اندک عقیده مباحثه را بی‌فایده دانستم» (مستشارالدوله صادق، ۱۳۶۱: ۵۴-۵۵). به نظر می‌رسد مردم در بروز میهن‌دوستی خود و علاقه به حفظ حدود و ثغور و تمامیت کشور چیزی کم نگذاشتند؛ اما مجلس و دولت به دلیل تنش‌های موجود نمی‌توانستند نظام‌نامهٔ قوای نظامی را تدوین کنند.

۶. نتیجه

پس از پیروی نهضت مشروطه، همگام با تلاش انجمن‌های خودجوش مردمی در دفاع از استقلال و تمامیت کشور، اندیشه سازمان‌دهی امور نظامی کشور شکل گرفت. مجلس ابتدا به نفی وضع موجود پرداخت تا اعتراض خود را به عدم پاسخ‌گویی وزارت جنگ در برابر مجلس و نیز واکنش به رفتار بریگاد قزاق نشان داده باشد و در وجه ایجابی یا ترسیم وضع مطلوب، به اصلاح قوای نظامی کشور همت گماشت. مجلس بر طرح ایجاد ارتشی نو و ملی صحنه نهاد؛ اما تفکیک قشون ملی از قشون دولتی باعث دودستگی میان نمایندگان شد. در واقع، نمایندگان افراطی و تندرو مجلس همچون نمایندگان آذربایجان بر تقابل قشون ملی با قشون دولتی تأکید می‌کردند و قشون ملی را وسیله‌ای برای افزایش اقتدار مجلس می‌دانستند. اما نمایندگان معتدل و گاه طرف‌دار محمدعلی‌شاه ایجاد تنش میان دولت و مجلس را دست‌مایه مخالفت با طرح ارتش ملی می‌دانستند. در نتیجه، در پی طرح اندیشه ارتش ملی در مجلس، نگرانی‌های ناشی از آن به اختلاف عمیق میان دولت و ملت منجر شد.

با آنکه انجمن‌ها و مردم در شهرهای مختلف مشق نظامی می‌دیدند، هرگز نتوانستند قوایی کارآمد و منظم ترتیب دهند تا به اتکای آن کشور بتواند از حملات دشمنان داخلی و خارجی مصون بماند. چنین به نظر می‌رسد که اگر یک کمیسیون نظامی در مجلس شکل می‌گرفت و به دور از تنش‌های سیاسی و جناحی، قوانین واقع‌بینانه‌ای با هدف سامان‌دهی ارتش تدوین می‌کرد و تمام تلاش‌ها مصروف قشون واحد منظم و مجهز با عنوان ارتش ملی ایران می‌شد، می‌توانست به یک بازوی نیرومند جهت دفع تجاوزات بیگانگان و غلبه بر بحران‌های داخلی بدل شود و از تنش‌های موجود میان سلطنت و پارلمان نیز بکاهد.

منابع

- آبراهامیان، پرواند (۱۳۹۱). *ایران بین دو انقلاب*. ترجمهٔ کاظم فیروزمند، حسن شمس آوری و محسن مدیرشانه‌چی. ج ۱۶. تهران: نشر مرکز.
- آفاری، ژانت (۱۳۷۹). *انقلاب مشروطهٔ ایران*. ترجمهٔ رضا رضایی. تهران: نشر بیستون.
- احتشام‌السلطنه، محمودمیرزا (۱۳۶۷). *خاطرات احتشام‌السلطنه*. به کوشش سید محمدمهدی موسوی. تهران: زوار.
- تبریزی، علی (۲۵۳۵). *مجموعه آثار قلمی ثقه‌الاسلام شهید تبریزی*. به تصحیح نصرت‌الله فتحی. تهران: انجمن آثار علمی.
- تکمیل همایون، ناصر (۱۳۷۶). *تحولات قشون در تاریخ معاصر ایران*. ج ۱. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۷۱). *حیات یحیی*. تهران: عطار.
- شجعی، زهرا (۱۳۷۵). *نقش نمایندگان در مجلس قانونگذاری عصر مشروطیت*. ج ۱. تهران: سخن.
- شریف کاشانی، محمدمهدی (۱۳۶۲). *واقعات اتفاقیه در روزگار*. به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان. تهران: نشر تاریخ ایران.
- شمیم، علی‌اصغر (۱۳۸۷). *ایران در دورهٔ سلطنت قاجاریه*. تهران: بهزاد.
- طوسی، ر. (۱۳۶۹). «ارتش ایران ۱۲۵۹-۱۲۸۶ هـ.ش، ۱۸۸۰-۱۹۰۷ م». ترجمهٔ حسینعلی نودری. *تاریخ معاصر ایران* (کتاب دوم). تهران: مؤسسهٔ پژوهش و مطالعات فرهنگی.
- عین‌السلطنه، قهرمان‌میرزا سالور (۱۳۷۴). *روزنامهٔ خاطرات عین‌السلطنه*. به تصحیح مسعود سالور و ایرج افشار. تهران: اساطیر.
- فرید، ناصر (۱۳۸۳). *نقش ارتش در تحولات تاریخی ایران*. تهران: کومش.



فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا / ۲۲۷

- قائم مقامی، جهانگیر (۲۵۳۵). **تاریخ ژاندارمری ایران از قدیمی ترین ایام تا عصر حاضر**. تهران: انتشارات اداره روابط عمومی ژاندارمری کشور شاهنشاهی.
- کاتوزیان تهرانی، محمدعلی (۱۳۷۹). **تاریخ انقلاب مشروطیت ایران**. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- **کتاب آبی** (۱۳۶۲). به اهتمام احمد بشیری. ج ۱. تهران: نشر نو.
- کرونین، استفانی (۱۳۷۷). **ارتش و تشکیل حکومت پهلوی**. ترجمه غلامرضا علی بابائی. تهران: خجسته.
- کسروی، احمد (۱۳۸۳). **تاریخ مشروطه ایران**. تهران: امیرکبیر.
- مجدالاسلام کرمانی، احمد (۲۵۳۶). **تاریخ انحطاط مجلس**. مصحح محمود خلیل پور. اصفهان: دانشگاه اصفهان.
- مستشارالدوله صادق (۱۳۶۱). **خاطرات و اسناد مستشارالدوله صادق**. به کوشش ایرج افشار. ج ۱. تهران: فردوسی.
- _____ (۱۳۶۲). **خاطرات و اسناد مستشارالدوله صادق**. به کوشش ایرج افشار. ج ۲. تهران: فردوسی.
- مستوفی، عبدالله (۱۳۸۴). **شرح زندگانی من**. تهران: زوار.
- ملکزاده، مهدی (۱۳۲۹). **تاریخ انقلاب مشروطیت ایران**. ج ۲. مصحح مرتضی پارسافر. تهران: کتابخانه سقراط.
- میرزا صالح، غلامحسین (۱۳۸۳). **متن کامل مذاکرات نخستین مجلس شورای ملی توسعه سیاسی ایران در ورطه سیاست بین الملل**. تهران: مازیار.
- ناظم الاسلام کرمانی، محمد (۱۳۸۴). **تاریخ بیداری ایرانیان**. تهران: امیرکبیر.
- یزدانی، سهراب (۱۳۸۸). **مجاهدان مشروطه**. تهران: نشر نی.
- یلفانی، رامین (۱۳۷۶). **زندگانی سیاسی ابوالقاسم خان ناصرالملک**. تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.



اسناد و روزنامه‌ها

- اسناد ۲/۱۳۶/۸/۱۱ مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی ایران.
- **انجمن تبریز**، جلد اول، سال اول، شماره ۱-۱۴۹، سال دوم، شماره ۱-۱۴، کتابخانهٔ ملی جمهوری اسلامی، تهران، ۱۳۷۴.
- **انجمن تبریز**، جلد دوم، سال دوم، دورهٔ اول، شماره ۱-۳۲، دورهٔ دوم، شماره ۱-۳۲، سال سوم، شماره ۱-۳۶، تهران: کتابخانهٔ جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۶.
- **انجمن مقدس ملی اصفهان**، دورهٔ اول از سال ۱۳۲۴-۱۳۲۶ق، به اهتمام محمدعلی چلونگر، اصفهان: سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان، ۱۳۸۵.
- **تمدن**، سال اول از شماره ۱-۸۰، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳.
- **حبل‌المتین کلکته**، سال ۱۴-۲۲، «لوح مطبوعات فارسی ایران»، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- **مجلس**، سال ۱-۵، «لوح مطبوعات فارسی ایران»، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

The Idea of Establishment of National Army in First National Parliament of Iran

Alireza Mollaiy Tavany¹
Fatemeh Soheili²

Received: 30/4/2014
Accepted: 23/11/2014

Abstract

The Idea of defense of independence and territorial integrity was spread from elite to other groups of society after the constitutional revolution and establishment of parliament. Provincial communities with initiatives in this direction, requested from parliament for permission of military training of the people. This issue, raised actions and reactions in the parliament, the government and the people. As parliament forced ministry of war to accountability and criticized the Cossack Brigade's operation. The plan for formation of national army is main topic of this article. This article tries to investigate measures and approaches of parliament about formation of national army, reactions and consequences through descriptive-analytical method. The achievement of this research is that although the formation of a national army was possible with support of the parliament and constitutionalists, but with occurred power struggle between the Shah and parliament, Tyrants considered national army in contrast to governmental army and prevented its realization.

Keywords: *Parliament, national army, Cossack brigade, military training.*

¹ Associate professor, Institute for Humanities and Cultural Studies. mollaiynet@yahoo.com

² MA in History of Iran from Institute for Humanities and Cultural Studies

compiled rather than translated works. Cited journals and periodicals in Persian have been more up-to-date comparing with Arabic and Latin ones.

Keywords: *Citation Analysis, Bibliometric, Half-life, Bibliography, Core journals, Department of History in Al-Zahra University*

Citation Analysis of PhD Theses in History at Alzahra University: 1380- 1391

Mahnaz Mokhtari Oghani¹
H Hasan Larijani²
Shahla Bakhtiari³

Received: 13/7/2014

Accepted: 23/11/2014

Abstract

Recognizing the patterns of citation and material usage in thesis writing, this research intends to identify the researcher's needs for data in History area by citation analysis. The output taken from PhD thesis on History at Al-Zahra University would highly contribute to History research and studies. Employing citation analysis method, the research studies on bibliography in 25 thesis from 1380 to 1391 (Solar Calendar) with a total citation of 5949 by applying Microsoft Excel. Findings: It seems that books, having 4736 calls (79.61%), possess the highest rank in citation while Persian resource, with 3414 calls (57.39%) is the first among other language resource such as Arabic , with 2035 calls (34.21%). The field "History of Islamic Iran" assigned the largest number of citation to itself with almost 57.25% as well as comparing to the field "History of Islam" the average half-life of books cited in the former field is 10.97 to 9.90 in the latter. Moreover, the average half-life of total journals cited in the former field is 8.62 when the average in the latter field is 7.95. The findings also show that books have been the main accessible source with the emphasis on

¹ MA from Islamic Azad University. mokhtarymahnaz@yahoo.com

² Member in Department of Librarianship, Islamic Azad University. hamedahl@yahoo.com

³ Associated Professor, Department of History, Alzahra University. dr_shba@yahoo.com

Political Situation of Elam after Fall to Assyrians to Rise of Achaemenids (646-550 BC)

**Zahra Kayyed¹
Mohammad-Taghi Imanpour²**

Received: 16/5/2014

Accepted: 7/10/2014

Abstract

Elam in south-west of Iran has been one of the oldest civilizations of Ancient. Its name has been mentioned in Sumerian sources from third millennium BC as nation that entered political competition in the region. Elam also continued to be one of the important political player in the region as finally following constantly pressure from Assyrian, Elam was defeated and its central government collapsed in 646 BC.

In this research it has been tried, based on Mesopotamian and Elamite sources and newfound documents from southwest Iran and using historical methods, to examine the fate of Elam after its fall at hands of Assyrians from 646 to rise of Achaemenids in 550 BC.. For this purpose in this research we will first investigate political development in the region during this period and finally will show that despite the fall of Elamite central government in 646 BC, but after short pause, Elamite local governments continued to rule over Elam.

Keywords: *Elam, Susa, Assyria, Babylon, Elamite revival*

¹ MA Student in Ancient history of Iran, Ferdowsi University of Mashhad.
Farfahar_zahra@yahoo.com

² Associate Professor, Department of History, Ferdowsi University of Mashhad.
timanpour@um.ac.ir

Sunni conflicts in the Atabat-iAliyat in the nineteenth century and its impact on political relations between Iran and the Ottoman Empire are studied.

Keywords: *Iraq, Atabat-iAliyat, Shi'a, Ottoman, Iran, Nineteenth Century*

A study in Shi'a-Sunni Strife in Atabat-i Aliyat in Nineteenth Century (with Emphasis on Ottoman Archives Documents)

Rasoul Arabkhani¹

Received: 25/10/2014

Accepted: 6/3/2015

Abstract

Religious conflicts between Shiites and Sunnis in Iraq, dates back to centuries before the nineteenth century. During the period of Ottoman rule over Iraq and the rise to power of the Safavid dynasty in the eastern borders of this empire, disagreements entered a new phase, in addition to religious character, took on a political nature. In the nineteenth century, after the upgrade of diplomatic relations on states, as well as their commitment to respect the rights of minorities, Shiites in Ottoman Iraq had more freedom in their activities. However, The competing Sunni and Shiite religious disagreements among the people remained, and at times led to military or political intervention by Governments to resolve the crisis. Geopolitical and cultural-demographic characteristics of this part of the Ottoman Empire with common historical, religious and cultural unity of the country with Iran, caused Sunni-Shi'a relations to become more complicated and multiplied its political nature. Therefore, to better understand the nature and dimensions of religious conflicts in Iraq in the nineteenth century, in addition to religious and ideological aspects, the political context of this conflict are also considered. In this paper, the Shi'a-

¹ Assistant Professor, Department of History, Payam Noor University of Zanjan.
rasoularabkhani@yahoo.com

It intends to answer the following questions: why did the Imperial inspection office appear? and what conditions led to the emergence of this office? this paper reveals the inefficiency of the Pahlavi regime and its desire to have control over all aspects of life in the country and the conditions of the turbulent 1330's. It also shows the inefficiency of the inspection office in this period.

Keywords: *Imperial Inspection office, Mohammad Reza shah, 28 Mordad coup.*

An Investigation of the Formation Process of the Royal Inspection Office in 1337

Hassan Zandiyeh¹
Mohammad Ali Monfared²
Masood Adinehvand³

Received: 10/2/2015

Accepted: 8/3/2015

Abstract

During The reign of Pahlavi II, there existed a diversity of information and security (intelligence) offices in Iran. These institutions were mostly the result of Shah's suspicion of his own officials and governmental institutions, rather than the need to maintain the affairs of the nation. Imperial inspection office was an important institution in this reared which began its work in Mehr 1337 and its responsibility was to keep the Shah informed of the country's various places and their situations or activities. This institution which was a consequence of Mordad 28th Coup in 1332, displayed the corruption and the internal inefficiency of the Pahlavi regime. It had a range of infinite duties and its head were (Yazadanpanah and Fardoust) two of Shah's trustees.

The present study uses an analytic approach and relies on the library and documentary sources to deal with the condition of the country after the coup and the reasons for the springing up of such institutions.

¹ Assistant Professor, Department of History, University of Tehran. Zandiyehh@ut.ac.ir

² PhD Candidate in the Higher National Defense University . monfaredd@gmail.com

³ PhD Candidate in History, Imam Khomieni International University of Qazvin .
masoud.adineh66@yahoo.com

The Effects of Ghazan Reforms On Agricultural State of Ilkhanid Territory

Mohsen Rahmati¹
Vahid Falahi²

Received: 29/10/2013

Accepted: 5/1/2015

Abstract

The economical conditions of Iran, especially agriculture, had been damaged from Mongol invasion. During his brief reign, and through execution of reforming, Ghazan Khan intended to renovate and recompense the damages occurred on economical conditions of Ilkhanid territory. But in consequence of his early death, it is unclear if the reforms had lasting effects on agricultural conditions.

By descriptive analytic method and by asking about the little existing data, this article seeks to study the effects of Ghazan's reforms on improvement of agriculture and farmers' situation in Ilkhanid territory. This study shows that although after the death of Ghazan Khan and Khawjah Rashid-al-din Fazlallah the process of reforms had been corrupted and farmers' lives were dominated by devastating parameters, but agriculture was not affected and maintained its process of increasing growth.

Keywords: *Agriculture, Farmers, Economical Conditions, Reforms, Ilkhans, Ghazan Khan*

¹ Associated Professor, Department of History, University of Lurestan.
mohsenrahmati45@gmail.com

² MA in History, University of Lurestan. vaheed.falahi@gmail.com

materials which were the most powerful incentives for consideration of businessmen of Republics of Venice and Genoa on business in Iran. So that from one hand they imported linen, cotton and wool, wood, metal, gold and silver from Europe to Asia and on the other hand they transferred some products and commodities such as raw silk of Iran and China, Indian spices, saffron, alum and cotton and slaves of Kipchak plains from Asia to Europe.

Keywords: *Iran, Ilkhanids, Venice, Genoa, Commerce, Trade routes*

Trade Ties of Republics of Venice and Genoa with Iran in Ilkhanid Era

Vali Dinparast¹
Naser Sedghi²
Saedie Souri³

Received: 2/8/2014

Accepted: 26/10/2014

Abstract

One of the developments in the Mogul era and in political geography was gathering the Middle East, Kipchak Plain, Iran, Caucasus and Anatolia under the Mogul rule. The immediate consequence of such transformation was expanding the trade and commerce among different Asian nations. Over the next several decades, they reached the lands of western Asia and Europe. In this situation, the most active areas in the development of trade relations between Asia and Europe were the Italian republics of Venice and Genoa.

Study of the commercial relations of these cities with commercial centers in Iran and Ilkhanids is the central theme of this paper. Geographical location of Iran in the middle of East - West relations and the Ilkhanids policies in supporting the business and attracting the leading European merchants resulted in the attraction of Italian businessmen to Iran. In the other hand, there are some reasons such as developing the silk workshops in Italy and the immediate need to Asian raw silk along with other products such as spices and other raw

¹ Assistant Professor, Department of History, University of Tabriz.
vali_dinparast@yahoo.com

² Associate Professor, Department of History, University of Tabriz. n_sedghi@tabrizu.ac.ir

³ MA in History of World, University of Tabriz. saeide.soori@yahoo.com

Event of Karbala and Representation the Ruling Discourse in Abu Mikhnaf's Historiography

Hassan Hazrati¹
Leyla Najafian Razavi²

Received: 10/8/2014

Accepted: 6/3/2015

Abstract

Detailed description of events about uprising of Imam Hussein and its different dimensions is one of characteristics of historiography of Abu Mikhnaf. Although, some researchers have studied Abu Mikhnaf's status and his works in Islamic historiography, But in the present paper, relying on the theory of discourse analysis approach of Laclau and Mouffe, the efforts of ruling discourse for preserving hegemony in the report of the Battle of Karbala from Abu Mikhnaf is taken into consideration.

In conducted surveys, usage of dominant discourse from foregrounding and backgrounding is represented in text, Either in the software (speeches and letters) or in the hardware (threat, create a suffocating, use of military force to neglect opposition with using the hegemonic interventions). He reflects legitimacy of the practices of the dominant discourse and utilizing various methods from telling lies, demagoguery and allure of the authorities to otherness and emphasis on obedience to authority and faith-basing for preserving the authority of this discourse.

Keywords: *Abu Mikhnaf, Magtal al Hossein, Ruling Discourse, Foregrounding, Backgrounding.*

¹ Assistant Professor, Department of History, University of Tehran. hazrati@ut.ac.ir

² PhD Candidate in History of Islam, University of Tehran. leylanajafianrazavi@gmail.com

contribution of majority of companions in the battle shows obvious contradiction towards the historical resource analysis. In fact, the verses address to the companions who were negligent in the field of the battle and their effort has considered as insufficient and inefficient to support the prophet.

Keywords: *The battle of Uhud, Typology, Contribution, the Companions, the Quran, Historical resources*

The Typology of Companions' Contribution in Uhud Battle Based on The Quran and Historical Resources

**Shahla Bakhtiari¹
Fatemeh Motahari Fard²**

Received: 1/9/2014
Accepted: 23/11/2014

Abstract

Auhud, one of the significant battles in the prophet era, had a strong influence on Muslim destiny. Initially victorious, the battle ended up with defeat at the part of Muslims in spite of enemy desertion. Having various contributions of companions during the battle, some companions fought sincerely for the sake of the prophet and his mission however, some did not prove so. Their effort so could be considered as inefficient support as they escaped from the field and failed to resist.

The Quranic and historical resources approach to this event may vary, so this research intends to recognize the type of contributions made in the battle. The method applied in this research is qualitative typology. According to the statistics, from 27 verses (Ayat) about Uhud Battle only 30% would bear the index of "full supporters" whereas the rest of 70% fall for "semi or non supporters" index. Interestingly, the historical resources, willing to introduce the majority of companions as full supporters, ignore the characteristics of two other indicia upon them. Therefore, the Quranic critical approach to the passive

¹ Associated Professor, Department of History, Alzahra University .Dr_shba@yahoo.com

² MA Student in History, Alzahra University .F.motaharyfar@gmail.com



Contents

The Typology of Companions' Contribution in Uhud Battle Based on The Quran and Historical Resources <i>Shahla Bakhtiari, Fatemeh Motahari Fard</i>	5 - 28
Event of Karbala and Representation the Ruling Discourse in Abu Mikhnaf's Historiography <i>Hassan Hazrati, Leyla Najafian Razavi</i>	29 - 48
Trade Ties of Republics of Venice and Genoa with Iran in Ilkhanid Era <i>Vali Dinparast, Naser Sedghi, Saedie Souri</i>	49 - 69
The Effects of Ghazan Reforms On Agricultural State of Ilkhanid Territory <i>Mohsen Rahmati, Vahid Falahi</i>	71 - 98
An Investigation of the Formation Process of the Royal Inspection Office in 1337 <i>Hassan Zandiyeh, Mohammad Ali Monfared, Masood Adinehvand</i>	99 - 121
A study in Shi'a-Sunni Strife in Atabat-i Aliyat in Nineteenth Century (with Emphasis on Ottoman Archives Documents) <i>Rasoul Arabkhani</i>	123 - 141
Political Situation of Elam after Fall to Assyrians to Rise of Achaemenids (646-550 BC) <i>Zahra Kayyed, Mohammad-Taghi Imanpour</i>	143 - 178
Citation Analysis of PhD Theses in History at Alzahra University: 1380- 1391 <i>Mahnaz Mokhtari Oghani, H Hasan Larijani, Shahla Bakhtiari</i>	179 - 203
The Idea of Establishment of National Army in First National Parliament of Iran <i>Alireza Mollaiy Tavany, Fatemeh Soheili</i>	205 - 228



History of Islam and Iran

Vol. 25, No. 26 / 116, 2015

EDITOR -IN- CHIEF: **A.M. Valavi, Ph. D.**

EXECUTIVE DIRECTOR: **S. Ghahremani Ghajar, Ph. D.**

THE EDITORIAL BOARD

J. Azadegan, Associate Professor of History, Shahid Beheshti University.

A. Ejtehad, Retired Professor of History, Alzahra University.

E. Eshraghi, Professor of History, University of Tehran.

M. Emami Khoei, Associate Professor of Azad University at Shahre Rey.

E. Hasan Zadeh, Associate Professor of History, Alzahra University.

A. Khalatbari, Professor of History, Shahid Beheshti University.

M.T. Rashed Mohasel, Professor of Ancient Languages, Institute for Humanities and Cultural Studies.

M. Sarvar Molaei, Professor Alzahra University.

A.M. Valavi, Professor of History, Alzahra University.

SH. Yusefi Far, Professor of History, Institute for Humanities and Cultural Studies.

Printing & Binding: Fargahi Publication



University of Alzahra Publications

Address: Alzahra University, Vanak, Tehran, Iran.

Postal Code: 1993891176

<http://journals.alzahra.ac.ir/hii>

ISSN: 2008-885X